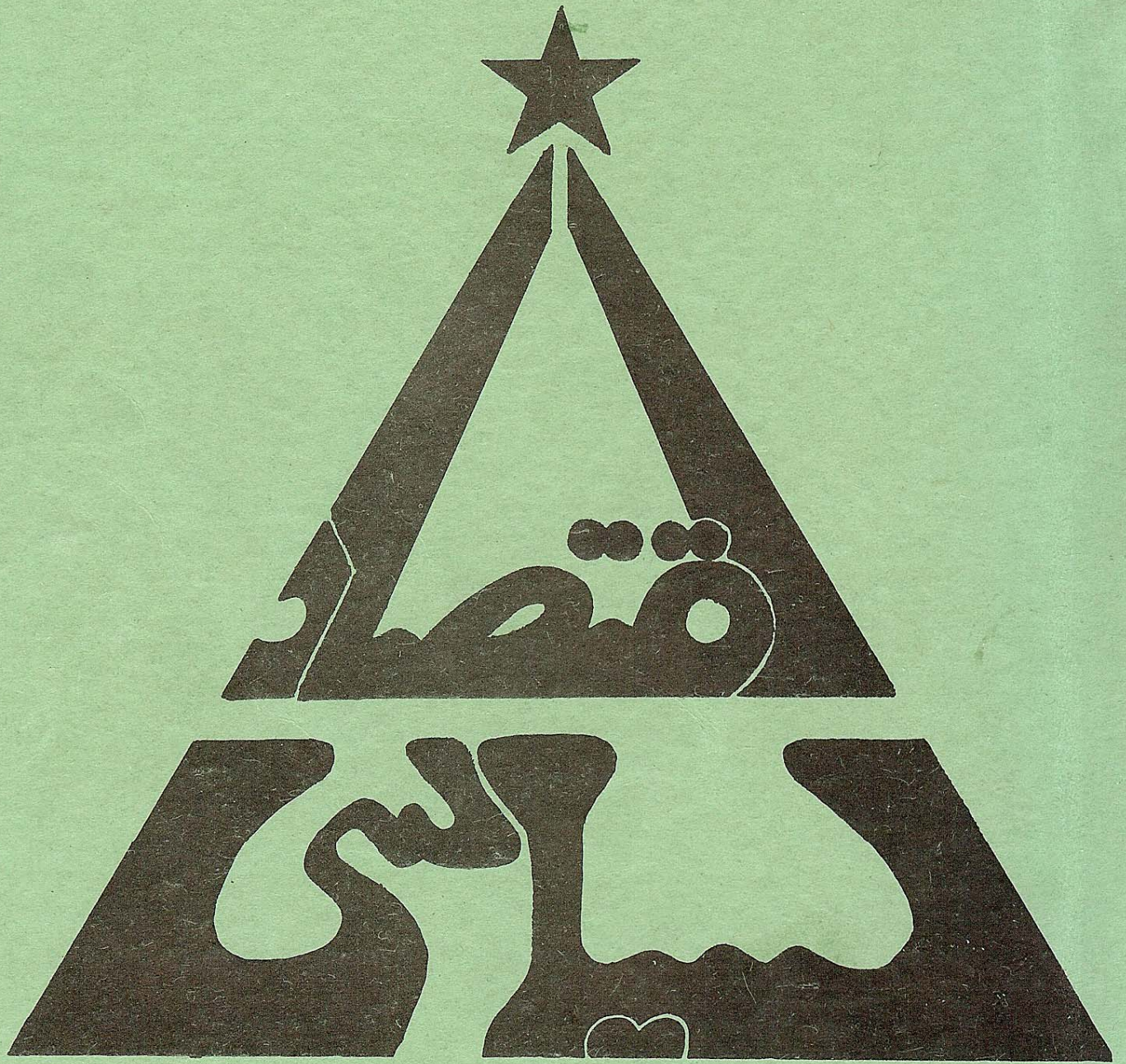




درس کوتاه

اقتصاد سیاسی

نوشته : ل . لینتف

۱	
۷	فصل ۱ - <u>اقتصاد سیاسی چیست ؟</u>
۲۱	فصل ۲ - <u>شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری</u>
۲۱	۱ - جامعه اولیه
۲۶	۲ - نظام برده داری
۳۱	۳ - نظام فئودالی
	<u>نظام سرمایه داری -</u>
۳۹	فصل ۳ - <u>تولید کالائی سرمایه داری</u>
۳۹	۱ - تولید کالائی تحت سلطه مالکیت خصوصی
۴۵	۲ - پول در سیستم سرمایه داری
۵۲	۳ - قانون ارزش در تولید سرمایه داری
۵۵	فصل ۴ - <u>سرشت استثمار سرمایه داری</u>
۵۵	۱ - سرمایه و کار مزدوری
۶۱	۲ - تولید ارزش اضافی
۷۵	۳ - تکامل سرمایه داری و وضع توده های زحمتکش
۸۹	فصل ۵ - <u>توزیع ارزش اضافی بین گروه های مختلف استثمارگر</u>
۸۹	۱ - منفعت سرمایه داران صنعتی
۹۴	۲ - سرمایه تجارتي و سرمایه استقراضی
۱۰۱	۳ - بهره مالکانه در سرمایه داری

فصل ۶- تجدید تولید سرمایه‌داری و بحرانهای اقتصادی ۱۱۰

۱- تجدید تولید ساده و گسترده سرمایه‌داری ۱۱۰

۲- بحرانهای اقتصادی در سرمایه‌داری ۱۱۴

۳- بحران و وضع زحمتکشان ۱۱۹

فصل ۷- خصوصیات اساسی امپریالیسم ۱۲۲

۱- گذار به امپریالیسم ۱۲۲

۲- سرمایه مالی، و الیگارش‌ی مالی ۱۲۸

۳- مبارزه برای تسلط بر جهان ۱۳۱

۴- نظام استعماری امپریالیسم ۱۳۶

مقدمه

ترجمه این اثر لیاقتی را برای آشنائی اولیه با مقولات اقتصاد سیاسی مفید تشخیص دادیم. مع هذا باید تذکر دهیم که این اثر دوایر اساسی دارد که باید بدانها توجه شود:

۱- سیر تکاملی جوامع، در این کتاب بگونه ساده شده و غیر دقیق آمده است گرچه مطلب ماتریالیسم تاریخی، موضوع اصلی مورد بحث کتاب نیست، مع هذا برای اجتناب از درگیر شدن در این ساده گرائی، توضیح مختصری از جانب ما ضروری است. ما در همین زمینه توضیحی در مقدمه ترجمه "فرماسیون های اقتصادی ماقبل سرمایه داری" (نوشته مارکس) آورده ایم، و در اینجا به آوردن ملاحظات چند بسنده میکنیم.

ماتریالیسم تاریخی بحث در پیدایش و زوال طبقات و تاریخ مبارزات طبقاتی است. جماعات بدوی انسانی در مرحله بالائی بربریت ساخت کاملاً مشابه و یکسانی نداشتند. این جماعات در مسیر تکاملی خود دچار تغییرات و تحولات وسیعی شدند که بر حسب شرایط متفاوت اقلیمی و نژادهای گوناگون انسانی، با یکدیگر تفاوتهای عمده داشتند. انگلس در اثر مشهور خود "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، دو مسیر کاملاً متفاوت را در نیمکره شرقی (جهان کهن) و نیمکره غربی (قاره امریکا) مشخص میکند. مع هذا این جماعات یساً جوامع بدوی و علیرغم تفاوتهایشان، تا آنجا که به طبقات منقسم نشده بودند، و از آنرو که مالکیت خصوصی در آنها وجود نداشت، جوامع کمونیستی اولیه خوانده میشوند. کار و بهره برداری از محصولات اشتراکی بود، و این وجه مشترک تمام این جوامع ماقبل طبقاتی است. مع هذا همانطور که گفته شد، تشابه اسم و یا وجوه مشترک این جوامع، نباید تفاوتهای عظیم آنانرا از نظر دور دارد، چه همین تفاوتها هستند که در گسترش و رشد (تکامل) خود موجب ایجاد فرماسیونهای میشوند بکلی متفاوت از یکدیگر. انگلس در نوشته فوق الذکر نشان میدهد که چگونه وجود یا فقدان غلات و

یا حیوانات قابل اهلی شدن، شرق و غرب را در دو مسیر تکاملی متفاوت قرار داد. در اینجا لحظه ای درنگ لازم است تا نشان دهیم چرا يك عامل خارجی بظاهر ناچیز میتواند در مرحله ای خاص، مسیر تکامل بشریت را تعیین کند.

دوران طفولیت جامعه انسانی، مانند دوران طفولیت انسان و یا هر موجود رشته یابنده دیگری است. يك طفل واحد بر حسب اینکه از بدو تولد در چه شرایطی قرار گیرد میتواند سرنوشت های کاملاً متفاوتی پیدا کند. پاسبان شود یا انقلابی. اما هرچه این طفل بزرگتر شود، طیف وسیع امکانات مقابل او، محدود تر، و مسیر زندگی او مشخص تر و قابل پیش بینی تر میگردد، تا جایی که میتوان گفت يك انسان چهل پنجاه ساله باقی عمر را، با احتمال زیاد، در مسیری که تا کنون پیموده است خواهد پیمود. و این البته سهیلوی استثنائات است و حوادث خارق العاده.

دلیل این امر چیست؟ دلیل آنست که استروکتورهای حامل تغییرات طفل نوزاد هنوز شکل نگرفته اند. میزان ذرات انفرماسیون (bits of information) که از محیط میرسد باید در ترکیب با ذرات انفرماسیون ژن های او، مسیر رشد آتی او را معین کنند. از اینرو هر مجموعه از ذرات انفرماسیون میتواند در ترکیب با ذرات انفرماسیون ژن های خود او، مسیر کاملاً متفاوتی را در مقابل رشد طفل بگشاید. میگوئیم کاملاً متفاوت، ولی نگفته پیداست که این قید کاملاً چندان هم بی در و پیکر نیست. یعنی نوزاد انسان بر حسب شرایط، (یعنی در معرض جذب مجموعه انفرماسیون های مختلف قرار گرفتن) نمیتواند در رشد خود فی المثل تبدیل به بچه موش یا درخت (!) شود. ژن های این نوزاد (یا به عبارت بهتر، انفرماسیون هائی که این نوزاد با خود حمل میکند) برای مسیر رشد او محدوده ای را معین کرد، است که این محدوده، همانطور که گفتیم، از حد پاسبان یا انقلابی فرا تر نمیرود، که گرچه کاملاً متفاوتند ولی هر دو از ابناء نوع بشرند. (ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!)

اما هنگامیکه مجموعه تا آن حدی کامل شد (و یا در حقیقت استروکتورها اساسی تا آن حدی شکل گرفتند) که مسیر رشد جسمی و دماغی طفل مشخص گشت، دیگر تغییرات محیط، به آن شدت و وسعت اولیه موثر نخواهند افتاد و این موجود انسانی بر حسب فورمولهائی که بیشتر و بیشتر قابل محاسبه میشود در مسیر تکاملی خود به پیش میرود.

جامعه انسانی نیز مانند هر هستی دیگر، در مناسبت مشابهی قرار دارد. جماعت بدوی انسانی با داشتن یا نداشتن امکان کشت فی المثل گندم یا ذرت، در مسیرهای تحولی متفاوتی قرار میگیرد (بعبارت دیگر این عامل خارجی به ظاهر ناچیز در یک مقطع معین، نقش تعیین کننده ای در مسیر او بازی میکند) در حالیکه امروزه قطعاً چنین نیست. مسیر تکاملی بشریت که نسل تا اندازه زیادی مشخص شده است، فورمولها قابل محاسبه و پیش بینی شده اند و دورنمای آینده هر روز مشخص تر و روشن تر.

توضیح این برداشت درست انگلس از آنجا ضروری افتاد که دانسته شود که انگلس بدون اینکه به همه علوم امروزی ما احاطه داشته باشد، به چیزی که استروکتورالیست های مدرن (۱) با وضوح تمام نشان میدهند، در عصر خود بساطقه مشاهده و تجربه و تفکر عقلانی پی برده بود و از این اتهام نمی ریمد که گوئی او بنیاد جامعه انسانی بر "ذرت" بنهاده بود! (۲)

بهر حال، این جامعه بدوی ناهمگون و مختلف الشکل انسانی که بهمان دلیل تولید و تمتع مشترك، جامعه اشتراکی اولیه نام گرفته است، در تکامل (اضمحلال) خود، بر حسب شرایط متفاوت اقلیمی و نژادی، به فرماسیون های متفاوتی منجر (منحل) شد. مارکس این ها را در فرماسیونهای ژرمنی، کهن (برده داری)، سلتی، آسیائی، اسلاوی و... میخواند. جامعه انسانی، نژادی بود که بر حسب شرایط محیط، مسیرهای متفاوتی از تکامل می پیمود. ولی این جامعه نسبت به جامعه پیش، تکامل یافته تر بود. دیگر تولید و تمتع اشتراکی وجود نداشت. این وجه مشترك آنها بود. جامعه انسانی در مسیر طبقاتی شدن گام نهاده بود و کمتر یا بیشتر در این مسیر راه پیموده بود. لعنت بشریت به هستی اندرآمده بود. در یک جماعت واحد انسانی، تفاوت در ثروت - غنی و فقیر - و سپس، تداوم این تفاوت در نهاد ارث را، مارکس در فرماسیونها، و انگلس در منشاء خانواده... بیان میکنند و در اینجا نیازی به تکرار آنها نیست.

(۱) ناگفته نماند که یکی از پدران استروکتورالیسم، اوی استراوس، مارکس را از بنیاد گذاران استروکتورالیسم میدانند. مشخص کردن ستون فقرات - استروکتورالاسی - سرمایه داری، یعنی ارزش اضافی و سپس بررسی جهات و جوانب دیگر پدیده سرما داری حول این محور، همان شیوه ایست که استروکتورالیست ها در شناخت و بررسی سا پدیده ها مقبول میدانند.

(۲) و این نیز گفتنی است که عده ای، به معتقدین به وجود شیوه تولید آسیائی آنها، میزنند که گوئی اینان، بنیاد جامعه انسانی "پر آب" مینهند.

اما آنچه به گفتن نیاز دارد اینست که این دورانهای طفولیت متفاوت، این کودکان نوپای انسانی، آنچنان که بایسته انسانهاست در اثر حشر و نشر باهم، بر روی یکدیگر تاثیر میگذارند، می آموزند و آموخته میشوند، رشد میکنند، و چه بسا نوزادانی به هستی می آورند با ویژگی های کاملاً نوین. تاریخ حمله و اندال ها (ژرمن ها) به امپراطوری روم (برده داری در حال زوال) و پیدایش فتودالیسم را همه شاگردان مارکس و انگلس بخوبی میدانند، و آگاهند که قضایا نه آنچنان بود که فی المثل استالین، می گفت: برده داران خسته از برده داری، فکر کردند شیوه تولید فتودالی را بوجود آورند که با صرفه تر است و چنان کردند (!) اگر در غرب چنین شد، در شرق — متأسفانه یا خوشبختانه — چنین فرصتی مجال نیافت. مناصب قبیله ای موروثی شده، با استفاده از شرایط اقلیمی، مجال یافتند که خود را در وجود ۲۵۰۰ سال سلطنت ننگ آلود جاودانی کنند. در آنزمان که دموکراسی قبیله ای در یونان و روم به دموکراسی برده داری و انتخابات در میان شهروندان مبدل شده بود، ما از فیض وجود کورش ها و داریوش ها، با "چشم و گوش ها" ی تیزشان، دندان های درنده و دست های درازشان برخوردار بودیم، و چه سعادتتی از این بالاتر که ستمگران این نظام با به بندگی داشتن همه خلقهای این سرزمین، هیچگاه نیازی به برقراری نظامی که مانند یونان و روم تنها بیگانگان و اسرا را به بردگی بگیرد نیافتند!

زندگی تحت چنین نظامی، که شاهش سایه خدا بود و حق مرگ و زندگی بر رعایای خود داشت، که مناصب ریاست قوم و قبیله و فرماندهی جنگی و کهنات عظمی و سالاری و سرداری و دارندگی و برانزدگی، یکبار برای همیشه در وجود زیجور شاهنشاهش تناسخ یافته بود، موهبتی بود که همه خلق های جهان از آن به یک نسبت نصیب نبردند. و اگر ۲۵۰۰ سال گذشته آن به تاریخ تعلق داشت، اثرات و بقایای شوم آن هم امروز نیز گریبانگیر ماست.

این نظام دیرپای شرق، که مارکس آنرا بخاطر تمایز از نظام های دیگر، نظام آسیائی نامید، تنها وجه مشخصه اش وجود چنین شاهان جباری نبود، چه پیداست که سیستم حکومتی تابعی است از شیوه تولید. و در مورد خصوصیات این شیوه تولید، علاوه بر مطالبی که خود مارکس نوشت، دیگران نیز مدارکی آورده اند که ما نه توانائی و نه مجال آنرا داریم که در همه موارد آن، و منجمله موارد اختلاف، نظر دهیم. ما در اینجا بطور اجمالی ویژگی های این شیوه تولید (و نظام اجتماعی) را می شماریم. ولی ضروری میدانیم که بیک نکته نیز اشاره کنیم.

خصوصیاتی که در زیر خواهد آمد را باید بصورت يك تمامیت در نظر گرفت — چه در غیر این صورت ، یعنی در صورتی که جزء جزء به آن نگاه شود ، آنها را در شیوه های دیگر نیز خواهیم یافت و ره بجائی نخواهیم برد . مثلاً همه میدانیم که از ویژگی های فتودالیسم ، تجدید تولید ساده است . ولی این زمانی بصورت "ویژگی" نگریسته میشود که به همراه سایر اجزاء فتودالیسم بیاید ، وگرنه اگر بصورت جزء جزء نگاه کنیم ، می بینیم همین ویژگی یعنی تجدید تولید ساده در برده داری هم وجود داشته است . تولید طبیعی ، یا صنعت کم دامنه و غیره هم به همین صورت باید ملاحظه شوند . عدم توجه بهمین نکته ساده ولی مهم باعث دو نوع انحراف میشود :

هنگامی که مشخصات شیوه تولید آسیائی شعردۀ میشود عده ای میگویند این یا آن ویژگی در تولید برده داری یا فتودالیسم هم وجود داشته است ، و بنا بر این گاه این شیوه را برده داری و گاه فتودالیسم میخوانند (نگاه شود به جدال سترون پاره ای از " دانشمندان " شوروی بر سر اینکه آیا شیوه تولید آسیائی ، در حقیقت برده داری است یا فتودالیسم) ، و بکلی از اینکه در يك نظام ، برده صنعت کم دامنه داشته در یکی سرف ، و در دیگری رعیت ، تغافل میکنند . و دیگر ، کسانی که با ندیده انگاشتن این بخش از نیروی مولد ، یعنی برده سرف ، یا رعیت ، حکم به تشابه تمام نظام های تاریخی میدهند و منکر ماتریالیسم تاریخی میگردند . بسیاری از بورژواها ، و مدرن ترینشان آقای والت رستو ، از جمله این کسانی هستند .

در هر دو مورد تمایل به چپاندن مسیر تاریخ در چهار چوب های مقبول بیک نتیجه منجر میشود و آن نفی ماتریالیسم تاریخی است . اما این ویژگی ها عبارتند از :

۱- فقدان مالکیت خصوصی — زمین متعلق به دولت است .
۲- وحدت مانوفاکتور و کشاورزی در اقتصاد طبیعی روستائی (و از آنجا وحدت شهر و ده)

۳- استثمار مستقیم دولت از دهقانان آزاد

۴- تنظیم و اجرای عملیات وسیع اقتصادی و عمومی توسط دولت

این ویژگی ها پایه مادی قدرت خارق العاده دولت — استبداد شرقی — را تشکیل میدهند .

نکته پیداست که سایر وجوه مشترک نظام های ماقبل سرمایه داری مانند — اقتصاد طبیعی ، انباشت اضافه تولید (ثروت) ، وجود شیوه تولید کالائی ساده

بصورت فرعی و ثانوی، تولید کم دامنه (کشاورزی و صنعت)، ... نیز در این شیوه تولید وجود دارند.

در اینجا مجال بحث در مورد یکایک نکات فوق و مسائل دیگری که در همین رابطه وجود دارد، نیست. علاوه بر آن نوشته ای که اخیراً در مورد "شیوه های تولید اجتماعی ماقبل سرمایه داری" (و منجمله نظام تولید آسیائی) منتشر شده است، ما را از تکرار مطالبی نیاز میکند. این نوشته مفید در شماره اول مجله سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی (پائیز ۱۳۵۴) چاپ شده است و ما مطالعه دقیق آنرا برای آشنائی بیشتر با پاره ای از مقولات ماتریالیسم تاریخی-و نیز اقتصاد سیاسی- توصیه میکنیم.

۱- ایراد دیگر لیانتیف مانند سایر نویسندگان رویزیونیست، اینست که هنگام بحث علمی، هر جا که فرصت کند، معترضه هایی در تائید رویزیونیسم می آورد. ما در مورد این ترجمه "رعایت امانت" را کرده ایم، امانت نه نسبت به لیانتیف، بلکه نسبت به خیراندگان را. و از اینرو معترضه های او را صرفاً حذف کرده ایم، و از ترجمه بخش آخر کتاب بنام "سوسیالیسم و کمونیسم" نیز بهمین دلیل خودداری نموده ایم.

امید داریم مطالعه این کتاب، با در نظر گرفتن ملاحظات فوق، سودمند افتد.

سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور

(بخش خاورمیانه)

اقتصاد سیاسی چیست؟

قبل از شروع مطالعه هر علم باید بدانیم چیست که مورد مطالعه قرار میگیرد - برای مثال نجوم حرکت اجسام آسمانی را مطالعه میکند، زمین شناسی ساختمان لایه های زمین، و بیولوژی تکامل موجودات زنده را. اقتصاد سیاسی چه چیز را مورد مطالعه قرار میدهد؟ اقتصاد سیاسی علم قوانینی است که بر تولید و توزیع وسایل مابین معیشت دورانها ستلف و تکامل جامعه انسانی حاکم میباشند. اقتصاد سیاسی ساختمان اجتماعی تولید را مطالعه میکند.

علوم طبیعی
و علوم اجتماعی

علوم مختلف به مردم امکان میدهند که جهان اطراف خویش را که جدا از اراده و آگاهی آنها وجود دارد، بفهمند. مردم خود جزئی از آن جهان میباشند. لذا جهان هم طبیعت و هم زندگی اجتماعی را در بر میگیرد.

در هر قدم مردم در مییابند که هر کار عملی مستلزم مقداری دانش است که از طریق علم کسب میشود. یک متخصص قال فلزات میبایست پروسه شیمیائی و تکنولوژیکی را در کوره قال گری یا کوره تصفیه خام توده و یا فولاد بشناسد. یک سازنده ماشین میبایست قوانین مکانیک را بداند. باغبان میدانند که موفقیت کارش منوط است به علم او به قوانین گیاه شناسی، به دانش زندگی گیاهان و به بکار بستن ماهرانه این قوانین.

همین امر در مورد فعالیتهای اجتماعی نیز صادق است. این تنها بر صورتی میتواند موفقیت آمیز باشد که متکی بر دانش دقیق و بر بکار گرفتن ماهرانه قوانین تکامل اجتماعی باشد. بر غیر این صورت به شکست و ناکامی خواهد انجامید.

هر علم با یک میدان مشخص از پدیده های طبیعی یا اجتماعی سروکار دارد. این میان پدیده هاست که موضوع علم میباشد.

اقتصاد سیاسی علمی است اجتماعی. علوم اجتماعی جنبه های مختلف حیات جامعه انسانی را مطالعه میکنند. آنان قوانینی را که به تکامل حوزه های معین حیات اجتماعی حاکم اند توضیح میدهند.

آیا معرفتی علمی از حیات اجتماعی میتواند وجود داشته باشد؟
 هستند کسانی که این سؤال را منفی پاسخ میگویند. آنان میگویند که تکامل اجتماعی با تکامل طبیعی شدیداً متفاوت است. ما قادریم در طبیعت قوانین تغییرناپذیری را مشاهده کنیم - شرایط برابر همیشه نتایج برابر را ایجاد میکنند. آنها معتقدند که این قوانین در مورد زندگی اجتماعی، جائیکه همه چیز تصادفی، خود بخودی، و غیر قابل پیش بینی است، صدق نمیکند. تکامل اجتماعی مبتنی است بر اعمال بیشمار مردم - بر مخلوطی از اعمال غیر قابل تعریف. مردم برجسته - متفکرین بزرگ، حکام، ژنرالها -

تاریخ را بر حسب میل خود میسازند .

آیا این صحیح است ؟ نه . کاملاً نادرست است !

مردم تاریخ را میسازند . تکامل اجتماعی ممکن است بظاهر زنجیره ای از تصورات بنظر رسد . ولی این بدان معنی نیست که ما قادر نباشیم علل اصلی را که بر اعمال مردم و منجمله به اعمال افراد برجسته حاکم است کشف کنیم . یک تحلیل علمی تکامل اجتماعی نشان میدهد که در آنچه بظاهر مخلوطی از وقایع مینماید میتوانیم قوانین مشخص را مشاهده کنیم ، و اینکه حیات اجتماعی میتواند همانند حیات طبیعی با موفقیت مطالعه شود .

پس چرا بعضی این امر را که معرفت علمی حیات اجتماعی قابل دسترسی است رانفی میکنند . مشاهده دلیل این دشوار نیست . در دوران ما علم اجتماعی اصیل به این نتیجه میرسد که مرگ سرمایه داری حتمی است و پیروزی کمونیسم اجتناب ناپذیر . جای تعجب نیست که طبقات حاکمه جوامع سرمایه داری علم اجتماعی اصیل را رد میکنند . آنها تنها "علمی" را میشناسند که حاکمیتشان را توجیه کند و از منافعشان دفاع نماید . "علم" آنها اعلام میدارد که سرمایه داری جاودانی است و همچنین معتقد است که هیچ قانون تکامل اجتماعی وجود ندارد که جامعه را از اشکال پست تر به اشکال عالیتر به حرکت آورد .

برعکس ، طبقه کارگر بطور حیاتی به کشف قوانین تکامل اجتماعی و شکفتگی اصیل علم اجتماع علاقه مند است . مارکسیسم - لنینیسم چنین علمی است ، زیرا برای اولین بار مطالعه حیات اجتماعی را بر پایه ای منطقی و علمی قرار داد .

پیدایش آموزش مارکسیستی امری تصادفی نبود . برعکس ، نتیجه تکامل احتیاجات مبارزات طبقه کارگر بود و تجارب با ارزش جنبش طبقه کارگر را در همه کشورها تصعب کرد و جذب نمود . برای اولین بار در تاریخ افکار بشری ، تئوری کمونیسم علمی قوانین تمامیت هر تکامل اجتماعی را کشف کرد . علم به این قوانین به طبقه کارگر در مبارزه اش علیه سرکوب و بردگی ، و آزادی و زندگی شایسته یک انسان ، قدرتی شکست ناپذیر بخشید .

مارکسیسم - لنینیسم از این فرض حرکت میکند که جامعه انسانی مانند طبیعت بر حسب قوانین معین تکامل مییابد . اینان قوانینی عینی میباشند ، یعنی بر میل و آگاهی مردم مبتنی نیستند . برعکس این قوانین خود به میزان زیاد آگاهی ، اراده و اعمال اعضای جامعه را تعیین میکنند .

نمیایست قوانین اجتماعی را با قوانینی که از طرف قوای مقتنه کشورها وضع میشوند اشتباه کنیم . قوانین تکامل اجتماعی دارای ماهیتی کاملاً متفاوت میباشند . آنها توسط مجموعه سیستم روابط اجتماعی ، اول و قبل از همه توسط سیستم اجتماعی - اقتصادی تعیین میشوند . لذا در یک کشور سرمایه داری ، قوانین اقتصادی سرمایه داری بنسب و توجه به رژیم قانونی آن عمل میکنند ، چه سلطنتی باشد و چه جمهوری . این قوانین اند .

که رشد صنعت و کشاورزی، روابط بین طبقات و ماهیت مبارزه طبقاتی را تعیین میکنند. آنان بر کل جریان تکامل اجتماعی حاکم میباشند.

حیات اجتماعی جنبه های مختلف دارد. مارکسیسم کشف کرده است که روابط اقتصادی نقش مخصوصی در مجموعه روابط اجتماعی دارد. این روابط پایه ای و اولیه اند زیرا خود روابط دیگر را تعیین میکنند.

شرایط اقتصادی حیات اجتماعی در درجه اول توسط

تولید مادی تعیین میشوند.

تولید مادی —

مینای زندگی اجتماعی

مردم نمیتوانند بدون غذا، پوشاک، مسکن و دیگر

وسائل مادی معیشت زندگی کنند. همه اینها توسط کار انسانی بوجود میآید.

کار مردم که در جهت ایجاد وسایل مادی معیشت انجام میگیرد تولید نامیده میشود. مردم کار خود را به روی چیزهایی که در طبیعت یافت میشود صرف میکنند و آنها را تغییر میدهند طوری که مناسب با احتیاجاتشان گردد. مثلا برای ساختن خانه مردم اول تخته میبرند، و آجر، سیمان، آهن، بتن و وسایل دیگر ساختمانی تولید میکنند. برای ساختن پوشاک آنها پنبه میکارند، نخ میریسند، پارچه میافند و میوزند.

همراه کار در حوزه های گوناگون تولید مادی، نقش مهمی در زندگی اجتماعی توسط کار کسانی که در حوزه های دیگری که از نظر اجتماع مفیدند فعالیت دارند ایفا میگردند. این کار آموزگاران، پزشکان، دانشمندان، هنرمندان و کسانی که بر امر اداره و نگهداری قانون و نظم فعالیت دارند میباشد. این کارها نیز مورد نیاز جامعه است.

انقلاب علمی و تکنولوژی جدید، کار دانشمندان و فعالیت موسسات تحقیقی را اهمیت میبخشد. این نه تنها در مورد دفاتر طراحی، آزمایشگاههای گیاه شناسی، و انستیتو های تخصصی صادق است بلکه در مورد مراکز تحقیقی که بر روی اصلی ترین مسائل علمی کار میکنند نیز صدق میکند. برای مثال، بدون ریاضیات مدرن، ماهواره های مصنوعی و سفینه های فضائی، ابزار ماشین اتوماتیک، سیستم های کنترل اتوماتیک و غیره وجود نخواهند داشت.

در امر تولید سه عنصر زیر ضروری میباشد: (۱) کار انسانی (۲) موضوع کار (۳) ابزار کار.

قرنها ستمگری و استثمار سبب شد که مردم کار را بعنوان

کار

یک نفرین، "نفرین انسان" بفکرند.

لکن در حقیقت کار تنها شرط بقای انسان است. عموماً طبیعت وسایل معیشت — غذا، پوشاک، مسکن، و غیره — را بطور آماده مهیا نمیسازد. مردم میبایست از طریق کار چیزهایی را که در طبیعت مییابند به وسائل مادی معیشت تبدیل کنند.

کار آن فعالیت مردم است که در جهت تغییر موادی که در طبیعت یافت میشود برای ارضای خواسته های انسانی صورت میگیرد .

از طریق کار است که انسان مالک ثروت حیات بخش و پایان ناپذیر طبیعت میگردد . کار نسلهای بیشمار ، انسان را قادر میسازد که بر نیروهای طبیعت حاکم گردد و آنها را به نفع خویش بکار گیرد .

انسان توانائی های خود را از طریق کار تکامل میبخشد و تنها فعالیت های تولیدی بر دانش و مهارت مردم میافزاید و علم و فرهنگ را به پیش میبرد . هنر و شعر مردم ، و کار های هنرمندان بزرگ تصاویر جاودانه ای خلق کرده اند که از قدرت خلاق کار که انسان را از کرمی بینسوا به حاکم طبیعت تبدیل میکند - تجلیل شده است .

کار، شرط اولیه اصلی است برای بقای انسان ، و این تا به آن درجه است که بیک معنی ای میبایست بگوئیم که " انسان خود آفریده کار است " (۱) انگلس با این گفته يك صفت عالی کار را بیان میدارد .

در سال ۱۹۲۵ در شهر امریکائی دیتون (DAYTON) آموزگار جوانی بنام سکوپس (SCOPES) به خاطر اینکه به دانش آموزان گفته بود که انسان از نسل میمون است احسار شده بود . در متن احضاریه چنین آمده بود : اگر انسان از نسل میمونست پس خدا کجای صحنه قرار میگیرد ؟ سکوپس متهم به ارتکاب جرم علیه مذهب شده بود .

با وجود این آموزگار جوان تنها چیزی را تکرار کرده بود که بطوری غیر قابل انکار توسط علم به ثبوت رسیده بود . پروسه صعود انسان از زندگی حیوانی صدها هزار سال را در بر میگیرد . کار نقش تعیین کننده را در این پروسه طولانی ایفا نمود . کار بعد از بروز اعضای مختلف بدن خصوصا دست را تکامل بخشید . از طریق کار بود که تکلم و مغز انسانی تکامل یافتند .

اهمیت اصلی کار و مرتبت تولید مادی در زندگی اجتماعی ، برای اولین بار توسط مارکسیسم ، این بینش جهانی انقلابی طبقه کارگر، کشف شدند . این کشف با بی جدید در تکامل افکار بشری گشود ، و ، سوسیالیسم علمی را بنیان نهاد . این نتیجه غیر قابل انکار که کار مالک جهان خواهد شد از این موضوع نتیجه میشود که کار سازنده عظمت انسان است . اغلب در مورد " کار " مورچه ، زنبور ، عنکبوت ، و سگ آبی چیزهایی میخوانیم . بعضی اوقات " کار " مورچه یا سگ آبی به کار انسان ربط داده میشود . لکن اعمال غریزی حیوانات هیچ وجه مشترکی با کار انسانی ندارند .

کار انسانی دو خاصیت مشخص دارد . اولاً عملی است به منظور کسب هدفی از قبل

تعیین شده . ثانیاً، ضرورتاً مربوط است با تولید ابزار کار .

يك حيوان تنها قادر است که خود را با طبیعت تطبیق داده و آنچه را که در آن میباید مورد استفاده قرار دهد . انسان از ابزار استفاده میکند تا طبیعت را به خدمت اهداف خود بگیرد . به شکرانه کار، انسان شروع به حکومت بر طبیعت مینماید. انگلس مینویسد : " این فرق نهائی و اصلی ما بین انسان و دیگر حیوانات است. و بار دیگر این کار است که این فرق را بوجود میآورد . " (۱)

آنکاه که مردم کار میکنند بعضی از اعضای بدن خود دستها ، پاها ، و یا مغز خود را به حرکت بر میآورند . مردم انرژی عضلانی ، عصبی و فکری خود را در روند کار مصرف میکنند . به عبارت دیگر آنها نیروی کار خود را مصرف مینمایند . نیروی کار توانائی انسان است برای کار کردن . نیروی کار در عمل کار زنده انسانی است . در طول تاریخ توانائی انسان برای کار کردن تکامل مییابد و بر مهارتهايش افزوده میشود .

آنچه را که مردم مبرویش کار میکنند ، یعنی هرچه که کار انسانی برویش صرف میشود ، موضوع کار نامیده میشود . موضوعها میتوانند چیزهائی باشند که در طبیعت یافت میشود و چیزهائی که قبلاً مقداری کار بروی آن صورت گرفته باشد . در نوع دوم موضوع کار ماده اولیه نامیده میشود . لذا هر ماده اولیه موضوع کار است ولی هر موضوع کار ماده اولیه نیست .

موضوع کار و ابزار کار

موضوع جهان مشمول کار زمین است (آب و زمین) و آنچه که در آن نهفته است . اقتصاد دانی قدیمی زمانی گفت : کار پدر همه ثروتهاست و زمین مادر آن . طبیعت همه موضوعات کار را فراهم میسازد و مردم تنها میبایست آنها را با حوائج خود تطبیق دهند . اینگونه است مثلاً ماهی ای که از دریا گرفته میشود یا سنگ معدنی که از درون زمین استخراج میگردد .

سنگ معدن محصول کار معدنچیان است . ولی در تولید آهن و فولاد همان سنگ معدن موضوع کار یا ماده اولیه است . فولادی که در اینجا تولید شده است موضوع کار و ماده اولیه است برای سازنده ماشین . يك موضوع کار میتواند از مراحل مختلف تولید بگذرد (و در مراحل مختلف همچنان موضوع کار باشد . - مترجم) . ابزار کار آن اشیائی اند که انسان برای عمل بروی موضوع کار مورد استفاده قرار میدهد . اینها چیزهائی هستند که انسان در روند کار بین خود و موضوعی که بروی آن کار میکند قرار میدهد . ابزار کار عمل انسان را بروی موضوع کار و به منظور تغییر آن منتقل مینماید .

ابزار کار نقشى خصوصا مهم در تكامل توليماى ايفا ميكند . اينان وسيله توليدند كه به معنائى ادامه اعضاى بدن انسان - دستها ، پاها و مغز او ميباشند . توليد ابزار كاريك صفت مشخصه كار انساني است . در اين رابطه بود كه نويسنده اى انسان را حيوانى ناميد كه توليد كننده ابزار است . در طول تاريخ ، ابزار كار راهى طولانى را - از سنگ و چوب انسان اوليه تا كانيزم ها و ماشينهاى پيچيده مدرن ، مغزها ، الكترونيك و سيستمهاى كنترل كه در توليد بكار ميروند ، علم و مديريت پيموده اند .

علاوه بر ابزار كار ، وسيله كار همچنين اشياى را كه براى ابزار كردن موضوع هاى كار ، نظير بشكه ، لوله ، انواع مخزن وغيره بكار ميروند ، در بر ميگيرد . بالاخره ، در مفهومى وسيعتر ، وسائل كار تمام شرايط مادى اند كه در روند كار لازم ميباشند . آنها در درجه اول زمين را با تمام ثروتى كه در خود نهفته دارد شامل ميشوند ، و همچنين ساختمان هاى كه توليد در آنها صورت ميگيرد ، كانالها ، جاده ها ، وغيره را .

موضوع كار و ابزار كار با هم وسائل توليد را تشكيل ميدهند .

وسيله توليد

غالباً يك چيز در يك پروسه كار محصول كار است و همان چيز در پروسه كار ديگر ابزار كار . اينكه چيزى محصول كار باشد ، يا ماده اوليه و يا ابزار كار ، بستگى دارد به نقشش در پروسه كار .

بدين ترتيب ، مثلاً ، يك ماشين بافندگى محصول كار كارگران يك كارگاه ماشين سازى است . ولى وسيله كار براى كارگران يك كارخانه پارچه بافى . حيوانات اهلى محصول كار يك دام دارند ، ولى موضوع كار و يا ماده اوليه براى يك كارخانه بسته بندى گوشت ، و وسيله كار (بعنوان حيواناتى كه بكار گرفته ميشوند) براى يك دهقان .

هرچه جامعه بيشتر تكامل ميابد اهميت وسائل توليد نيز كه توسط انسان خلسبق شده اند بيشتر ميشود . اين وسائل توليد كار انجام شده در گذشته را در خود نهفته دارند . اينان كار مجسم در اشياء اند . در اقتصاد سياسى اين كار ، كار مجسم ناميده ميشود . ولى هر وسيله توليد تا وقتيكه مردم بروى آن كار نكرده اند تنها انبوهى از قطعات قراضه بيجان است . لذا يك شرط ضرورى براى هر پروسه توليد بهم پيوستگى وسيله توليد با نيروى كار ميباشد . يعنى ارتباط كار مجسم و كار زنده .

نيروهاى مولد جامعه عبارتند از وسائل توليد و نيروى كار در رابطه

نيروهاى مولد و

مقابلشان . طبعاً نيروى مولد تعيين كننده يك جامعه

مناسبات توليد

همانا انسان و نيروى كار زنده اوست . اين نيروى محركه

پيشرفت است زيرا كه به وسايل توليد حيات ميبخشد .

نيروهاى مولد با تكامل اجتماعى رشد ميبابند . ابزار كار پيوسته كاملتر ميشوند . با

رشد علم و تكنولوژى ، همواره مواد جديدى در توليد به مصرف ميرسند . در همين اثنا مهارت مردم افزايش يافته تجاربشان در امر توليد توسعه ميبابد . سطح تكامل نيروهاى

مولد معیار نیست برای سنجش تسلط انسان بر طبیعت. با گذشت زمان انسان همواره نیروهای جدیدی از طبیعت را بکارگیری کرد. در گذشته بسیار دور تاریخ زندگی بشر، کشف آتش بزرگترین پیروزی انسان بر طبیعت بود. در زمان ما انسان به داخل اتم راه یافته و در شرف تسلط شدن به فضا میباشد.

انسان هرگز تنها زندگی نکرده است. مردم همیشه گروهها و جوامعی تشکیل داده اند. بدون زندگی و فعالیت اجتماعی هرگز تکلم به وجود نیامد. ارسطو، متفکر بزرگ باستانی گفت: انسان حیوانی اجتماعی است. لذا تولید دارای خصلت اجتماعی میباشد. فعالیت تولیدی مردم آنها را با تعداد بیشتری مردم دیگر مربوط میسازد. تولید در تمام مراحل تکامل تاریخی اجتماع امری اجتماعی است: تولید همیشه توسط جوامع کم و بیش بزرگ، توسط گروههایی از مردم، مشترکا انجام گرفته است.

مارکس مینویسد: "در تولید نه تنها انسانها بر روی طبیعت بلکه بروی یکدیگر نیز کار میکنند. آنها تنها از طریق نوع خاصی همکاری و مبارله و جانبیه فعالیتهای خود تولید میکنند. برای اینکه بتوانند تولید کنند وارد پیوستگی و مناسبات مشخصی با یکدیگر میشوند و تنها در محدوده این پیوستگیها و مناسبات اجتماعی است که عمل آنها بر طبیعت، یعنی تولید، انجام میشود." (۱)

مناسباتی که در پروسه تولید بین مردم پیدا میشود مناسبات تولیدی نامیده میشوند.

تولید در زمانهای مختلف و در کشورهای مختلف بسیار متفاوت است. این تنها بدین معنی نیست که مثلا صد سال پیش حتی فکر سفینه فضائی، ماشینهای الکتریکی، الیاف مصنوعی، وسائط نقلیه نیمه خودکار، دستگاههای تلویزیون، هواپیما، ماشین، نیروگاههای برق، و چیزهای بسیار دیگر که امروزه زندگی بدون آنها غیر قابل تصور خواهد بود وجود نداشت. امروز نیز کشور های صنعتی بسیار پیشرفته مانند اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا، بسیاری کشورهای اروپای مرکزی و غربی، همراه با کشورهای که از نظر اقتصادی تکامل کمتری داشته اند، مانند هندوستان، اندونزی، و برخی کشورهای آفریقائی، آسیائی، و آمریکای لاتینی وجود دارند. جنبه اجتماعی تولید نیز همه جا برابر نیست. در پروسه تولید، مناسبات اجتماعی مردم بطور جدائی ناپذیری بروابط آنها نسبت به وسایل تولید مربوط است. پیوست وسایل تولید با نیروی کار زندگی در مراحل مختلف تکامل اجتماعی بطرق مختلف عمل میکند. در جامعه سرمایه داری طبقه کارگر از وسایل تولید که به بورژوازی تعلق دارد محروم است. بالعکس در جامعه سوسیالیستی وسایل تولید ملك مشترك کارگرانند. این سؤال که چه کسی مالك وسایل تولید است و آنها را تحت کنترل دارد در مشخص کردن سیستم اجتماعی تولید دارای اهمیت تعیین کننده میباشد.

شیوه ترکیب کارزنده با وسایل تولید، ساخت طبقاتی جامعه را تعیین میکند. طبقات گروههای بزرگی از مردمند که بر حسب موقعیتشان در تولید اجتماعی - بر حسب رابطه شان با وسایل تولید - از یکدیگر متمایزند. بدین ترتیب، جامعه سرمایه داری، آنجا که وسایل تولید به بورژوازی تعلق دارد، کار طبقه کارگر را غصب میکند. در جامعه سوسیالیستی غصب کار دیگران وجود ندارد، استثمار انسان از انسان وجود ندارد.

در هر جامعه مناسبات تولید نظام معینی را تشکیل میدهند. برای مثال در سرمایه داری مناسبات مابین بورژوازی و پرولتاریا پایه ای را تشکیل میدهند که کلیه مناسبات تولیدی دیگر بر روی آن استوارند: مناسبات بین زمین دار و دهقان، بین گروههای مختلف بورژوازی، بین تولید بزرگ و تولید کوچک و غیره، مجموع مناسبات تولیدی، نظام اقتصادی (یا ساخت اقتصادی) جامعه را تشکیل میدهد.

شیوه تولید

تولید خارج از مکان و زمان وجود ندارد. آنگاه که از تولید صحبت میکنیم همواره نظر داریم به مرحله خاصی از تکامل اجتماعی. در هر مرحله نیروهای مولد معینی و مناسبات تولیدی معین موجودند. لذا، مثلاً در کشورهای اروپائی در قرون وسطی مناسبات فئودالی حاکم بود و نیروهای مولد دارای رشد ناچیزی بودند. مناسبات تولیدی، در پیوستگی و یگانگیشان با نیروهای مولد، شیوه تولید نامیده میشوند.

تاریخ بر پنج شیوه اصلی تولید یا پنج مرحله اصلی در تکامل اجتماعی - اقتصادی آگاهی دارد. اینان بدین قرارند: جامعه اولیه، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری، و سوسیالیسم که مرحله اول کمونیسم است. (به مقدمه رجوع شود)

استثمار انسان از انسان

آنگاه که در روم باستان ستمدیدگان علیه ستمگران قیام کردند، یکی از قهرمانان طبقه حاکمه افسانه زیر را ساخت: جامعه مانند بدن انسان است. بدن دارای مغزی برای کنترل همه اجزایش میباشد، دارای دستبائیست که همه کار را انجام دهند. و معده ای که غذا را هضم کند. لذا، در اجتماع نیز از طرفی باید مردمانی باشند که هر کاری را انجام میدهند، و از طرف دیگر آنانکه همه از آنها تبعیت میکنند و از ثمره کار دیگران بهره مند میشوند.

لکن در حقیقت تاریخ بشر نشان میدهد که برای قرنهای، تقسیم طبقاتی، استثمار طبقاتی و ستمگری وجود نداشته. استثمار انسان از انسان بدین معنی است که عده ای از قبیل دیگران زندگی میکنند: طبقه استثمارگر بخشی از محصول تولید کنندگان بلا واسطه را غصب میکند. این آن بخش از محصول کار است که اضافی است بر حداقل لازم برای معیشت کارگران - چیزی که محصول اضافی نامیده میشود - و درآمد تحصیل نشده (درآمدی

که برای آن کار انجام نشده است) استثمارگر را تشکیل میدهند. برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری سه مرحله متوالی در انقیاد اقتصادی زحمتکش است. آنچه در همه این شیوه های تولید مشترک است اینست که وسایل تولید و معیشت به صورت مختلف در مالکیت طبقه حاکمه میباشد و این طبقه، زحمتکشان را وامیدارد که برای منافعش کار کنند. این شیوه ها بر حسب مناسبات بین مالکین وسایل تولید و تولید کنندگان که آفریننده تمام ثروتها هستند تغییر میکند. مناسبات بین طبقه استثمارگر و طبقه استثمارشونده مناسبات تولیدی اصلی در هر کدام از این جوامع میباشد. تحت نظام برده داری این مناسبات بین برده دارها و برده هاست، تحت نظام فئودالی مناسبات بین زمین داران فئودال و سرفه ها، تحت نظام سرمایه داری مناسبات بین سرمایه داران و کارگران مزدور.

لکن استثمار امری جاودانی نیست. تمام سیر تاریخ ثابت میکند که سرمایه داری آخرین نظامی است که بر پایه استثمار استوار است. سرمایه داری بطور اجتناب ناپذیری توسط انقلاب سوسیالیستی ویران خواهد گشت. این انقلاب نیروی بورژوازی را ساقط میکند و قدرت طبقه کارگر را - که بر اتحاد با همه زحمتکشان، جامعه نوین سوسیالیستی را بنا میکنند - استوار خواهد کرد.

سوسیالیسم نظامیست که در آن استثمار برای همیشه نابود شده است. در جامعه سوسیالیستی طبقات استثمارگر و استثمارشونده، که در پی منافع متضادی میباشند، وجود ندارد. جامعه سوسیالیستی از طبقات دوست تشکیل میشود که دارای منافع مشترکی میباشد. کارگران و دهقانان و روشنفکران سوسیالیست خلقی که بطور جدائی ناپذیر با کارگران و دهقانان مربوط میباشند. مناسبات تولیدی اصلی در جامعه سوسیالیستی عبارتست از همکاری، بوستانه و کمک متقابل بین کارگران آزاد از قید استثمار.

در طول تاریخ مردم تسلط خویش را بر طبیعت به میزان زیاد افزایش داده اند. لکن در کشورهای که استثمار انسان از انسان هنوز وجود دارد، توده های زحمتکش تحت ستم مناسبات اجتماعی موجود قرار دارند. این مناسبات قسمت عمده جمعیت کشورهای سرمایه داری را از تمتع از منافع تسلط بیشتر بشر بر طبیعت محروم میسازد.

قوانین اقتصادی وظیفه اقتصاد سیاسی نشان دادن قوانین اقتصادی تکامل اجتماعی است.

هر علمی که برخی بخشهای طبیعت یا زندگی اجتماعی را مورد مطالعه قرار میدهد هدفش کشف قوانینی است که در آن بخش عمل میکنند. تفسیر علمی لفظ "قانون"

گویای پیوستگی داخلی پدیده و ماهیت آن است. اتصال داخلی پدیده ها خواه ناخواه وجود دارد. به لغت دیگر قوانین طبیعی و اجتماعی دارای ماهیتی عینی میباشند و به میل و آگاهی افراد بستگی ندارند. لیکن مردم میتوانند این قوانین را کشف کرده مورد استفاده خویش قرار دهند.

معرفت بر قوانین طبیعت اسلحه ای است نیرومند در دست مردم برای مطیع ساختن نیروهای کور طبیعت و برای بهره گیری از آنها نیروی الکتریسیته بصورت رعد و برق با همان نیرو که توسط انسان در امر تولید و یا برای ایجاد روشنائی و غیره استفاده میشود کاملاً تفاوت دارد. علم به قوانینی که در زندگی اجتماعی عمل میکنند پایه ای برای فعالیتهای عملی بوجود میآورد.

با نشان دادن قوانین اقتصاد سرمایه داری، اقتصاد سیاسی شرایط وجودی آن جامعه و جهات رشد آنها بر ملا میسازد. بدین طریق اقتصاد سیاسی پایه واقعی مبارزه طبقاتی در جامعه بورژوازی را بر ملا میسازد و اجتناب ناپذیری تشدید تضاد های طبقاتی را در آن جامعه ثابت میکند و راه رسیدن به سوسیالیسم را به طبقه کارگر نشان میدهد.

اقتصاد سیاسی به طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری میآموزد که تنها مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی برای نابودی نظام سرمایه داری و برای سوسیالیسم است که آزادی توده های استثمار شده را به همراه دارد. اقتصاد سیاسی در عین حال مفهوم، اهمیت، و شیوه های مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سازمانهای سیاسی و اقتصادی آنها که برای خواسته های فوری در برابر هجوم انحضارات سرمایه داری علیه ابتدائی ترین حقوق زحمتکشان و سطح زندگی آنان - مبارزه میکند، تشریح مینماید.

قوانین حاکم بر رشد اقتصادی جامعه بورژوا بطریق علمی ثابت میکنند که فئودال سرمایه داری و پیروزی سوسیالیسم از نظر تاریخی امری اجتناب ناپذیر است. آنگاه که مارکسیستی از اجتناب ناپذیری تاریخی جایگزینی سرمایه داری بوسیله سوسیالیسم، از برتری غیر قابل انکار سوسیالیسم نسبت به سرمایه داری صحبت میکند، او بر اعتقاد کور یا آرزوهای ذهنی خود متکی نیست، بلکه بر معرفت دقیق علمی از قوانین عینی تکامل اجتماعی اتکا دارد. این امر مارکسیسم لنینیسم را که تنها علم واقعی زندگی و تکامل جامعه بشری است، بر علم بورژوا که قادر به نفوذ به عمق پروسه های اجتماعی و کشف ماهیت آنها و تشخیص جهات تکامل اجتماعی نمیشد، برتری فوق العاده ای بخشیده است. ضمن تحقیق ماهیت و محتوی قوانین اقتصادی سوسیالیسم، اقتصاد سیاسی ثابت میکند که پیروزی سوسیالیسم در رقابت اقتصادیش با سرمایه داری از نظر تاریخی امری اجتناب ناپذیر است. سوسیالیسم از معایب سرمایه داری مبرا است. در جامعه سوسیالیستی تولید در خدمت متحول نمودن مشتی استثمارگر نمیشد، بلکه در خدمت بر آوردن غرورتهای اجتماعی و در خدمت پیشرفت رفاه مردم قرار دارد. اقتصاد سوسیالیستی از روی برنامه

تکامل می یابد و در آن از بحران، رقابت بیرحمانه، و بیکاری - این نتایج نظام سرمایه داری - خبری نیست. برای اینکه از جمیع مزایای سوسیالیسم استفاده شود اقتصاد میبایست با کارآئی و بطور منطقی اداره شود، و حداکثر بازده از حداقل داده بدست آید. و این امر نیز توسط اقتصاد سیاسی و دیگر علوم اقتصادی آموخته میشود.

سوسیالیسم بر پایه علمی محکمی استوار است، و در برنامه وسیعی در زمینه استفاده از علم در همه بخشهای علمی میگشاید. اقتصاد سیاسی سوسیالیستی قوانین اقتصادی شیوه سوسیالیستی تولید را آشکار میسازد. جامعه این قوانین را فرا میگیرد و بوسیله آنها در فعالیتهای چند جانبه علمی خود در مورد تکامل اقتصادی، هدایت میشود.

جامعه سوسیالیستی اقتصاد خود را آگاهانه و از روی برنامه در جهت منافع همه مردم و با هدف رشد به سوی کمونیسم تکامل میبخشد. جامعه کمونیستی بالاترین مرحله تشکیلات متعادل مجموع اقتصاد مردم را دربر میگیرد. کمونیسم موثرترین و منطقی ترین استفاده از ثروت مادی و منابع کار را برای ارضاء احتیاجات روزافزون مردم تضمین مینماید علم اقتصاد شیوه هایی را برای مناسب ترین استفاده از منابع جامعه سوسیالیستی تشریح میکند. تقریباً به صورت قطب نمائی است که جهت با صرفه ترین و موثرترین طریقه فعالیت اقتصادی را در موسسات منفرد، ناحیه ها، و تمام کشور مشخص میسازد. میآموزد که داده باید با بازده متناسب باشد و باید کوشش شود تا بالاترین بازده در برابر پائینترین داده بدست آید.

علم اقتصاد میلیونها تجربه را تحت قانون کلی در میآورد، میآموزد که از دستاوردهای مرفقی استفاده شود، و ذخایر نهان در هر موسسه و هر ناحیه و مجموعه اقتصاد را آشکار میسازد. و این امر در جامعه سوسیالیستی به علم اقتصاد ارزشی فوق العاده میبخشد.

انقلاب مارکس و انگلس در علوم اجتماعی بد رستی با آنچه

اقتصاد سیاسی -

توسط داروینیسم در علم طبیعت جاندار بوجود آمد مقایسه

علمی تاریخی

میشود. قبل از اکتشافات داروین جهان موجودات زنده را

چیزی متحجر و تغییر ناپذیر میدانستند. داروین نشان داد که همواره تغییرات پایان ناپذیری بر طبیعت زنده به وقوع میپیوندند. جهان زنده پیوسته در حرکت میباشد.

مارکس انقلاب مشابهی در علم اجتماع بوجود آورد. مارکسیسم به نظر سابق در مورد

سکون و بی حرکتی جامعه پایان بخشید. مارکسیسم نشان داد که جامعه تکامل مییابد.

و این پیشرفت بر حسب قوانین معین صورت میگیرد. بنابر این قوانین، بعضی اشکال جامعه جایگزین برخی دیگر میشوند. تاریخ انسان مبتنی است بر تکامل تولید مادی، بر

تغییرات شیوه های تولید.

تکامل نیروهای مولد و نظام اجتماعی اقتصادی منتج از آن تمامی سیر تاریخ را تعیین

میکند. نظام اجتماعی - اقتصادی پایه ای را تشکیل میدهد که بر روی آن نهادهای حکومتی نظریات قضائی، علم و هنر رشد میکنند. با نشان دادن قوانین تولید و توزیع ثروت مادی در مراحل مختلف تکامل اجتماعی، اقتصاد سیاسی کلید درک کل پروسه پیچیده تکامل تاریخی را بدست میدهد.

رشد نیروهای مولد قدرت انسان را بر طبیعت افزایش داده و در عین حال مناسبات تولید و نظام اجتماعی تولید را تغییر میدهد. یک نظام تولیدی در دوران باستان وجود داشت دیگری در قرون وسطی. با تکامل نیروهای مولد مناسبات تولیدی کهنه منسوخ میگردد و میبایست جای خود را به مناسبات جدید بدهند.

آیا این بدین معنی است که برای اینکه مناسبات تولیدی دیگری جایگزین مناسبات تولیدی موجود گردند رشد نیروهای مولد کافی میباشد؟ نه، اینطور نیست. تکامل نیروهای مولد شرایط را برای چنین جایگزینی آماده میسازد لکن نظام اجتماعی کهنه از ترک او طلبانه صحنه امتناع مینماید.

در طول تاریخ، تکامل اجتماعی بطریق زیر عمل میکرده است. مناسبات تولیدی که در مرحله معینی از تکامل نیروهای مولد بوجود آمدند تا زمان معینی تکامل بیشتر نیروهای مولد را تسریع کردند. ولی در زمان معینی خود به سدی در برابر رشد بیشتر نیروهای مولد بدل گردیدند. آنکاه اجتناب ناپذیری تاریخی برمیخیزد تا مناسبات تولیدی کهنه را بر کنار نموده مناسبات تولیدی جدیدی را جایگزین آن نماید. در جامعه ای با تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی این جایگزینی شکل انقلاب بخود میگیرد. طبقه حاکمه برای محافظت از قدرت و ثروتش در برابر انقلاب ایستادگی میکند. انقلاب توسط طبقات ستم دیده صورت میگیرد. انقلاب اشکال منسوخ حیات اجتماعی را خرد میکند و راه را برای پیشرفت بیشتر نیروهای مولد میگشاید.

انقلابات بسیاری در طول تاریخ بوقوع پیوسته اند. لکن تمام انقلابات گذشته یک شکل استثمار را جایگزین شکل دیگری از استثمار نموده اند. تنها استثناء انقلاب سوسیالیستی است که هر استثماری را نابود میسازد. بدین دلیل در جامعه سوسیالیستی طبقات متضاد وجود ندارند. مناسبات تولیدی سوسیالیستی دورنمای بیسابقه ای را در برابر تکامل نیروهای مولد گشود. با رشد نیروهای مولد، مناسبات تولیدی سوسیالیستی رشد مییابند و بتدریج به مناسبات تولیدی کمونیستی بدل میشوند.

اقتصاد سیاسی مهمترین جنبه وجود و پیشرفت جامعه، یعنی زندگی اقتصادی آنرا مورد مطالعه قرار میدهد. با نشان دادن قوانینی که به تولید اجتماعی حاکم اند، اقتصاد سیاسی کلیدی را برای درک تمام پروسه پیچیده تکامل اجتماعی بدست میدهد. ضمن مشخص کردن صفات اصلی تئوری مارکسیستی، لنین خاطر نشان ساخت که آموزشهای اقتصادی تئوری مارکسیستی عمیق ترین، همه جانبه ترین و مشروح ترین تایید آن تئوری میباشد. این

آموزش را لنین، محتوی اصلی مارکسیسم بعنوان تئوری سوسیالیسم علمی نامید .

اقتصاد سیاسی با مسائل حساس مبارزه طبقاتی سر

و کار دارد . اقتصاد سیاسی منافع حیاتی طبقات

اصلی جامعه سرمایه داری را مورد مطالعه قرار

میدهد . بعلاوه اصولا وجود این جامعه را مورد سؤال قرار میدهد و به این سؤال نیز پاسخ میگوید .

برخورد طبقاتی و حزبی

با اقتصاد سیاسی

بدین دلیل اقتصاد سیاسی نمیتواند در مبارزه طبقاتی بی طرف بماند . برعکس، خود یک علم طبقه ، یک علم حزب میباشد . تنها کار آن اقتصاد سیاسی که بیطرف و فوق حزب باشد اینست که بهانه های برای اقتصاد دانانی باشد که از منافع طبقات محتضر دفاع میکنند و نمیخواهند که چهره واقعی خود را نشان دهند .

طبقات استثمارگر با کلیه وسایلی که در اختیار دارند از منافع مادی خویشرو از حاکمیتشان دفاع میکنند . در اقتصاد سیاسی خدمتگزاران بورژوازی هدف دوگانه ای را دنبال میکنند : از طرفی چهره سرمایه داری را رنگ آمیزی و بزرگ میکنند ، و از طرف دیگر سوسیالیسم را بدنام میگردانند . زیرا که سوسیالیسم نظامی مترقی تر از سرمایه داری است .

در مراحل اولیه تکامل سرمایه داری بورژوازی علیه بقای منسوخ فتودالیسم مبارزه کرد . در آن زمان هنوز پرولتاریا در عرصه مبارزه اجتماعی ظهور نکرده بود ، و بورژوازی هنوز طبقه ای رشد یابنده بود . دانشمندان علم اجتماع را به پیش میبردند . لکن حتی در آن زمان محدودیتهای طبقاتیشان باعث شد تا نتوانند قوانین درست تکامل اجتماعی را کشف نمایند . آنان نظام بورژوازی را حالت جاودان و طبیعی اجتماع میپنداشتند .

پس از اینکه بورژوازی به قدرت رسید و طبقه کارگر در صحنه تاریخ ظهور نمود ، دانشمندان بورژوا به تنها خدمتکاران صرف سرمایه داری بدل گشتند . اقتصاد سیاسی بورژوازی موضعی غیر علمی برگزیده است و به مدافع نظام سرمایه داری بدل گشته است . تنها اقتصاد سیاسی واقعا علمی ، اقتصاد سیاسی طبقه کارگر است که توسط آموزگاران بزرگش مارکس ، انگلس و لنین بوجود آمده و توسط احزاب مارکسیست لنینیست جهان تکامل مییابد .

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لنینیستی نشان میدهد که روابط و قوانین سرمایه داری جاودان و تغییرناپذیر نبوده و در مورد همه جوامع صدق نمیکند . در مرحله معینی از تکامل اجتماعی بوجود میآیند و میبایست بطور اجتنابناپذیری از میان رفته همراه با رشد جامعه جای خود را به مناسبات اقتصاد جدید و برتر بدهند .

با کشف قوانین عینی تکامل اجتماعی ، مارکسیسم - لنینیسم نشان داده است که تضاد های ذاتی برون سرمایه داری میبایست به یک نقطه انفجار انقلابی برسند و تحول اجتماع به کمونیسم امری مسلم است .

تکامل سرمایه ناری جهانی و مبارزات انقلابی طبقه کارگر تائید کاملی بوده است از صحت تجزیه و تحلیل مارکسیست - لنینیستی از سرمایه داری و امپریالیسم، بالاترین مرحله آن. اقتصاد سیاسی مارکسیست - لنینیستی از حقیقت نمبهراسد: پرولتاریا مرفقی ترین طبقه اجتماعی است و با اطمینان به آینده مینگرد. منافع طبقاتی پرولتاریا با منافع تکامل اجتماعی مرفقی مطابقت دارد. اقتصاد سیاسی طبقه کارگر با مبارزه آشتی ناپذیر علیه شبه علم بورژوازی - که نظام سرمایه ناری محتضر را میستاید و سوسیالیسم را بدنام میسازد - به پیش میروند.

اقتصاد سیاسی مارکسیست - لنینیستی به طبقه کارگر و کلیه نیروهای اجتماعی مرفقی دید علمی بسیار ارزشمندی اعطاء میکند که برای فعالیت های عملی موفق دارای اهمیت فوق العاده ای میباشد. در ارتباط با سیر عمومی تکامل تاریخی و در رابطه مستقیم با وظایف عملی تکامل مییابد. عمل ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم در کشورهای سوسیالیست، و عمل مبارزات انقلابی طبقه کارگر در کشورهای سرمایه ناری برای منافع حیاتی و برای سوسیالیسم، اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لنینیستی را پیوسته غنای بیشتری میبخشند.

سئوالات

- ۱- نقش تولید مادی و کار در حیات اجتماعی چیست؟
- ۲- از الفاظ نیروهای مولد و مناسبات تولیدی چه میفهمیم؟
- ۳- در مورد ماهیت قوانین اقتصادی چه میدانید؟
- ۴- مطالعه اقتصاد سیاسی چه مزایائی دارد؟

شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری

۱- جامعه اولیه

پیدایش جامعه انسانی

دوران اولیه دورانی بسیار طولانی بود. این دوره صدها هزار سال بطول انجامید و تنها ۶ یا ۷ هزار سال پیش پایان یافت. انسانهای اولیه خط نداشتند، لذا تاریخ نوشته‌ای از خود بجای نگذاشتند. دانسته‌های علمی در مورد زندگی و روابط اجتماعی‌شان بطور عمده از تحقیقات باستان‌شناسی و نژادشناسی بدست آمده است. هزاران میلیون سال است که کره ما، مانند همه منظومه شمسی، وجود داشته است. صدها میلیون سال باید میگذشت تا زندگی در آن بوجود آید. ولی حتی پس از آن، مدت زیادی طول کشید تا انسان از زندگی حیوانی خارج شود.

اجداد بسیار قدیمی انسان بصورت رمه‌زنگی میکردند، انسانهای اولیه نیز به صورت رمه‌زنگی میکردند. آنها بطور گروهی زمین را بدنبال غذا میگشتند، با هم ابزار درست میکردند و با هم آنها را مورد استفاده قرار میدادند. آنچه از همان آغاز پیدایش اجتماع انسان را از رمه‌حیوانات مشخص نمود عبارت بود از کار، تولید وسایل کار. رمه‌میمونها هرچه میوه پیدا میکرد میخورد و سپس گرسنگی باعث انتقالش به نقطه دیگری میشد. غریزه آنان را قادر نمود تا بطور متفعل خود را با طبیعت تطبیق دهند، و نه بیش از این. جامعه انسانی بالعکس با کارش بر روی طبیعت عمل میکند.

برعکس آنچه بصورت واقعیتهی مسجل - از طرف طبقات استثمارگر که نمیتوانند بدون یک "خالق" باقی بمانند - بیان میشود، هیچ شکاف غیر قابل گذری نیست که جامعه را از طبیعت جدا سازد. پیدایش جامعه بشری یکی از بزرگترین جهشهای انقلابی بود. طبیعت مملو است از اینگونه جهشها. علیرغم اینکه این امر بصورتی غیر علمی توسط مخالفین انقلاب تکذیب میشود.

انسان اولیه در برابر طبیعت ضعیف و ناتوان بود. در هر قدم

خطری در کمین او بود. زمین مسکن جانوران غول آسای ماقبل

تاریخ بود. مردم بصورت رمه‌هایی میزیستند که احتمالا هریک

شیوه‌های تحصیل

وسایل معیشت

از چند ده نفر بیشتر نبود: اگر گروهی تعداد بیشتری را در بر میگرفت، قادر نمیبود باندازه کافی غذا برای معاش بیابد. غذایشان ریشه گیاهان و میوه درختان بود.

اولین ابزاری که انسان مورد استفاده قرار داد سنگ و چوب بود. بیک معنی اینان

ادامه تصنعی قسمتهایی از بدنشان بودند: سنگ، ادامه مشتش، و چوب ادامه بازو.

این ابزار ساده غذای بیشتری در دسترس انسان قرار میدادند. شکار ساده ممکن گشت.

مردم تنها حیوانات کوچک را شکار میکردند و وقتی مورد حمله حیوانات ماقبل تاریخ قرار میگرفتند یا به فرار میگذاشتند. آنان بطور گروهی شکار میکردند. آنچه شکار میشد مشترکاً بمصرف میرسید. غذا کمیاب بود و ذخیره ای وجود نداشت.

انسانهای اولیه همواره نیمه گرسنه بودند. در غارها و کلبه های محقرشان، که بسختی آنها را در برابر سرما و بدی هوا محافظت میکرد، خود را با پوست حیواناتی که کشته بودند میپوشاندند.

با گذشت زمان آموختند که سلاحهای بسازند که از سنگ و چوب ساده موثرتر باشد. آموختند که از چماق، نیزه، چاقو، چنگ و زوبین سنگی، استخوان و شاخ استفاده کنند. این سلاحها آنها را قادر نمود تا حیوانات بزرگتر را نیز شکار کنند و به ماهیگیری بپردازند. کشف آتش دورانی جدید در زندگی انسان اولیه گشود. انسانها ابتدا استفاده از آتش را آموختند و آنگاه، پس از گذشت هزاران سال، افروختن آنها فرا گرفتند. مردم مشاهده میکردند که رعد و برق درختان را آتش میزند، شاهد آتش سوزی جنگل و انفجار کوههای آتش فشان بودند. آتش را که پیدا میکردند بامصیبت بسیار نگه میداشتند زیرا که آتش آنان را از جانوران وحشی درنده در امان میداشت و میتوانست برای ساختن غذا مورد استفاده قرار گیرد. سپس با رشد ابزار کارشان، متوجه شدند که آتش را میتوان از طریق ضربه وارد کردن به سنگ چخماق و یا بهم ساییدن چوب خشک بوجود آورد.

کشف آتش انسان را به یکی از نیروهای طبیعت حاکم نمود. این کشف بود که انسان را برای همیشه از زندگی حیوانی جدا ساخت.

مدتی بسیار طولانی گذشت تا اینکه سنگهای خشن به ابزار ظریف تراش خورده بدل شدند. سنگ، چوب، استخوان و شاخ برای مدت درازی مواد اصلی باقی ماندند. مدت ها بعد بود که مردم آموختند با اولین فلزاتی که در طبیعت یافت شد، نظیر مس، و سپس برنز و بالاخره آهن ابزار درست کنند. تمام مدت طولانی قبل از تاریخ نوشته شده به اعصار مختلف تقسیم میشود: عصر حجر، عصر برنز و عصر آهن. هر يك از سه "عصر" قرنهای زیادی طول کشیدند، در حالیکه عصر حجر تنها هزار سال به طول انجامید.

نوع اصلی مناسبات تولیدی در جامعه اولیه عبارت بود از همکاری ساده: مردم با هم کار میکردند، و کارهای مشابهی انجام میدادند. کار کردن با هم آنها را قادر میساخت تا در شکار موفق بانجام کارهایی شوند که از عهد

همکاری ساده
کار مشترک و
مالکیت مشترک

يك فرد بتنهایی خارج بود.

مالکیت خصوصی وجود نداشت. هرچه گروههای اولیه داشتند در مالکیت جمع بود. کار مشترک و مالکیت مشترک توسط تکامل آن دوره نیروهای مولد تحمیل شده بود. غذا به تساوی تقسیم میشد. محصول کار موجود به سختی ضروری ترین نیازها را برآورده میکرد.

اگر شخصی بیش از سهم عمومی دریافت مینمود ، شخص دیگری میبایست گرسنه بماند . کار محصول اضافی بوجود نمیآورد ، یعنی چیزی بیش از ضروریات حیاتی تولید نمیکرد . لذا ، بطور خیلی ساده ، شرایطی نمیتوانست بوجود آید که در آن عده ای از قبیل ر یگران زند گي کنند . استثمار غیر ممکن بود ، یعنی عصب سیستماتیک حاصل کار دیگران نمیتوانست وجود داشته باشد .

تکامل ابزار کار تغییر در ریجی بر تشکیلات کار بوجود

تقسیم کار ، پیدایش کشاورزی و گله داری

آور ر . قبل از هر چیز نخستین مرحله تقسیم طبیعی کار پدید آمد ، یعنی تقسیم کاری بر مبنای جنسیت و سن . به سبب کامل نبودن سلاحها شکار یکنفری هنوز امری غیر ممکن بود . اشکال گروهی شکار غالب بودند : دوره کردن حیوانات ، ضربه زدن و غیره . ولی شکار حیوانات بزرگ شروع شده بود . زنان در خانه میماندند تا از بچه ها محافظت کنند ، به امور خانه برسند و غذا درست کنند . وقتی که گروه از نقطه ای به نقطه ای دیگر نقل مکان مییافت ، اثاثیه مختصر تمام گروه توسط زنهای حمل میشد . مردان میبایست دستشان آزاد باشد تا در راه به شکار بپردازند .

اختراع تیر و کمان شکار را امری ثمر بخش تر نمود . در عین حال شکار و صید ماهی اموری پیچیده تر میشدند . زنان از این اشکال پیچیده تهیه آذوقه کاملاً بر کنار نگه داشته شدند . تقسیم کار بین مرد و زن تقسیم کاری واقعی شد . تکامل بیشتر شیوه تحصیل معیشت با نخستین مرحله کشاورزی و گله داری مرتبط بود .

مشاهده اینکه دانه ای که تصادفاً بزمین افتاده ، ریشه میدواند و رشد میکند ، احتمالاً انگیزه اقدام به کشاورزی بوده است . برای مدتی طولانی مردم زمین را با یک چوب ساده شخم میزدند . سپس با چوبی که سر خمیده داشت (مثل کج بیل) . پرورش حیوانات احتمالاً بهمین طریق آغاز گشت . اول بچه حیوانی را رام میکردند که هنگام شکار مادرش بدنبال شکارچیان براه افتاده بود .

نظام قبیله ای

با گذشت زمان گروههای انسانهای اولیه بصورت نظام قبیله ای تکامل یافتند . قبیله گروهی از مردم بود که از طریق وابستگی خونی به یکدیگر مربوط بودند . ابتدا گروه از چند ده نفر تشکیل میشد . هر فرد خارج از گروه بیگانه محسوب میشد . قبیله بمرور بزرگ شد و بعد ها به چند صد نفر رسید . ابتدا زنان نقش تعیین کننده را در جامعه قبیله ای ایفا میکردند . خویشتاوندی از طریق نسبت مادری تعیین میشد . این چیزی بود که مادرشاهی نامیده میشد . موضع مسلط زنان در مراحل ابتدائی نظام قبیله ای امری تصادفی نبود . در آن زمان

کشتکاری و گله‌داری ابتدائی مکملی بود به جمع‌آوری غذا و شکار. هیچیک از این امور هنوز منبع اصلی معیشت نشده بودند و با شیوه‌های ابتدائی انجام میشدند. این کارها بطور عمده توسط زنان که در خانه میماندند انجام میشدند.

با تکامل بیشتر نیروهای تولید، مادرشاهی جای خود را به پدرشاهی داد که نقشی مسلط را به عهده گرفت. خویشاوندی توسط نسبت پدری تعیین میشد. آنچه در این تغییر تعیین کننده بود تکامل گله‌داری چادر نشینی بود. و بعلت شمره فراوانی که میداد کشتکاری اولیه را بکسار زد ولی گله‌داری مانند شکار کار مردانه بود. کشاورزی تکامل یافته (کشتکاری) نیز دیگر کار مردانه میشد.

توده‌های انبوه مردم تحت نظام استثماری، سازنده افسانه عصر طلائی
تصویر تزئین شده دوران اولیه بوده‌اند. افسانه‌هایی پیرامون "عصر طلائی" در ادبیات بسیاری خلقها وجود دارد. این افسانه از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. مذهب افسانه بهشت گم شده را آفرید، باغ بهشتی که انسان بخاطر گناهانش از آن اخراج شده بود.

ولی در حقیقت مردم اولیه زندگانی بسیار سختی داشتند. تسلط طبیعت بر روی بشر نامحدود بود. طبیعت زندگی و سرنوشت مردم را تعیین میکرد. بدبختی، محرومیت و ترس و وحشت نظام استثماری چقدر هولناک است! حتی اگر هاله‌ای از "عصر طلائی" به دوران اولیه زندگی انسان اعطاء شده باشد.

آموزگاران بزرگ طبقه کارگر، مارکس، انگلس و لنین، نظام کمونیسم اولیه
اجتماعی دوران اولیه را "کمونیسم اولیه" نامیدند. آنان جعلیات دست‌نشانده‌گان بورژوازی را مبنی بر اینکه مالکیت خصوصی از اول وجود داشت با مدارک تاریخی رد کردند. تاریخ نشان میدهد که صد ها هزار سال مردم بدون مالکیت خصوصی زندگی کردند. بسبب عدم وجود مالکیت خصوصی، غلبه مالکیت مشترک، و کار دستجمعی است که میتوان جامعه اولیه را کمونیسم اولیه دانست.

در عین حال بنیانگذاران سوسیالیسم علمی محدودیتهای تاریخی کمونیسم اولیه را تاکید کردند. لنین نوشت که هرگز عصری طلائی در دورترین گذشته بشریت وجود نداشته است و انسان اولیه مجبور بوده است که بار خرد کننده مبارزه با طبیعت را تحمل کند.

نظامی متکی بر کار مشترک، مالکیت مشترک، و مصرف برابر، تنها نظام ممکن در دوران اولیه بود. با رشد نیروهای مولد انسان اولیه بتدریج خویش را از قید تسلط نامحدود طبیعت آزاد ساخت، و همزمان با این، مناسبات تولیدی که بر پایه پیوستگی نزدیک مردم در یک زندگی جمعی استوار بود بتدریج روبه زوال گذاشت. مردم مجبور بودند که در طول اعصار بسیار، یوغ نظام طبقاتی را بپذیرند.

تقسیم اجتماعی کار،
ظهور مبارله پایاپای،
مالکیت خصوصی و
طبقات

همانطور که مشاهده شد تقسیم اولیه کار بر حسب تمایزات طبیعی جنسیت و سن بین افراد جامعه واحدی صورت میگرفت. لیکن بعدها جامعه های مختلف و سپس افراد عضو يك جامعه در زمینه های مختلف تولید تخصص یافتند. این تقسیم اجتماعی کار

را نباید با تقسیم طبیعی کار اشتباه کرد.

قبایلی که چراگاههای سرسبزی در دسترس داشتند به گله داری پرداختند. آنان کشاورزی و شکار را کنار گذاشتند، ولی موفقیت قابل ملاحظه ای در امر گله داری بدست آوردند، و گوشت و پشم و شیر بیشتری تولید مینمودند.

جدائی گله داری از کشاورزی اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کار بود. این محرکی بود برای پیدایش مبارله پایاپای، مالکیت خصوصی، و طبقات — محرکی برای متلاشی شدن نظام پدرشاهی و تولد جامعه طبقاتی.

رومین تقسیم عمده اجتماعی کار، یعنی جدائی داروستد از کشاورزی، پایه وسیع تری برای مبارله کالا ایجاد کرد. تمام و یا قسمت عمده محصول صنعتگران در مبارله بکار میرفت. این است طریقه ای که تولید بخاطر مبارله آغاز شد.

در مراحل ابتدائی مبارله توسط روسای قبیله ... ریش سفیدان و یا رئیسان — انجام میگرفت. با تکامل و توسعه مبارله آنان کم کم داری جمع را ملك شخصی خود دانستند. گله گاو اولین موضوع اصلی معامله بود، و لذا اولین چیزی هم بود که تحت مالکیت خصوصی درآمد. نابرابری داری در میان اعضای جامعه پدیدار شد.

با رشد نیروهای مولد کاری که صرف دآمداری و یا کشاورزی میشد ثمره بیشتری به بار میآورد. امکان بدست آوردن کار اضافی و محصول اضافی، یعنی آن مقدار کار و محصولی که از حد اقل لازم برای معیشت کارگر افزون است، میسر شد.

قبلا اسیران را میکشتند و یا آزاد میکردند — کار دیگری نمیشد با آنان کرد. اکنون اسیران برده میشدند. علاوه بر تقسیم بندی به غنی و فقیر، تقسیم بندی به ارباب و برده نیز بوجود آمد. بر دگی میزان نابرابری بین افراد را شدت بخشید. بعدها اشرافزادگان ثروتمند نه تنها اسیران را، بلکه آن عده از افراد قبیله خود را که در چار فقر و بدهکاری شده بودند نیز به بردگی خویش درمی آوردند.

بدین ترتیب تکامل مالکیت خصوصی بطور اجتناب ناپذیری سبب پیدایش طبقات شد. جامعه طبقاتی جایگزین جامعه اولیه گردید. از آن پس سراسر تاریخ بشر به تاریخ مبارزات طبقاتی تبدیل شد.

۲ - نظام برده داری

برده داری اولین و بی پرده ترین شکل استثمار است . دوشکل بعدی جوامع استثمار یعنی قنود الیسم و سرمایه داری ، بقول مارکس ، چیزی جز اشکال تعدیسل یافته برده داری نیستند .

ابتدا برده داری دارای ماهیت پدرشاهی بود . تعداد
از برده داری پدرشاهی
برندگان کم بود ، و صاحبانشان هم همراه آنان کار میکردند
تاشیوه تولید برده داری
در آن زمان بردگان در اصل خانه شاگرد و خدمتکار منزل
بودند .

ارباب قدرتی نامحدود بر برده هایس داشت . لکن بخشی که در آن کار برده میتوانست
مصرف شود بسیار محدود بود . کار برده بعصر ارضای خواست ها و احتیاجات مختلف
طوایف بزرگ میرسید .

تکامل بیشتر تغییری اساسی ایجاد کرد . اختراع ذوب آهن انقلابی در تولید بوجود
آورد . تبر آهنی ، و کج بیلی که لبه اش از آهن بود ، کشت قطعات بزرگ زمین را میسر
ساخت . دهقانان کوچک نمیتوانستند از عهده چنین قطعات بزرگ زمین برآیند ، لکن
برده داران که از کار برده استفاده میکردند این توانائی را داشتند .

سیر تکامل گله داری نیز چرخشی مشابه داشت . رمة های اقوام غنی بسرعت رشد کردند
و نگهداریشان احتیاج به افراد بیشتری داشت . این نیاز نیز توسط کار برده برآورده شد .
با رشد تقسیم اجتماعی کار و تکامل مبادله ، طوایف و قبایل مختلف بهم نزدیکتر شدند
و تشکیل اتحادیه دادند . این جریان ، تاسیسات قبیله ای را برهم زد . ریش سفیدان و
رهبران جنگی ، به کنتها و شاهان بدل شدند . اینان در گذشته قدرت خویش را از طریق
انتخاب شدن توسط قبیله ، و یا اتحادیه چند قبیله ، کسب کرده بودند . اکنون دیگر از
قدرت خویش برای دفاع از منافع گروه معدود مالکین و برای ستم به آن دسته از هم طایفه ای
های خود که از هستی ساقط شده بودند ، استفاده میکردند . دسته های مسلح ، دادگاه
ها ، و نهادهای کیفری نیز همین منظور را برآورده میکردند . این است طریقه پیدایش دولت ،
این ابزار قهر طبقه حاکمه بر توده های استثمار شده .

در دورانی که تکامل برده داری به حد کمال رسیده بود ، کار برده

استثمار بردگان پایه موجودیت اجتماعی را تشکیل میداد . استثمار بردگان ابعاد
واشکال شگفت انگیزی بخود گرفت .

موسسات بزرگ دادوستد ، که کار صدها و گاهی هزاران برده را مورد استفاده قرار
میدادند ، بسرعت پدیدار شدند . تعداد زیادی از بردگان بعنوان خانه شاگرد به کار
گرفته میشدند ، و وسائل هوسبازی برده داران را فراهم میساختند .
در مزارع دسته های بردگان از صبح زود تا آخر شب در زیر ضربات شلاق کار میکردند ،

آنان در خانه هائی گلی که بیشتر به غار جانوران وحشی شباهت داشت تا به مسکن انسان ، زندگی میکردند . بردگان همواره نیمه گرسنه بودند . معمولاً غذائی به آنان داده میشد که حتی درخور حیوانات نبود . بردگان را معمولاً در حالیکه با زنجیر بسته شده بودند بسر کار میبردند تا نتوانند فرار کنند . آنان علامت گذاری میشدند تا در صورت فرار بتوانند به آسانی باز شناخته شوند . خیلی از برده ها همواره طوقی آهنی که نمیشد آنرا از خود جدا ساخت بگردن داشتند ، و نام صاحبشان بروی آن حک شده بود .

کار برده بدون هیچگونه استتار کار اجباری بود . نه تنها وسایل تولید بلکه برده ها هم در مالکیت طبقه استثمارگر بودند . بردگان همانند احشام خرید و فروش میشدند . برده دار اگر میخواست میتواندست حتی برده خود را بکشد . با بردگان بدتر از احشام رفتار میشد . بردگان اکثراً از احشام ارزانتر بودند . در رم بردگان مریض و پیر را که دیگر خریداری نداشتند به جزیره ای دور افتاده میبردند و در آنجا بدست قضا و قدر میسپردند . هرآنچه که توسط کار بردگان تولید میشد به برده دار تعلق داشت . او ابزار و مواد لازم تولید را به بردگان میداد ، و بر حسب میل خود کار و وسایل معیشت را بین آنان تقسیم میکرد .

با تکامل مبادله بر نیازها نیز افزوده شد . برده داران استثمار بردگانرا تشدید کردند . آنان نه تنها کار اضافی ، بلکه بخشی عمده از کار لازم بردگان خویش را نیز غصب کردند . آنان میکوشیدند تا کار بیشتر ، و بخش بیشتری از محصول کار بردگان را ، بچنگ آورند .

رکود تکنولوژی

در صورتی برده داری تکنیک در حدی فوق العاده ابتدائی قرار داشت ، و رشدی نکرد . برای قرنهای ابزار کار در حد ابزار ساده ای که توسط صنعتگران مورد استفاده قرار میگرفت باقی ماند . بردگان صنعتگر غالباً از مهارت زیادی برخوردار بودند ، لکن ابزار کارشان بسیار ابتدائی بود . در آنزمان مردم و حیوانات تنها نیروهائی بودند که بعنوان نیروی کشش مورد استفاده قرار میگرفتند . علاوه بر ابزار دستی ، وسایلی مکانیکی نظیر اهرم ، قرقره ، و دنده ، تنها ابزاری بودند که نیروی عضلانی را مضاعف میکردند . غلات معمولاً با دست آرد میشدند . آسیاب آبی تنها در سده قبل از میلاد به رم آمد ، ولی حتی آنوقت هم مورد توجه عامه قرار نگرفت . از بردگان و یا حیوانات برای چرخاندن سنگ آسیاب استفاده میشد . اگرچه مردم در زمان باستان از عمل بخار اطلاع داشتند ولی نمیدانستند که چگونه آنرا بکار بگیرند . نویسنده ای از آن دوران اصول يك ماشین بخار را شرح میدهد ، ولی از آن بصورت چیزی غریب که " باعث تعجب فوق العاده " خواهد شد یاد میکند .

کار برده کاری غیر بار آور بود . يك برده بنتیجه کارش علاقه ای نداشت . وضع او همواره یاس آور بود و هرچقدر هم که با جدیت کار میکرد از ستمی که بروی روا میشد کاسته نمیکشت . برده داران علاقه خاصی به افزایش بازده کار نداشتند ، زیرا که نیروی کار رایگان و عظیمی

در اختیارشان بود .

برده که بیش از يك شیئی بحساب نمیآمد و با او مانند يك حیوان رفتار میشد ، معمولاً اعتراض خود را با شکستن ابزار کار بیان میداشت . به این دلیل است که در آن دوران تنها ابزار بسیار ساده و غیر موثر مورد استفاده قرار میگرفتند . کار برده بصورتی بسیار غیر بارآور صرف میشد . طبقات حاکمه غرق در عیاشی بودند . اسراف متداول بود . تحت نظام برده داری قسمت عمده تولید برای مبادله نبود ، بلکه

تکامل مبادله و

پیدایش پول

برای مصرف مستقیم برده دار ، مفتخورهای زیادی که بدور خود داشت ، و خانواده اش تولید میشد . ولیکن مبادله بتدریج نقش بیشتری را ایفا میکرد .

در اقتصاد سیاسی ، آنچه که برای مبادله ، نه برای مصرف مستقیم ، تولید شده باشد کالا نامیده میشود . تولید برای مبادله ، برای فروش ، تولید کالائی نامیده میشود . اقتصادی که برای مصرف و نه برای مبادله تولید میکند اقتصاد طبیعی نام دارد . در اقتصاد طبیعی محصول کار در همان خانواده ای که تولید در آن صورت گرفته به مصرف میرسد . ابتدا مبادله امری کاملاً تصادفی بود . مبادله عموماً شکل مبادله پایاپای بخود میگرفت ، مبادله مستقیم يك محصول کار با دیگری . يك جامعه گله دار برای مثال يك گوسفند را با دو کیسه غله مبادله میکرد . ولی بتدریج مبادله وسعت یافت و امری منظم شد . آنوقت بود که احتیاج به کالای معینی که بتواند وسیله مبادله باشد بوجود آمد . بطور خود بخودی يك کالا از میان همه کالاهای دیگران رجحان یافت ، و از روی میل در برابر همه کالاهای دیگر پذیرفته شد . این بدین سبب بود که خود میتواند با هر کالای دیگری مبادله گردد . این کالا معیاری گشت برای ارزش همه اجناس . پول اینچنین کالای جهانی است . پیدایش پول خود رشد ارتباطات دادوستد را افزایش داد ، و تولید کالائی را تکامل بخشید .

ها

تکامل صنایع دستی و رشد مبادله سبب پیدایش شهر

شد . شهرهای اولیه کوچک بودند و با دهات تفاوت

دادوستد و ربا خواری

چندانی نداشتند . لکن مانوفاکتورها و دادوستد در

شهرها متمرکز شدند . طریق زندگانی و فعالیت های شهرنشینان هرچه بیشتر با روستائیان متفاوت میشد .

این طریقه جدا شدن شهرها از دهات بود .

ضمن اینکه هنوز امر مبادله تکامل چندانی نیافته بود ، تولید کنندگان — کشاورزان ، دامداران ، صنعتگران — اجناس خود را خود مبادله میکردند . لکن توده کالاهائی که مبادله میشد همواره افزایش مییافت . در ضمن ، محدوده مکانی ای که درون آن مبادله میتوانست صورت گیرد وسعت یافت . تجاری پدیدار شدند که جنس را از تولیدکننده

میخریدند، به بازار میبردند، به بازارهایی که گاهی از محل تولید بسیار دور بودند، و در آنجا به خریدار میفروختند.

این نحوه ای است که سرمایه تجاری بوجود آمد.

رشد تولید و مبادله نابرابر، مالکیت را به میزان قابل ملاحظه ای افزایش داد. ثروتمندان اکنون نه تنها توده بردگان، بلکه مقدار زیادی پول نیز در تملك داشت. مستمندان بطور روزافزونی مجبور میشدند برای اخذ قرض به ثروتمندان رجوع کنند. رباخواری عده معدودی را ثروتمند کرد و بسیاری را به انقیاد درآورده از هستی ساقط نمود.

این نحوه ای است که سرمایه ربائی (تفزیلی) پدیدار شد.

فعالیت سرمایه تجاری و ربائی بنیان اقتصاد طبیعی را فرو ریخت. توسعه مبادله بر طمع برده داران افزود. لکن جامعه برده داری، زحمتکش (تولیدکننده) را به شیئی بدل نمود. در چنین شرایطی، سرمایه تجاری و ربائی نمیتوانست بر تولید حاکم شود، و تغییر به کار مزدوری را بوجود آورد. همانطور که مارکس بطرز زنده ای بیان داشت، سرمایه تجاری و ربائی به شیوه تولید برده داری چسبید و آنرا از پا درآورد.

نظام برده داری که بر اجتماع حاکم شده بود نمیتوانست

تکامل اساسی تکنولوژی را تضمین نماید. و در عین

تضادهای نظام برده داری

حال بایستی رجوع به نیروی کار انسانی، یعنی نیروی

اصلی تولیدی جامعه را نابود ساخت.

در موسسات بزرگ برده داری کار جمعی از دوران اولیه بیشتر انجام میشد. در آن زمان همکاری ساده به میزانی بیسابقه صورت میگرفت. با وجود این شیوه تولید برده داری قادر نبود نیروهای خفته کار جمعی را بیدار کند. این امر بدین سبب بود که برده داری ایجادکننده کار جمعی نبود، بلکه انسان کارگر را به ابزار ساده - به شیئی - بدل نمود. نظام برده داری کار را بسیار خوار میشمرد. سابقا ضمن اینکه روابط پدشاهی بین ارباب و برده موجود بود، هر دو مشترکا در مزرعه و در خانه کار میکردند. ولی آنگاه که شیوه تولید برده داری خود را تثبیت نمود، اوضاع بشدت تغییر کرد. برده داران هرچه بیشتر از کنترل تولید کناره میگرفتند و این امور را به کارگزاران و مباشرانی که غالبا از میان بردگان انتخاب میشدند محول میکردند. دیگر کار بدنی تنها کار بردگان دانسته میشد، و شایسته انسان آزاد نبود. تحقیر کار مولد سدی در برابر تکامل اجتماعی شد.

با رشد شیوه تولید برده داری تولیدکنندگان کوچک از هستی ساقط شدند. خانه و زندگیشان از بین رفت، زیرا که قادر به ادامه رقابت خشن تولید بزرگ مبنی بر برده داری نبودند. در اوایل قرن اول میلادی تمام ایتالیا به تعداد نسبتا کمی لاتیفوندی - زمینهای بسیار بزرگ - تقسیم میشد. دام داری (گوسفند) جای کشاورزی را گرفته بود، مزارع به چرا گاه بدل شده بودند، و کار بردگان جای نیروی کار کشاورزان آزاد را گرفته بود.

تولید کنندگان کوچک که از هستی ساقط شده بودند از پروسه تولید بیرون رانده شدند، بدون اینکه هیچگونه امیدی به بازگشت داشته باشند. آنان جمعیت بیکاره ای را تشکیل دادند که تنها در پی نان و سرگرمی بود. دولت برده داری از اضافه تولیدی که توسط کار بردگان ایجاد میشد سهمی به آنان میداد.

در رم باستان این مردم پرولتارین (بی چیزها) نامیده میشدند. پرولتاریای رم درست برعکس پرولتاریای امروزی بود: در رم پرولتاریا از قبل جامعه میزبست، در سرمایه داری جامعه از قبل پرولتاریا.

نابودی دهقانان باعث سقوط قدرت نظامی رم گردید. سربازان ارتشهای رمی از میان بردگان و بردگان آزاد شده بسیج میشدند. پیروزیها جای خود را به شکست دادند، و منبع اصلی تامین برده خشک شد.

در مقایسه با دوران اولیه، نظام برده داری در تاریخ

انقراض نظام برده داری بشریت قدمی به جلو بود. با وجود این بعدها این نظام

مانعی شد در برابر تکامل بیشتر نیروهای مولد. شیوه

تولید برده داری که مانعی در برابر تکامل اجتماعی شده بود، در زیر فشار تضادهائیکه آنرا از هم میشکافت از بین رفت.

برده داری که حاکمیت کامل کسب کرده بود منسوخ گردید. تجارت کاهش یافت، زمین هائیکه زمانی حاصلخیز بودند عاطل ماندند، جمعیت کم شد، دادوستدهائی که قبلا شکوفا بود ویران گشت.

برده داری که امری غیرسودمند شده بود محکوم به فنا بود. لکن سموم آن هنوز در ذهن مردم باقی مانده بود. مردم آزاد، از کار مولد بیزار بودند. بگفته انگلس، رم بکوچه بن بست رسیده بود: برده داری از نظر اقتصادی غیرممکن شده بود. کار مردم آزاد از نظر اخلاقی مورد تحقیر بود. اولی دیگر نمیتوانست، و دومی هنوز نمیتوانست شیوه اصلی تولید اجتماعی گردد. تنها یک انقلاب اساسی میتواند مفری برای این معما بوجود آورد. با زوال تولید برده داری، مبارزه توده هائیکه به بردگی گرفته شده بودند با ستمگران شدت یافت. شورشهای بردگان با مبارزات دهقانان کوچکی که خانه خراب شده بودند علیه اقلیت ثروتمند برده دار با هم درآمیخت.

برندگان از ستمگران متنفر بودند، لکن هدف روشنی نداشتند. آنها بازگشت نظام پدشاهی را - که جریان بی بازگشت و متعلق به گذشته بود - آرزو میکردند. بنابراین قیامهای بردگان نمیتوانست به استثمار پایان بخشد.

نظام فئودالی جای نظام برده داری را گرفت. شیوه های استثمار فئودالی امکانات بیشتری را از نظام برده داری برای تکامل نیروهای مولد اجتماعی گشودند.

برده داری در نظام سرمایه داری

با سقوط جهان باستان نظام برده داری دیگر نظام اجتماعی غالب بود . ولیکن برده داری از میان نرفته بود .

برده داری به هنگام طلوع سرمایه داری دوباره به میزان وسیعی پدیدار شد . پس از فتح قاره آمریکا در آخر قرن ۱۶ ، اروپائیان برده داری را در آنجا رایج کردند . سرخ پوستانی که به بردگی گرفته شده بودند بزودی در زیر بار طاقت فرسای کاری که مجبور به انجام آن بودند پژمردند و از بین رفتند . شورشهایشان با بیرحمی تمام سرکوب شد . استعمارگران " شوخ طبع " میگفتند : " تنها سرخپوست خوب سرخپوستی است که مرده باشد . "

آنگاه بردگان افریقایی به قاره آمریکا برده شدند . تجارت برده بوجود آمد ، و در قرون ۱۷ و ۱۸ شکوفان شد . ماجراجویان مشهور شکار برده را در آفریقا سازمان دادند . زمانی که بازار محصولات کار برده ، خصوصا پنبه ، توسعه یافت ، استثمار بردگان سیاهپوست در آمریکا فوق العاده خشونت آمیز شد . با تکامل صنعت نساجی در انگلستان و کشورهای دیگر اروپائی تقاضا برای پنبه افزایش یافت . کار در مزارع کشت پنبه برده داران ، افراد کاملاً سالم را پس از ، بطور متوسط هفت سال کار ، دچار مرگی زود رسو میکرد . در جنگهای داخلی (۱۸۶۵ - ۱۸۶۱) شمال که از نظر صنعتی تکامل یافته بود جنوب برده دار را شکست داد ، لکن سیاهان هنوز هم ستم دیده ترین بخش جامعه بودند . اگرچه برده داری در آمریکا منسوخ گشت ، ولی از جهان سرمایه داری ناپدید نشد . باقیمانده برده داری در بسیاری از مستعمرات و نیمه مستعمرات باقی ماند . تنها از میان رفتن استعمار ، که در زمان ما در شرف تکوین است ، ننگ برده داری را یکبار و برای همیشه خواهد زدود .

۳ - نظام فئودالی

پیدایش فئودالیسم

نظام فئودالی در اروپای غربی از ویرانه های نظام برده داری رم از یکسو ، و تلاشی نظام قبیله ای واندالها (VANDAL) که رم را غارت کردند از سوی دیگر ، برخاست . فئودالیسم فرزندان این والدین بود . امپراطوری رم در آخر قرن ۵ سقوط کرد . قبایلی که رم را فتح کردند قسمتهای بزرگی از قلمروش را در اختیار گرفتند . ابتدا زمین ملك همگانی شد . ولی بزودی بزرگان قبیله املاک مردم را غصب کردند . قدرت سلطنتی ظهور کرد . پادشاهان زمین را مابین اطرافیان خود تقسیم کردند . ابتدا زمین برای تمام عمر در اجاره این افراد بود ، لکن بعدها بصورت ملك موروثی شان درآمد . قطعات بزرگ زمین

به کلیسا که یک رکن سلطنت شد تعلق یافتند. نگهبانان و خدمتکاران شاه، شاهزادگان کلیسا و صومعه، همه مالک قطعات بزرگی از زمین شدند.

آنانکه زمین دریافت کرده بودند مجبور بودند در عوض در امر تجهیز قشون پشاه خدمت کنند.

هنوز تولید کنندگان کوچک که متکی به اربابان جدیدشان بودند بر روی زمین کار میکردند. اربابان وظایف مختلفی بعهده دهقانان وابسته شان محول میکردند.

قطعات زمین که توسط مالکین جدید تقسیم شده بود "فتود" یا "فیف" (FEUD

FIEF) نامیده میشدند، و مالکیشان فتودال. این وجه تسمیه فتود الیسم است.

در روسیه، فتود الیسم جایگزین شیوه اولیه برده داری (برده داری پدرشاهی) شد.

زمانیکه کشاورزی شغل اصلی مردم گشت، برای زمین مالکی نمیشناختند و آنرا ملك "خدا" میدانستند. زمینی را که از جنگل پاک میکردند و شخم میزدند، ملك جامعه روستایی میشد.

ولی بزودی شاهزادگان، مانند شاهان اروپای غربی، زمین هارا غصب کردند. آنسان قطعات بزرگ زمین را به تملك خویش درآوردند و قطعات بزرگی از زمینهای قابل کشت را بین بویارها (اشراف) و صومعه تقسیم کردند.

از قرن یازده تا نوزده میلیونها دهقان تحت ستم فتود الیسم قرار داشتند. پس از

تشکیل مسکوی (MUSCOVY) (قرن ۱۴-۱۵) شاهزادگان و تزارها زمین را بهین اطرافیان خود تقسیم کردند.

ابتدا دهقانان به زمین پیوسته نبودند و میتوانستند خود را از زمین مالکی به زمین

مالك دیگر، نقل دهند. ولی در اواخر قرن ۱۶ این حق ملغی شد و دهقانان به زمین پیوسته شدند و به سرف تبدیل گشتند.

همانند اقتصاد برده داری، اقتصاد فتودالی نیز بطور

عمده اقتصادی طبیعی بود. حاکمیت اقتصاد طبیعی

تسلط اقتصاد طبیعی

خصوصا در اوایل دوران فتود الیسم یکپارچه بود.

دهقانان بطور عمده برای مصرف خویش تولید میکردند و مبادله امری تصادفی بود.

ارباب فتودال نیز بندرت به داد و ستد میپرداخت: تقریباً هرچه که برای زندگی خود و خانواده و اطرافیانش احتیاج داشت توسط کار سرفها تولید میشد. همه نوع صنعتگر در ملكش سکونت داشتند: نعل بند، آسیابان، نانوا، نجار، یراق ساز و غیره.

نمونه متداول نظام فتودالی، آمیزش کشاورزی - یعنی نوع اصلی کار - است با

داد و ستد محلی که نقشی کمکی ایفا میکند. این آمیزش بنیان اقتصاد طبیعی را تشکیل میداد.

شیوه های کشاورزی خصوصاً در اوایل دوران فتود الیسم ابتدائی

بودند. در قرنهای ۹ و ۱۰ نظام آپش هنوز در اروپای غربی -

وضع تکنولوژی

بطور عمده بکار میرفت: قطعه زمینی برای چند سال پیوسته کشت

میشد و آنگاه برای مدت ۲۰ - ۲۵ سال رها میشد تا "قدرت خود را بازیابد". تحت

این نظام تنها يك پنجم تا يك چهارم زمینهای موجود مورد استفاده قرار میگرفت . بعد ها نظام دوم مزرعه ای در کشاورزی پیدا شد . در قرن ۱۱ گردش سه مزرعه ای بطور وسیع مورد استفاده قرار میگرفت و برای قرنهای نظام غالب کشاورزی باقی ماند .

تنها افزایر ابتدائی بکار برده میشد: بیل ، کلنگ ، خیش چوبی و داس . به سبب جنگهای مکرر تنها تعداد کمی حشم وجود داشت . دهقانان غالبا مجبور بودند خود خیش را بکشند .

با وجود این در نظام فئودالیسم نیروهای مولد نسبت به نظام برده داری به سطح عالی تری ارتقاء یافتند .

بتدریج ولی با گامهایی استوار شیوه های کشت غلات ، سبزیکاری ، شراب سازی و کره سازی تکامل می یافتند . شیوه های تصفیه و کار با آهن پیشرفت کردند و بطور وسیع مورد استفاده قرار گرفتند . تکامل داد و ستد و رشد تدریجی ابزاری که توسط صنعتگران مورد استفاده قرار میگرفت ، در اواخر دوران فئودالیسم شرایط پیدایش مانوفاکتور سرمایه داری را بوجود آوردند .

زمین داری فئودالی با حاکمیت مستقیم بر مردمی که به اشکال مختلف به زمین پیوسته بودند ، آمیخته بود .

استثمار فئودالی

در آن زمان، زمین وسیله تولید تعیین کننده و ملك شخصی

ارباب فئودال بود . ولی قدرت ارباب بیشتر با تعداد افرادی که به وی وابسته بودند تعیین میشد تا با وسعت زمینش .

نظام فئودالی متکی بود بر استثمار دهقانان توسط زمین داران . زمین داران محصول اضافی کار دهقانان را غصب میکردند . روشیوه اصلی استثمار فئودالی بیگاری و پرداخت اجاره بصورت پول یا جنس بود .

بیگاری بدین معنی بود که زمین دار مستقیما کار اضافی سرفهائیش را غصب میکرد . تحت نظام اجاره نشینی وی محصول آن کار (آن کار اضافی) را غصب مینمود .

تحت نظام بیگاری دهقان قسمتی از هفته (مثلا سه روز) را با وسایل تولید خود (گاو ، خیش ، وغیره) بروی قطعه زمین خودش کار میکرد و مابقی هفته (یعنی سه روز باقیمانده) را با همان وسایل بروی مزرعه ارباب کار میکرد .

تحت نظام اجاره نشینی ، دهقان موظف بود که بطور مرتب مقدار معینی حشم و غله و دیگر تولیدات کشاورزی و یا مقدار معینی پول به ارباب بدهد .

لذا اجاره یا بصورت جنس و یا پول نقد پرداخت میشد . معمولا سرف موظف نبود خدمات مختلفی بروی زمین ارباب انجام دهد .

محصول اضافی ای که توسط زمین دار غصب میشود ، بهره زمین نامیده میشود . اضافه محصولی که در نظام فئودالی توسط طبقه حاکمه غصب میشود بهره زمین فئودالی نامیده میشود .

شرطی که این غصب را ممکن میساخت، زمین داری فتودالی بود، توام با حاکمیت مستقیم بر سرفها.

بهره فتودالی (ماقبل سرمایه داری) در تکامل خود از سه مرحله گذشت و در آن مراحل سه شکل مختلف بخود گرفت: (۱) بیگاری، (۲) اجاره بصورت جنس، (۳) اجاره بصورت نقد.

آ. رادیشچف (A. RADISHCHEV)، يك نویسنده مترقی روس اواخر قرن ۱۸، شرحی زنده از زندگی سرفهای روسیه تزاری عرضه داشت. دهقانی را دید که روز یکشنبه زمین را شخم میکرد. نویسنده پرسید: "آیا روزهای دیگر هفته کافی نیستند؟" دهقان پاسخ داد که شش روز از هفته را بروی زمین مالک کار میکند.

اینچنین استثمار وحشیانه، سرفها را به نفرتی هولناک کشانید. رادیشچف کلبه ای را توصیف میکند بدون پنجره که باد از شکافهای فراوان دیوارها به داخل میوزید، اجاقی بدون دودکش، ظرفی حاوی آبگوشتی بسیار رقیق، و نانیکه بطور عمده از کاه درست شده بود.

لنین وابستگی فتودالی را "برده داری اشیاء منقول" نامید.

دهقان از روز تولد تا روز مرگ کاملاً وابسته به ارباب و آقايش بود. این وابستگی وعدم وجود آزادی، خصوصاً در دوران

برده داری فتودالی

آخر فتودالیسم، آنگاه که ستم زمین داران غیر قابل تحمل شده بود، بسیار آشکار شد. اربابان سرفهای خود را میفروختند، بر سر قمار میباختند، و آنها را با اسب و سگ مبادله میکردند. ثروت ارباب بر حسب اندازه زمینش و تعداد "جانها" (یعنی سرفها) تعیین میشد. در نظام سرف داری در روسیه يك دهقان میتوانست مانند هر دارائی دیگر به گرو گذاشته شود.

آ. هرزن (HERZEN) نویسنده و دمکرات برجسته روسی قرن ۱۹، با تلخی سرفها را "دارائی هائیکه غسل تعمید یافته اند" لقب داد. زمین داران در پیدا کردن راههای جدید شکنجه با یکدیگر رقابت میکردند. زنی بنام سالتیکوا (SALTYSKOVA) دارای قساوتی خاص بود. او در زمان حکومت کاترین دوم میزیست و مالک ۶۰۰ "جان" در نواحی مسکو، کسترو، و ولوگدا بود. او ۱۳۹ نفر را زیر شکنجه کشت.

شرایط برده و سرف فرق چندانی نداشتند. با وجود این برخلاف برده (همانطور که لنین تاکید میکند)، سرف میتوانست لااقل قسمتی از وقت خود را بروی زمین خود، و تا حدودی برای خود، صرف کند. این امر راههای تکاملی را که در دوران برده داری غیر قابل تصور بود برای جامعه گشود.

همه انواع استثمار فتودالی به این خلاصه میشوند که

زمین داران کار و یا محصول کار دیگران را غصب میکنند.

لکن شیوه های مختلف استثمار، امکانات مختلفی را برای

امکانات رشد اقتصادی

در جامعه فتودالی

تکامل اقتصادی جامعه آماده ساخت .

تحت نظام بیگاری ، دهقان کار اضافی خود را بروی مزرعه زمیندار و تحت مراقبت خود وی و یا کاردارش صرف میکرد . دهقان با پرداخت اجاره مجبور بود که کار اضافی خود را در حالیکه در قطعه زمین خود کار میکرد صرف کند .

کار برای خود و کار برای استثمارگر دیگر از نظر زمانی و مکانی از یکدیگر تمایز قابل توجهی نداشتند . علاوه بر این دهقان نمیتوانست وقت کارش را بدخواه صرف کند ، لکن هنوز قسمت قابل ملاحظه آن وقت برای زمیندار صرف میشد .

تحت نظام بیگاری ، سرف تنها زمانی که بروی زمین خود کار میکرد به افزایش بارآوری کارش علاقمند بود . تحت نظام اجاره نشینی نفع وی در این بود که بارآوری تمامی کارش را افزایش دهد .

تبدیل اجاره به وجه نقد دهقانان را وادار نمود که محصول کار اضافی شان را در بازار بفروشند تا بتوانند کرایه را بصورت وجه نقد به زمیندار بپردازند . بدین ترتیب زندگی دهقان با بازار مرتبط شد ، کم کم صفت طبیعی خود را از دست داد ، و بمیزان رشد یا بنده ای به تولید کالائی پرداخت .

تکامل مبادله پایه نظام فئودالی را سست نمود ، و زمینه را برای جایگزینی سرمایه داری آماده ساخت . این امر قشر بندی میان دهاقین را تسریع نمود . تحت اقتصاد طبیعی قشر بندی تنها بطور بسیار محدودی صورت میگرفت . با گذار به تولید برای بازار ، بعضی از دهقانان ثروتمند شدند ولی قاطبه شان دچار فقر گردیدند .

سقوط جهان باستان بمعنی سقوط شهرها بود . بسیاری از شهرها ویران شده برای همیشه از روی زمین ناپدید شدند . برخی به دهات بزرگ تبدیل گشتند .

شهرهای قرون

وسطی . صنایع

در قرون وسطی شهرها آغاز به تجدید حیات نمودند . در مراحل

اولیه فئودالیسم اختلاف فاحشی بین شهر و ده نبود . دهقانان قسمت بزرگی از وسایل صنعتی مورد نیاز خود و زمیندار را خود تولید میکردند . در شهرها مردم نه تنها در پی صنعت و داد و ستد بودند ، بلکه بروی زمین نیز کار میکردند . شهرهای قرون وسطی که توسط مزارع و مراتع محاط شده بودند ، شباهت بسیار زیادی به دهکده های بزرگ داشتند . ابتدا صنعتگران در شهرها بر حسب سفارشات کار میکردند . ارباب فئودال یا دهقانان مواد اولیه را در اختیار صنعتگر قرار میدادند و وی محصول آماده را تحویل میداد . عموماً دستمزد صنعتگر با جنس پرداخت میشد . ابزار کار ، فوق العاده ابتدائی بودند و دارای صنعتگر را تشکیل میدادند . محصول کار وی تقریباً هیچوقت بی بازار نمیرسید . در آنوقت صنعت ، مانند کشتکاری کوچک دهقانان ، در حال رکود بود . با وجود این بتدریج صنعتگران به مبادله کالا کشیده شدند . علاوه بر کار بر حسب

سفارشات، صنعتگران شروع به تولید برای بازار نمودند. به تعریفی صنعتگران ناقل تولید کالائی شدند، در حالیکه دهقانان هنوز در اقتصاد طبیعی بسر میبردند.

با گذشت زمان صنعت بیشتر و بیشتر امری پر صرفه میشد. اهالی شهر کم کم کشاورزی را کنار گذاشتند. دهقانان دیگر اشیاء ساخته شده را از اهالی شهرها میخریدند.

بدین ترتیب تقسیم آخری بین صنعت و کشاورزی، بین شهر و ده، پدیدار شد.

صنعتگر - و نه دهقان - نمیتوانست با استفاده از محصول کار خود زندگی کند. او مجبور بود محصولات خود را با وسایل معیشت و مواد اولیه ای که مورد نیاز کارش بود مبادله نماید. بدین ترتیب تکامل صنعت با تکامل داد و ستد ارتباطی نزدیک داشت.

در مراحل ابتدائی، داد و ستد تنها در مورد محصولات که توسط صنعتگران و سرفه‌ها، تهیه میشدند و همچنین محصولاتیکما از کشورهای دور آورده میشدند، صورت میگرفت. ولی با تکامل داد و ستد این منابع دیگر ناکافی بودند. تولید صنعتی کوچک قادر به تهیه میزان کافی جنس نبود، و به سختی جوابگوی احتیاجات بازار محلی بود. نیاز مبرمی به توسعه تولید بوجود آمده بود.

تولید کالائی کوچک قادر نبود توسعه تولید را تضمین نماید. امکاناتش بسیار محدود بود. گذار به تولید بزرگ امری ضروری گشت.

در آخر قرن ۱۴ در ایتالیا، و در قرن ۱۶ در کشورهای دیگر، اولین موسسات بزرگ بوجود آمدند. اینان مانوفاکتورهای سرمایه داری بودند که در تمسک سرمایه داران قرار داشتند، و کارگر مزدور را استخدام میکردند.

بدین ترتیب مناسبات سرمایه داری در بطن جامعه فئودالی رشد کرد.

در مقایسه با نظام برده داری، فئودالیسم در تکامل اجتماعی قدمی جلو بود. در این نظام به نیروهای مولد تا حدی فرصت داده شده بود تا تکامل یابند. با وجود این، امکانات رشد آنان محدود بود.

مناسبات فئودالی در دهات، و محدودیتهای صنفی در شهرها، مانع رشد تکنولوژی بود. تقسیم اجتماعی کار تکامل یافت، مبادله توسعه یافت، تکنیکهای تولید، خصوصاً در صنایع شهری، بتدریج، اما با گامهایی استوار رشد کردند. مبادله باعث ویرانی اقتصاد طبیعی میشد، و در ضمن رشد مبادلات بنیان شیوه تولید فئودالی را فرسوده میساخت.

در زیر فشار عناصر بورژوازی که در بطن نظام فئودالی تکامل یافته بودند، و فشار برخورد مبارزات طبقاتی توده های ستم دیده ای که وحشیانه مورد استثمار قرار میگرفتند، و در یافته بودند که دیگر بصورت قدیم ادامه حیات ممکن نیست، نظام فئودالی واژگون گردید.

در سراسر دوره سرف داری دهقانان به شدت علیه اربابان فئودال و نظام آنان مبارزه

کرده بودند. مبارزات سرف‌ها در اواخر دوران فئودالی، آنگاه که استثمارشان به‌منتهی درجه تشدید شده بود، شدت بسیار یافت. جنگهای دهقانی بنیان نظام فئودالی را سست کردند و باعث سقوط آن شدند. مبارزات دهقانان علیه اربابان توسط بورژوازی نوظهور مورد بهره‌برداری قرار میگرفت تا بتوانند سقوط نظام فئودالی را تسریع کنند و استثمار سرمایه‌داری را جایگزین استثمار فئودالی نمایند. در انقلابات بورژوازی، توده قیام‌کننده از دهقانان تشکیل میشد. انقلابات بورژوازی قدرت اربابان فئودال را ساقط کردند و دورنمای وسیعی برای تکامل سرمایه‌داری گشودند.

با گرفتن قدرت از فئودال‌ها، بورژوازی سرعت دریافت که توسط خیزشهای طبقه کارگر تهدید میشود. آنگاه بورژوازی سرعت در صدور توافق با آن کسانی برآمد که تا دیروز دشمنانش بودند.

باقیمانده فئودالیسم
در سرمایه‌داری

در اغلب کشورها، بورژوازی حاکم نظام اجاره‌نشینی فئودالی را دست‌نخورده باقی گذاشت. قطعات عظیم زمین در مالکیت مشتی زمیندار باقی ماند. استثمار دهقانان توسط اربابان بجای خود باقی ماند و تنها شکل آن تغییر کرد. باقی‌مانده فئودالیسم خصوصاً در کشورهایی که از نظر اقتصادی عقب مانده بودند، بسیار سنگین بود. در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مردم میبایست بار دوگانه ستم فئودالی و ستم سرمایه‌داری را متحمل شوند. استثمارگران توسط اربابان فئودال حمایت میشدند و آنان نیز بنوبه خود اربابان فئودال را از هر طریق مورد حمایت قرار میدادند و آنانرا از خشم مردم محفوظ نگه میداشتند.

در روسیه تزاری مناسبات سرمایه‌داری با بقایای زیادی از نظام سرف‌داری، قدرت مطلق زمینداران، وجود انبوه عظیمی از دهقانان بی‌زمین و تشنه زمین، آمیخته شد. تنها انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر بود که به نظام بورژوازی پایان بخشید و همه اثرات نظام فئودالی را از بین برد.

سئوالات

- ۱- جامعه طبقاتی چگونه پدید آمد ؟
- ۲- ماهیت شیوه استثمار برده‌داری چیست ؟
- ۳- صفات مشخصه شیوه تولید فئودالی چیست ؟

نظام سرمایه‌داری

تولید کالائی سرمایه داری

۱ - تولید کالائی تحت سلطه مالکیت خصوصی

بررسی شرایط برای در جامعه سرمایه داری محصول بطور عمده برای فروش ساخته میشود. محصولی که برای فروش، برای مبادله ساخته شده باشد کالا نامیده میشود. اقتصادی که در آن محصولات برای مبادله ساخته میشوند اقتصاد کالائی نامیده میشود. اقتصادی که در آن محصولات برای مصرف مستقیم ساخته میشوند اقتصاد طبیعی نامیده میشوند.

اقتصاد کالائی زمانی پدیدار شد که اقتصاد اولیه در حال تجزیه و تلاشی بود، و مالکیت خصوصی ابزار تولید بوجود آمد. اقتصاد کالائی تحت سیستم برده داری و همچنین فئودالی وجود داشت. لکن در آن ایام نقش غالب ایفا نمیکرد. سرف مقدار قابل ملاحظه ای از محصول کار خود را بزمین داری میداد و چیزی در عوض آن دریافت نمیکرد. برای مدتی طولانی تنها قسمت کوچکی از محصولات به منظور فروش در بازار، ساخته میشد. قسمت عمده توسط خانواده تولید کننده مصرف میشد.

با آغاز تجزیه فئودالیسم تولید کالائی تکامل قابل ملاحظه ای یافت. ولی تنها در سیستم سرمایه داری بود که غالب گشت.

مؤسسات سرمایه داری تمام محصولات خود را برای فروش تولید میکنند. با توسعه سرمایه داری تولید کنندگان کوچک (دهقانان) قسمت رشد یابنده ای از محصول خود را در بازار بفروش میرسانند. در سرمایه داری تقریباً کلیه ابزار تولید و اشیاء مصرف همه خرید و فروش میشوند. لذا تولید کالائی همه جانبه و جهان شمول میشود.

تولید کالائی بر تقسیم کار متکی میباشد. بنا بر تقسیم اجتماعی کار افراد عضو جامعه کالاهای مختلفی را تولید میکنند. اینچنین تقسیم کار حتی قبل از پیدایش تولید کالائی وجود داشته است. در بسیاری از جوامع باستانی صنعتگرانی چون آهنگر، سفالگر، آسیابان و غیره وجود داشته اند که همه نوع وسایل و لوازم خانه را برای جامعه میساختند و جامعه هم به نوبه خود از آنها به خاطر کارشان حمایت میکرد و به آنها محصولات کشاورزی میداد.

برای اینکه اقتصاد طبیعی به تولید کالائی برسد علاوه بر تقسیم اجتماعی کار، مالکیت خصوصی ابزار تولید نیز میبایست وجود داشته باشد. زمانی که صنعتگری مالک

شخصی ابزار کار خود میشود ، شروع به فروش محصول کار خود مینماید .
لذا شرایط پیدایش تولید کالای عبارتند از :

- ۱- تقسیم اجتماعی کار ،
- ۲- مالکیت خصوصی ابزار تولید .

تولید کالایی ساده

و کاپیتالیستی

در آنزمان که موسسات سرمایه داری بزرگ وجود نداشتند ، تولید توسط تولید کنندگان کوچک کالا - دهقانان و صنعتگران - صورت

میگرفت . آنها خود کارگر خود بودند و کارگری در استخدام نداشتند ، و مالک وسایل ساده و ارزان قیمت کار بودند . این اقتصاد تولید کنندگان کوچک کالا که محصول کار خود را مبادله مینمایند بعنوان تولید ساده کالایی شناخته شده است .

تولید کالایی ساده بر یک مشخصه مهم با تولید کالایی سرمایه داری مشترك است - هر دو بر مالکیت خصوصی ابزار تولید مبتنی میباشند . ولی در عین حال تولید کالایی ساده اساسا با جفت خود در سیستم سرمایه داری متفاوت است .

تولید کالایی ساده مبتنی است بر کار خصوصی تولید کنندگان کوچک کالا . سرمایه داری مبتنی است بر کار کارگران مزدوری که مالک هیچ ابزار تولید نبوده تحت استثمار سرمایه داران - مالکین بزرگ ابزار تولید قرار دارند .

از طریق ویران نمودن و تحت انقیاد درآوردن تولید کنندگان کوچک کالا و تبدیل بسیاری از آنها به کارگر مزدور است که سرمایه داری تکامل می یابد . تولید کالایی ساده بطور اجتناب ناپذیر سبب طلوع سرمایه داری میگردد .

طبیعت

دوگانه کالا

بدین ترتیب در سرمایه داری تولید کالا - یعنی اشیائی که به منظور مبادله و برای فروش ساخته میشوند - غالب میباشند . خصوصیات یک کالا چیست ؟

محصول کار برای اینکه کالا باشد میبایست برخی خواسته های انسانی را ارضا نماید - و از اینجاست سودمندی کالا .

این خاصیت محصول کار آنرا به ارزش مصرف تبدیل میسازد . این واقعیت که گوشت و شیر احتیاجات مردم به غذا را ارضا میکند ، این محصولات کار را به ارزش مصرف مبدل مینمایند . یک پیراهن ، کت ، کفش ، احتیاجات مردم را به لباس و پای پوش برآورده میسازد ، و همچنین آنها را نیز به ارزشهای مصرف بدل مینماید . بسیاری از چیزها که محصول کار انسانی نیستند ، دارای ارزش مصرف میباشند . برای

مثال : آب چشمه و میوه های جنگلی .

محصولات کارخواست های مشخص انسان را هم در اقتصاد طبیعی و هم در اقتصاد سرمایه داری ارضاء مینمایند . نانی را که يك دهقان میزند احتیاج وی به غذا را ارضاء میکند و بنا براین ارزش مصرف مییابد . نانی را که دهقان برای فروش تهیه میکند دارای همین مشخصه مفید بودن مییابد : اگر به دلهلی نان این صفت را از دست میداد (میپوسید و یا برای مصرف نامناسب میگردید) کسی دیگر آنرا نمیخرد . ولی نان با کالا شدن خاصیت بسیار مهم دیگری را نیز کسب مینماید : میتواند با هر کالای دیگر مبادله شود .

بدین ترتیب ، ۱- کالا شیئی است که يك خواست مشخص انسان را ارضاء می نماید ، ۲- شیئی است که میتواند با کالای دیگر مبادله گردد .

کالاها در نسبت های معین مبادله میگردند . برای مثال يك کیسه پراز آرد با يك جفت كفش مبادله میشود . يك کالا میتواند در يك نسبت کمی مشخص با کالای دیگری مبادله شود . یعنی آنچه ارزش مبادله (و یا به لغت ساده ارزش) نامیده میشود را تشکیل میدهد . زمانی که محصول کار کالا میشود ، این خاصیت را کسب مینماید . از اینرو يك کالا دارای دو خاصیت مییابد : دارای ارزش مصرف ، و دارای ارزش مییابد .

کار بعنوان

مبنای ارزش

اشیائی که از نظر ارزش مصرف مختلف میباشند میبایست دارای مقیاس مشترك باشند تا بتوانند با یکدیگر مبادله گردند . در واقع اشیاء تنها از این نظر مبادله میگردند که دارای ارزش مصرف های مختلفند . هیچکس علاقه ای به مبادله يك کیلو نان با يك کیلو از همان نان ندارد . هیچکس نمیخواهد يك جفت كفش را بفروشد تا با پول آن آن يك جفت كفش عین آن خریداری کند . تنها اشیائی که خواسته های مختلف انسانی را برآورده میکنند با یکدیگر مبادله میشوند .

نسبت کمی ای که بر حسب آن کالاها با یکدیگر مبادله میشوند بطور مکرر در حال تغییر است . برخی از کالاها ارزانتر میشوند و کالا های دیگر گرانتر . ولی صرف نظر از شدت این تغییرات برای مثال يك تن مس همیشه گرانتر از يك تن فولاد و ارزانتر از يك تن نقره و مس خصوصاً طلا مییابد . لذا بساید يك پایه کمی کم و بیش صحیح و منطقی برای نسبت کمی مبادله کالاها وجود داشته باشد . این پایه چگونه درست میشود ؟

هر مقایسه کمی مستلزم برخی خواص مشترك در کالاهای مورد قیاس مییابد . معمولاً چیزهائی کاملاً مختلف با یکدیگر مقایسه میشوند . ولی آنها میبایست وجه مشترکی داشته باشند تا چنین مقایسه ای بتواند عملی گردد . همچنین لازم است که این خاصیت مشترك قابل اندازه گیری باشد . برای مثال میتوان گفت يك ورق فولاد باندازه معین ، برابر دو کیسه آرد وزن دارد . ورق فولاد و دو کیسه آرد يك وجه مشترك دارند : وزن آنها . این مقایسه دو چیز مختلف نظیر فولاد و آرد را میسر میسازد .

يك كيسه غله مثلا با ده نعل اسب مبادله میشود . این گویای این امر است که دو کالا دارای وجه مشترکی میباشند . وجه مشترك آنها چیست ؟ آن خاصیت مشترکی که این دو کالای مختلف را قابل مقایسه میکند کدام است ؟

این خاصیت وزن ، حجم و یا سختی آنها نیست زیرا که يك كيسه غله و ده نعل اسب از نظر وزن ، حجم و خواص دیگر فیزیکی کاملاً متفاوت میباشد . و این خاصیت همچنین سودمندی آنها نیست زیرا که سودمندی آنها دارای ماهیت های کاملاً متفاوت میباشد . کالاهائی که دارای ارزش مصرف های مطلقاً مختلفی میباشند تنها يك خاصیت در اشتراك دارند و آن اینست که آنها محصول کار انسانی میباشند . این خاصیت قابل اندازه گیری است : کار بر حسب مقدار وقتی که صرف تولید کالای معین شده است قابل اندازه گیری میباشد . مقدار کاری که صرف تولید کالاهای مختلف شده است نسبتی را که مبادله دو کالا بر حسب آن صورت میگیرد تعیین مینماید . بنا بر این نسبت های مبادله کالا ها مبتنی اند بر کاری که صرف تولید آنها شده است .

این امر توسط بسیاری حقایق که دانسته عمومی اند تأیید میشود . زمانیکه تکنولوژی بهتر مقدار کاری که صرف تولید کالائی میشود را کاهش میدهد ، قیمت آن کالا کم تر زمانی گران بوده بسیار ارزانتر میشود . حدود ۵۰ سال قبل ، برای مثال ، آلومینیوم ده ها برابر از نقره گرانتر بود ، لکن اکنون قیمت آن تنها جزئی از قیمت نقره است . این بهمان دلیل است که تکامل الکترونیک امکان داده تا آلومینیوم با صرف کار بسیار کمتری تولید شود . زمانی که مبادله امری بالنسبه نادر بود ، محصولات بر حسب نسبت های اتفاقی مبادله میشدند . ولی هنگامی که قسمت بزرگی از تولید اجتماعی برای مبادله ساخته میشد این وضع تغییر کرد . نسبت هایی که پایه مبادله کالا ها قرار میگرفتند بیشتر و بیشتر با مقدار کاری که صرف تولید کالا ها میشد تطابق می یافتند .

در آغاز قرن گذشته قسمت عمده جمعیت بسیاری از کشورهای اروپا را هنوز تولید کنندگان کوچک کالا تشکیل میدادند . در این شرایط وقتی زارع غله را با نعل اسب مبادله مینمود بخوبی به مقدار کاری که آهنگر صرف ساختن نعلها کرده بود آگاه بود . زارع در برابر نعل اسبها آن مقدار غله می داد که حدوداً همان مقدار کاری که صرف ساختن نعلها شده در خود نهفته میداشت .

آهنگر ده و همچنین صنعتگر شهر شرایط مزارع را میدانستند . در اغلب موارد ، خسود مالك قطعه زمین کوچکی - يك باغچه که محصولش در بازار بفروش میرسید و يك گله حیوانات اهلی بودند . بدین ترتیب کاری که صرف تولید کالاها میشد ، تنها پایه ممکن برای مبادله آنها بود .

مقدار کاری که در يك کالا نهفته است ارزش آنرا تشکیل میدهد . مبادله کالا ها بر

حسب ارزش شان یعنی به نسبت مقدار کاری که صرف تولید شان شده است يك قانون اقتصادی تولید کالائی میباشد .

ارزش يك کالا بوسیله مقدار کاری که در تولید آن مصرف شده

زمان کار

است تعیین میشود . پس در این باره که برای تولید کالا های

اجتماعی لازم

مشابه ، يك تولید کننده بیش از دیگری وقت مصرف میکند و باز هم

همه بيك قیمت بفروش میروند . ما چگونه توضیحی میدهیم ؟

درست است . تولید کنندگان مختلف مدت زمانهای متفاوتی را برای تولید کالاهای

مشابه مصرف میکنند . این باین دلیل است که سازندگان مختلف ، کالا ها را در شرایط

متفاوتی تولید میکنند . بعضی ها فقط ابزار ساده ای دارند و کالاهارا با شیوه های

دستی میسازند ، دیگران ماشین آلات بکار میبرند . بعضی ها تجربه تولیدی کمتری دارند

و بعضی ها بیشتر . اما مصرف کننده اهمیت نمیدهد که هر فرد تولید کننده چقدر وقت

برای تولید کالا پی مصرف کرده است . اگر کیفیت کالاهائی همگون باشد ، قیمت آنها هم

باید برابر باشد .

ارزش کالا بمقدار کاری که فرد تولید کننده در هر مورد معین برای تولید کالا به کار

برده بستگی ندارد . ارزش کالا بوسیله مدت زمان کار لازم برای تولید يك کالای معین در

شرایط عادی سطح تکنولوژی تولید در يك جامعه معین و با سطح متوسط مهارت و شدت

کار ، تعیین میشود .

زمان متوسط کار لازم مورد احتیاج برای تولید يك کالا ، زمان کار اجتماعا لازم نامیده

میشود . زمان کار اجتماعا لازم ، ارزش کالا را تعیین میکند .

همانطور که از قبل میانیم ، کالا هم ارزش مصرف است و هم

ماهیت دوگانه کار

ارزش . کار نهفته در کالا نیز ماهیت دوگانه ای دارد .

که در يك کالا

کار ، درست بقدر ارزش مصرفهائی که تولید میکند متنوع است .

نهفته است

کار چلنگر با کار کتافش متفاوت است ، و همینطور کار يك معدنچی

با کار يك خیاط .

انواع مختلف کار ، در رابطه با هدف ، شیوه ، ابزار ، محمول کار و همچنین نتایجشان

با یکدیگر متفاوتند . يك معدنچی وسیله مخصوص تراش ذغال سنگ را بکار میبرد ، و بوسیله

آن رکه ذغال سنگ را تراش میدهد ، تا ذغال سنگ بدست بیاورد . خیاط از چرخ خیاطی قیچی و

سوزن استفاده میکند ، او پارچه را بریده و میدوزد تا پوشاک تولید کند .

بنا بر این هر ارزش مصرفی يك نوع معین و مشخص کار را در بر میگیرد : ذغال سنگ ،

کار يك معدنچی — پوشاک ، کار يك خیاط — فولاد ، کار يك فولاد ساز .

اما حالا که با هم مبادله میشوند تمام این کالاهای مختلف مقایسه شده و سنجیده

میشوند. برای مثال يك مقدار معين ذغال سنگ بهمان اندازه يك جفش كفش قيمت دارد. در این سفجش ارزش مصرفهای کالاها از اینرو که غیر قابل قیاسند نادیده گرفته میشوند. اینجا ما كشف میکنیم که همانطور که در بالا آمد، کالا های مختلف يك خاصیت مشترك دارند و آن انیکه آنها همه محصول کار هستند، آنها ارزش هستند.

وقتیکه ارزش مصرف کالا ها را در نظر نمیگیریم، همینطور هم تفاوتهای بین انواع مشخص کار تولید کنندگان کالا ها را میتوانیم در نظر نگیریم. در مبادله ذغال سنگ با كفش، ما تفاوت بین کار مشخص معدنچی و کار مشخص كفش را در نظر نمیگیریم. ذغال سنگ، كفش و تمام کالاهای دیگر بطور کلی محصولات کار انسانی محسوب میشوند.

بنابر این کار نهفته در کالا متجانس در نظر گرفته میشود. یعنی مصرف نیروی کار انسانی بطور کلی - یعنی کار مجسود. باین ترتیب مصرف نیروی کار تولید کنندگان مختلف، از نظر کیفی متفاوت نبوده و فقط از نظر کمی با یکدیگر تفاوت دارند.

بنابر این تمام کار تولید کننده کالا از يك طرف، کار مشخص بوجود آورنده ارزش مصرف است و از طرف دیگر مصرف کار بطور عام، کار مجسود، سهمی از کار اجتماعی است که ارزش کالا را بوجود میآورد.

پس ماهیت دوگانه کالا نتیجه اجتناب ناپذیر ماهیت دوگانه کاری است که در آن نهفته است.

کار ساده و پیچیده ارزش يك کالا عبارت از مصرف کار انسانی بطور عام میباشد. اما

کار، مولد ارزش مصرف، بر حسب تخصص تغییر میکند. يك کارگر غیر ماهر هیچ کارآموزی مقدماتی ندارد. اما يك کارگر فولاد ساز، تراش کار، نساج، میباید کارآموزی مقدماتی ببیند. در مورد اول ما با کار ساده سرو کار داریم و در مورد دوم با کار پیچیده.

ممکن است يك کالا محصول پیچیده ترین کارها باشد اما ارزشش آنرا معادل محصول کار ساده مینماید. به گفته مارکس، روند اجتماعی که در پشت سر تولید کنندگان جریان دارد هر روز همه انواع کار پیچیده را به کار ساده تقلیل میدهد. کار پیچیده مضروب کار ساده است. در يك ساعت کار پیچیده تولید کننده ارزشی بوجود میآورد که کار ساده برای تولیدش به چندین ساعت نیاز دارد.

وقتی که انسان محصول را برای مصرف شخص خود درست میکند

او بهیچ وجه با جامعه، بعنوان يك تولید کننده مرتبط نیست.

اما وقتی که او يك کالا را تولید مینماید این کالا میباید محصولی

باشد که نیازمندی معینی از اعضای دیگر جامعه را برآورده کند.

در جامعه ای که بر مبنای مالکیت خصوصی استوار است، هر فرد تولید کننده - صنعتگر

کوچک یا سرمایه دار بزرگ - بر مبنای ریسک شخصی عمل میکند. هر تولید کننده کالا مستقل است.

تضاد تولید

کالائی ساده

تولید کار شخصی اوست، و کارش کار خصوصی است.

معذ لك هر تولید کننده کالا به تعداد زیادی تولید کنندگان دیگر کالا وابسته است. برای اینکه او بتواند زندگی و کاسبی کند باید کالاهائی را که تولید کرده است مبادله نماید، آنها را بفروشد تا مواد خام و ابزار، و اجناس مصرفی برای خود و تأمینش بخرد. افراد تولید کننده کالا با هم مرتبط بوده و بیکدیگر وابسته اند. معیذا این ارتباط خود به خودی است، و از طریق مبادله کالا شکل میگیرد.

کار هر تان تولید کننده باید سهم معینی از تمام کاری را تشکیل دهد که بوسیله تمام جامعه برای رفع احتیاجاتش مصرف میشود. این کار اجتماعی نهفته در کالا است که ارزش آنرا تشکیل میدهد. تضاد تولید ساده کالائی در تضاد بین کار خصوصی و اجتماعی نهفته است. این تضاد در سیستم سرمایه داری بیشتر توسعه مییابد.

مبادله کالا مناسبات بین تولید کنندگان کالا را منعکس میسازد. بنا بر این ارزش، مناسبت اجتماعی تولید، مناسبت بین تولید کنندگان فتیشیسم کالا کالا را بیان میدارد.

معذ لك این مناسبت بین مردم، به شکل مناسبت بین اشیاء دارای خصلت کالائی جلوه میکند، و ارزش یک کالا همانند مثلا رنگ یا وزن کالا خصلت طبیعی آن بنظر میرسد. بعنوان نمونه میگویند یک قرص نان فلان قدر گرم وزن دارد و فلان قدر پول قیمت دارد. مردمان زیادی در مراحل پائین تر تکامل فرهنگی، خورشید، آتش، و حیوانات مختلف را میپرستیدند و به آنها نیروهای معجزه آسائی را نسبت میدادند: این را فتیشیسم میگویند. جامعه بورژوائی این چنین نیروهای معجزه آسائی را به اشیاء دارای خصلت کالائی نسبت میدهد. خاصیتی که کالاها فقط بخاطر یک سیستم معین روابط اجتماعی بخود گرفته اند، بحساب خاصیت طبیعی آنها گذاشته میشود. این فتیشیسم کالاهاست که نمونه کامل تولید کاپیتالیستی است. فتیشیسم جوهر روابط سرمایه داری، ماهیت حقیقی آنها را پنهان کرده و به آنها ظاهر گول زننده ای میدهد.

۲ - پول در سیستم سرمایه داری

چینی ساکسون در سراسر جهان مشهور است، خصوصیات عالی آنها همه میدانند. اما تعداد کمی از آنهاست که از اشکال طلا و معمای آن زیبا و اصیل چینی ساکسون لذت میبرند از سرنوشت غیر عادی شخصی که این جنس بسیار خوب را اختراع کرد اطلاع دارند. نام او یوهان فردریش بتگر (J. F. BETTGER) بود و در اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ زندگی میکرد.

بتگر در دربار کورفورست ساکسون و اگوست دوم پادشاه لهستان داروسازی میکرد . طبق دستور سلطان اوسالهای زیادی را در برج میسن (MEISSEN) محبوس بود .

بتگر چه جنایتی کرده بود که مستوجب اینچنین تنبیه سنگینی بود ؟ مخترع چینی تنها يك داروساز نبود . او در عین حال کیمیاگر هم بود . اگوست دوم همیشه کسری پول داشت . او ولخرج بود و همواره لشکر کشیهائی میکرد که بودجه زیادی را میبلعید . بتگر بعهده گرفت طلای مصنوعی بسازد ، ولی قادر نشد بقول خود وفا کند . باین سبب اوسالهای بسیاری را در زندان گذراند .

کیمیاگران بیش از هزار سال کوشیدند که انواع فلزات اصلی را به طلا تبدیل کنند . ما لغت "کیمیاگر" را در مورد کسی بکار میبریم که خود را از نیای اطرافش مجزا کرده و آزمایشهای بی انتهای را در جستجوی "سنگ فیلسوف" انجام میدهد . این نامیست که مردم به آن ماده شگفت آوری که میبایست بتواند فلزات پست را به طلا تبدیل کند داده بودند . در تمام طول قرون وسطی کیمیاگران کوشش خستگی ناپذیری کردند که این معما را حل کنند ولی همه این کوششها بیهوده بود .

بعد ها وقتی که بشر بیشتر در باره طبیعت آموخت ، اعتقاد نادرست به "سنگ فیلسوف" بوسیله علم برانده اخته شده همینطور مدت زیادی طول کشید تا معمای دیگری که طلا به پیش میکشید حل شود : چرا در جامعه ای که مالکیت خصوصی بر آن مستولی است ، این فلز چنین قدرت معجزه آسائی را دارد ؟ کریستوف کلمب در ۱۴۹۲ از امریکا که آنرا کشف کرده بود نوشت "طلا چیز شگفت آوری است . کسی که آن را دارد ، بتمام آرزوهایش حاکم است . طلا میتواند حتی درهای بهشت را باز کند .

کلمب که امریکا را کشف کرد نتوانست معمای قدرتی جادویی طلا را حل کند . قبل و بعد از او مردم زیادی در این معما سردرگم بودند . چه چیزی قدرت نامحدود این فلز زرد را توضیح میدهد ؟

چرا برای قرنهای جتنی برای هزار سال ، طلا اینچنین حاکم مطلق بوده است ؟ نه شیمی و نه هیچ علم طبیعی دیگری نمیتواند باین سؤال جوابی بدهد . جواب آن را علم دیگری داد . علمی در باره جامعه بشری .

قدرت طلا مربوط است به نقشی که در جامعه ای که مالکیت خصوصی بر آن مستولی است ، ایفا میکند . در نظام سرمایه داری طلا حاکم مطلق بر مردم است . در آن نظام ، کارخانه ، زمین ، ماشین — و بطور خلاصه هر چیزی که برای تولید لازم است قابل خرید و فروش است . صاحبان کارخانه ها کارگران را استثمار میکنند . آنها درآمد های عظیم تحصیل نشده ای را دریافت میکنند و بقیمت کار دیگر مردم زندگی میکنند . این مسئله عطش غیر قابل تسکین برای طلا را توضیح میدهد . طلا به افراد قدرت میدهد که صاحبان موسساتی بشوند که در آن کار مردم دیگر تمام ثروت دنیا را تولید میکند .

این معمای طلا بوسیله علم اقتصاد حل شد. اما مدت زیادی طول کشید تا حل این راز پیدا شود. برای مدت زیادی اقتصاد دانان، نقشی را که طلا در سیطره مالکیت خصوصی ایفا میکرد، به خواص طبیعی آن فلز نسبت میدادند. آنها نمیتوانستند تصور کنند که نظام اجتماعی دیگری هم غیر از آنچه که آنها تحت آن میزیستند، میتواندست وجود داشته باشد. بنابراین آنها چنین نتیجه گرفتند که طلا بنا به طبیعتش "پول" است، و پول نیز به نوبه خود بنا به طبیعتش سرمایه، یعنی وسیله ایست که بکمک آن بعضی میتوانند از قبل بقیه مردم زندگی کنند. این توهم اقتصاد دانان تنها بوسیله بنیادگذاران مارکسیسم از بین رفت. مارکسیسم این حقیقت مهم را فاش ساخت که مناسبات تولیدی سرمایه داری همیشه با اشیاء مربوط اند، خودشان را بصورت مناسبات بین اشیاء نشان داده و شکل شئی بخود گرفته اند. باین ترتیب معمای طلا حل شد. طلا طبیعتاً پول نیست - فقط در روند تکامل اجتماعی، پول میشود. در مراحل تاریخی ابتدائی تر، نقش پول را، گاو، نمک، پوست، و اشیاء دیگر ایفا میکردند. بعدها، وقتی که سوسیالیسم و کمونیسم در سراسر جهان پیروز شوند، دیگر هیچ لزومی نخواهد بود که از طلا بعنوان پول استفاده شود.

اینست مقصود لنین وقتی که نوشت "آزمان که ما در سطح جهانی پیروز شویم، فکر میکنم باید از طلا برای ساختن مستراح های عمومی در بعضی از خیابانهای بزرگترین شهرهای دنیا استفاده کنیم. این "حقانی ترین" و آموزنده ترین راه استفاده از طلا خواهد بود برای نسلی که فراموش نکرده اند چگونه بخاطر طلا، در "جنگ بزرگ برای آزادی" ده میلیون نفر کشته و سی میلیون ناقص العضو شدند، جنگ ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ - ۱۹۱۳؛ و چطور به خاطر همین طلا آنها تصمیم نارند که در جنگ (تازه ای) بیست میلیون نفر دیگر را کشته و شصت میلیون نفر را ناقص العضو کند"

"اما هر قدر که استفاده از طلا باین خاطر، "حقانی"، مفید یا بشری باشد، معذک ما باید برای یکی دو دهه آینده با همین شدت کار کنیم و . . . برای اینکه بآن مرحله برسیم. در این مدت ما باید طلا را در اتحاد جماهیر شوروی پسرانداز کنیم. آن را به بالا ترین قیمت بفروشیم و با آن اجناس را به نازلترین قیمت بخریم. و قییکه بین گرگها زندگی میکنید باید مثل یک گرگ روزه بکشید."

همانطور که در بالا نشان دادیم پول نتیجه تکامل مبادله است.

ماهیت پول

مدتها قبل از آنکه تولید کالائی غالب گردد، پول آشکار میشود. بدون پول، تولید کالائی تکامل یافته غیر قابل تصور است. تنها پول است که روابط همه جانبه اجتماعی را که بین تولید کنندگان منفرد در تولید کالائی، موجود است ممکن میسازد. ارزش یک کالا فقط بوسیله مقایسه آن با کالائی دیگر قابل بیان است. تحت تولید تکامل یافته کالائی، اجناس عموماً بطور مستقیم مبادله نمیشوند. تمام کالاها در یک مقدار معینی پول بیان میشوند.

هر کالائی باید با پول مبادله شود ، یعنی باید فروخته شود . اگر نشود کالائی را فروخت معنی اش این است که کار تولید کننده آن بهدر رفته است . معنی اش این است که بخاطر هرج و مرج تولید ، او کار خود و وسائل تولید خود را برای تولید کالائی بهدر داده است که برایش هیچ نیاز اجتماعی موجود نیست . اگر آن کالا باید بقیمت نازلتر فروخته شود ، این بدین معنی است که بخشی از کار تولید کننده بوسیله جامعه بحساب نیامده است . بنابراین ظهور پول ، رشد بیشتر و تکامل تضادهای نهفته در کالا را به جلو میاندازد .

با ظهور پول دنیای کالاها به دو قطب تقسیم میشود : در یک قطب تمام کالاهای عادی هستند و در قطب دیگر کالای مخصوصی که نقش پول را ایفا میکند . این کالای صفات خاصی را کسب میکند ، و یک کالای ممتاز میشود . پول اینچنین کالای جهانی است . پول معادل جهانی است .

مبادله کالائی که بوسیله پول صورت میگیرد با مبادله ساده کالا (پایاپای) تفاوت فاحش دارد . در مورد مبادله مستقیم کالا ، هر فروشنده در عین حال خرید هم هست . هر داروستدی یک عمل منفرد است . برای مثال دوشکارچی را در نظر بگیرید که پوست را با تیر مبادله میکنند . این مبادله فقط مربوط به دو طرفی میشود که مستقیماً در داد و ستد شرکت کرده اند .

وقتی که مبادله بوسیله پول انجام میگیرد اوضاع کاملاً متفاوت است . هنگامیکه نساج پارچه اثر را میفروشد و با وجوه حاصله نان میخرد ، او در حقیقت پارچه را با نان مبادله میکند . و اما این مبادله بوسیله پول انجام گرفته است . برای اینکه نساج جنس خود را بفروشد او باید کسی را پیدا کند که پول داشته باشد ، یعنی کسی را که قبلاً کالای خودش را فروخته است .

بنابر این مبادله با کمک پول ، رابطه همه جانبه تولید کنندگان کالا و بهم درآمیختن دائمی داد و ستد ایشانرا پیش فرض میکند . در عین حال مبادله با کمک پول امکان میدهد که از نظر زمانی فروشنده از خرید جدا شود . تولید کننده میتواند کالای خودش را بفروشد و وجوه حاصله را برای مدتی نگاه بدارد .

اما بخاطر ارتباطات اقتصادی نزدیک بین تولید کنندگان و وابستگی متقابل آنها ، فروش وسیع برخی کالاها ، بدون اینکه باعث آکنده گی بازار در مورد بعضی کالاها خواهد شد ، یعنی ، به ظهور بحران اضافه تولید برای این کالاها منتهی میشود . تکامل بیشتر تولید کالائی ، و تبدیل آن به تولید سرمایه داری ، بروز بحرانها را غیر قابل اجتناب میسازد .

عملکرد پول . مقیاس ارزش

در جامعه سرمایه داری پول دارای چندین عملکرد مختلف
میشود: پول بعنوان (۱) مقیاس ارزش (۲) وسیله گردش
(۳) وسیله انباشت (۴) وسیله پرداخت (۵) پول جهانی

هر کالا در برابر مقدار معینی پول فروخته میشود . این مقدار پول ، ارزش کالا را
بیان میدارد . قیمت کالا همان بیان پولی ارزش آن میباشد .
قبل از خرید یا فروش يك کالا لازم است که ارزش آنرا به پول اندازه بگیریم ، یعنی
قیمتش را تعیین کنیم . اندازه گیری ارزش يك کالا توسط پول ، پیش شرطی است برای
هرگونه مبادله آن کالا ، برای خرید یا فروش آن . در این داد و ستد ها پول بعنوان
مقیاس ارزش عمل میکند .

پول باید خودش هم ارزش داشته باشد تا بتواند مقیاس ارزش باشد . در ابتدا ، مقدار
معینی از يك کالا که بعنوان پول استفاده میشد ، بعنوان مقیاس ارزش عمل میکرد . برای
مثال در بریتانیا این واحد تا به امروز پوند استرلینگ نامیده میشود - این واحد زمانی
ارزشی برابر يك پوند نقره داشته است .

واحد پول - ابتدا مقیاسی از وزن ، و سپس يك سکه - و اجزاء آن ، بعنوان معیار
رسمی قیمت عمل میکنند . وقتی که میگوئیم يك تن شمش آهن يك گرم طلا میارزد ، و يك تن مس
پنج گرم طلا (یا يك تن شمش آهن پنج دلار قیمت دارد و يك تن مس ۲۵ دلار) معیار
قیمت در واحدهای وزنی طلا ، یا واحدهای پولی ، بیان شده اند .

پس از آنکه ارزش يك کالا به پول تعیین شد ، لحظه تعیین کنند
وسیله گردش آغاز میگردد: کالا باید فروخته شود ، یعنی باید با پول مبادله
گردد . مبادله کالاها از طریق پول ، گردش کالا نامیده میشود .

در این مورد پول بعنوان وسیله گردش عمل میکند . گردش کالا بطور جدائی ناپذیری با
گردش پول مرتبط است . زمانیکه کالائی از دست فروشنده به دست خریدار میرسد ، پول
از دست خریدار به دست فروشنده میرود .

لازم نیست پول حتما بصورت نقد وجود داشته باشد تا بتواند بعنوان مقیاس ارزش
عمل کند . ما میتوانیم ، بدون در اختیار داشتن حتی يك روبل ، مجموعه ثروت موجود در
اتحاد جماهیر شوروی را ارزیابی کنیم . برای مثال زمانیکه میگوئیم در عرض سال ، فلان مقدار
هزار میلیون روبل کالا تولید شده ، تنها مقدار معینی پول را در نظر مجسم میکنیم .

اما وقتی که با پول بعنوان وسیله گردش روبرو هستیم وضع کاملاً متفاوت است . برای انجام
این نقش ، پول باید بصورت نقد موجود باشد . ما میتوانیم يك میلیون را مجسم کنیم ، ولی
با آن يك میلیون فرضی نمیتوانیم چیزی خریداری کنیم . اما با هر سکه ای که واقعا در اختیار
داشته باشیم میتوانیم کالائی هم ارزش آن ابتیاع کنیم .

پول باید خودش هم ارزش داشته باشد تا بتواند مقیاس ارزش باشد . برعکس ، زمانی

که پول بعنوان وسیله ارزش عمل میکند ، نباید لزوما دارای ارزش باشد .
فروشنده کالا پول را در عوض کالایش میپذیرد ، تا بتواند به نوبه خود آنرا با کالای دیگری مبادله کند - یعنی کالای دیگری را بخرد . تا زمانیکه پول بعنوان وسیله گردش عمل میکند ، برای مدتی طولانی در جیب مردم بیکار نمیخواهد ، بلکه حرکت بی انتهای خود را در جهت مخالف حرکت کالا ادامه میدهد . از آنجا که پول دائما در گردش است ، تنها نقشی لحظه ای در هر معامله خرید و فروش ایفا میکند . این مسئله به پول با ارزش کامل - یعنی طلا - امکان میدهد که در عملکردش بعنوان وسیله گردش بتواند با چیزهای دیگر جایگزین و نمایندگی شود .

پول کاغذی (اسکناس یا اوراق بانکی) ، سکه های نقره ، مس و غیره اینچنینی - نمایندگان طلا هستند . این جانشینان (نشانهای از ارزش) ، یا اینکه هیچ ارزشی از خود ندارند ، یا دارای ارزشی بسیار کمتر از آنند که نمایندگی میکنند . همانطور که ماه با نور منعکس شده از خورشید میدرخشد ، آنها هم به همین ترتیب ارزش پول اصلی ، یعنی طلا را منعکس میکنند .

برای نقش پول بعنوان مقیاس ارزش ، مقدار آن بی اهمیت است . اما برای اینکه بعنوان وسیله گردش عمل کند میبایست بمقدار معینی موجود باشد .
برای اینکه کالائی که هزار روبل میارزد به فروش برسد باید هزار روبل ، نه یک مقصدار دلخواه پول بلکه دقیقا هزار روبل ، پول وجود داشته باشد .
از طرف دیگر ، هزار روبلی که برای آن کالا پرداخت شده است میتواند به نوبه خود بعنوان وسیله گردش برای کالاهای دیگری بکار رود که آنها هم هزار روبل ارزش داشته باشند .

کالاها در مناطق زیادی همزمان با هم خرید و فروش میشوند . بنابراین مقدار پولی که در هر لحظه معین مورد احتیاج است بستگی به مجموع قیمتهای کالاهای در گردش دارد . مجموعه قیمتها به نوبه خود بستگی به مقدار کالاهای موجود و قیمت هر کالا دارد . برای مثال ، مقدار پول لازم در طول یکسال نه تنها به این دو عامل ، بلکه همچنین به آهنگ گردش پول هم بستگی دارد . هرچه آهنگ گردش پول سریعتر باشد ، مقدار پول مورد نیاز کمتر است ، و برعکس .

پول نماینده ثروت جهانی است . پول در هر زمان میتواند به هر کالائی بدل شود . تحت نظام سرمایه داری تبدیل کالا به پول امری مشکل است ، ولی نه تبدیل پول به کالا . بنا براین پول برای انباشت و احتکار بکار میرود .

برای اینکه پول بتواند بعنوان وسیله انباشت عمل کند ، باید بمعنای کامل کلمه پول باشد . همانند موردی که کارپول اندازه گیری ارزش است ، اینجا هم پول میبایست دارای

ارزشی از خود باشد. اما در عین حال باید همیشه در شکل اصلی خود و بصورت نقد موجود باشد. بنا بر این باید صفت مشخصه وسیله گردش را هم دارا باشد.

کالا غالباً بصورت اعتباری خرید و فروش میشود. خریدار کالا

وسیله پرداخت

را دریافت میکند، ولی تنها پس از ختم مدت زمان معینسی

بهای آنرا به فروشنده پرداخت مینماید. در اینجا پول نقش

وسیله پرداخت را بعهدہ دارد.

این نقش پول بیانگر توسعه مبادله است. ارتباطات بین تولید کنندگان منفرد کالا

نزد یکتر شده و وابستگی آنها به یکدیگر رشد مییابد. خریدار بدهکار میشود و فروشنده

اعتبار دهنده میگردد. آنگاه موعد پرداخت سر میرسد و بدهکار میباید به هر قیمت شده

پولی را که مقروض است فراهم کند. او باید کالای خود را بفروشد تا بتواند قرضش را

پرداخت کند.

اگر او خریداری پیدا نکند و نتواند بدهی خود را پرداخت نماید، چه اتفاق میافتد؟

این مسئله نه تنها به کسب او، بلکه به کسب اعتبار دهنده هم ضرر میزند، چون او هم

مقداری را که اعتبار داده بود بازپس نمیگیرد.

و بالاخره پول، نقش پول جهانی را بعهدہ دارد. در

معاملات بین کشورهای مختلف، طلا اساساً کالائی مانند هر

پول جهانی

کالای دیگر است. معذک اختلاف مشخص آن در این است

که این کالا مورد قبول همه کس میباشد، و کسی آنرا رد نمیکند. بنا بر این در تجارت بین

کشورها طلا بعنوان پول عمل میکند.

در کشورهای سرمایه داری نمیتوان حجم کالاهائی را که تولید

میشوند و به بازار میایند از قبل تخمین زد. بنا بر این مقدار

طلا و اسکناس

پول لازم برای گردش را نمیشود بصورتی متعادل تثبیت نمود.

این مقدار به نوسانات خود بخودی بازار بستگی دارد.

وقتی که سکه طلا بعنوان پول عمل میکند، تعداد آن بسادگی بر حسب تقاضای تجارت

تعدیل میشود. فرض کنیم تولید کم شده است، تجارت محدود گشته، و مقدار بسیار زیادی

پول موجود است. قیمت کالاها شروع به بالا رفتن میکند، و با مقدار پول ثابت مقدار بسیار

کمتری کالا میتوان خرید. در این مورد بنفع صاحبان سکه های طلاست که سکه های خود را

بصورت طلا، برای ساختن زینت آلات، بفروشند، و یا اینکه آنها را احتکار نمایند. بخشی

از سکه های طلا ذوب میشوند و یا احتکار میگردند، مقدار پول کم میشود و یکبار دیگر با

احتیاجات بازار تطبیق مییابد.

در کشورهای سرمایه داری برگه های کاغذی بجای سکه های طلا برای خرید و پرداخت

بکار میرود. زمانیکه این برگه ها توسط بانکها بمقداری محدود، که برای گردش لازم است،

انتشار مییابند، مقدار آنها بطور خود بخودی با احتیاجات گردش کالا وفق مییابد. این چنین پولهای کاغذی اوراق بانکی نامیده میشوند. وقتیکه کشورهای سرمایه داری مقدار زیادی برگه های کاغذی انتشار میدهند تا مخارجشان را تامین کنند، مسئله فرق میکند. در این مورد مقدار برگه های کاغذی منتشره وابسته به نیاز به وسیله گردش نیست. اینچنین برگه های کاغذی، که از اوراق بانکی متمایزند، اسکناس نامیده میشوند.

بهای اسکناس ممکن است تنزل کند. این تنزل زمانی اتفاق می افتد که یا مقدار زیاده از حدی پول انتشار یافته باشد، و یا گردش کالاها در بازار کند شده باشد.

تورم و نتایج آن
برای زحمتکشان

فرض کنید که مقدار اسکناس منتشره دو برابر مقدار مورد نیاز باشد. در این مورد خریدار تنها میتواند با هر اسکناس مارک یا فرانک نیمی از کالاها را خریداری کند. بهای پول به نصف بهای گذشته اش کاهش یافته است. این تنزل بهای پول که بخاطر انتشار بیش از حد آن صورت گرفته، تورم نامیده میشود. در کشورهایی بورژوائی تنزل بهای پول، سطح زندگی زحمتکشان را پائین میآورد. در حالیکه قیمتها با سرعت بالا میروند، کارگران و کارمندان همان حقوق سابق، یا اندکی بیش از آنرا دریافت میکنند.

طبقات استثمار کننده، و حکومتهای سرمایه داری مدافعشان، غالباً عمدتاً به تورم متوسل میشوند تا سطح زندگی مردم را پائین آورده، استثمار زحمتکشانرا تشدید کنند.

۳ - قانون ارزش در تولید سرمایه داری

قانون ارزش چگونه
عمل میکند

در جامعه سرمایه داری مبتنی بر مالکیت خصوصی، قانون ارزش، همانند دیگر قوانین اقتصادی، بصورت یک نیروی کور عمل میکند. این قانون از طریق رقابت، قهرآمیزترین

مبارزه همه با هم، عمل میکند.

آناارشی تولید بر جامعه ای که از تولید کنندگان مستقل کالا تشکیل شده است حکومت میکند. بطور تحت اللفظی، آناارشی اشاره ای است به عدم وجود حکومت. آناارشی تولید یعنی تولید بدون برنامه ای که بین تولید کنندگان کالائی غیر متحد پراکنده است.

قبل از دیدیم که ارزش یک کالا توسط مقدار کار اجتماعی لازم که صرف تولید آن شده است تعیین میگردد. معذک این بدین معنی نیست که هر کالائی در انطباق کامل با ارزش آن مبادله میشود. ارزش یک کالا بوسیله قیمت آن، یعنی بوسیله مقدار معینی پول، بیان

میگردد. اما قیمت کالا، بر حسب شرایط بازار و روابط متغیر عرضه و تقاضا، دائما نوسان میکند.

زمانیکه کالای موجود در بازار بیش از مقداری است که مصرف کنندگان میتوانند بخرند قیمت کالا پایین میآید. و برعکس آنگاه که مقدار کافی از یک کالا در یک بازار نیست، و تقاضا برای آن زیاد است، قیمت آن افزایش مییابد. بدین سبب قیمت یک کالا همیشه با ارزش آن برابر نیست. ارزش نقطه ای است که قیمت ها حول آن نوسان میکنند. قیمت کالاگاهی بیشتر و زمانی کمتر از ارزش آن میشود. ممکن است میزان این اختلافات بسیار قابل توجه باشد.

این نوسانات قیمت بهر تولید کننده خصوصی نشان میدهد که آیا کالائی را که او تولید میکند در آن لحظه معین مورد احتیاج میباشد یا نه. مثلا اگر قیمت کاهش به پائین تر از ارزش آن نزول کرده است معنی اش آنست که بیشتر از احتیاج بازار کاهش تولید شده است. این کاهش قیمت کاهش تعدادی از تولید کنندگان کاهش را و امیدارد به تولید کالاهای دیگر بپردازند. این امر مقدار کاهش عرضه شده در بازار را تقلیل میدهد. معذک اگر قیمت آن به رقی بالاتر از ارزشش برسد، شرایط سودمند بازار تولید کنندگان تازه ای را به تولید کاهش جلب میکند، و پس از مدتی عرضه این کالا در بازار افزایش خواهد یافت.

هر تولید کننده کالا، کورکورانه، الله بختی، و بدون برنامه کار میکند. در حالیکه کالائی را که تولید میکند با فروش حاضر و آماده ای روبرو باشد، وی میکوشد که تا حد امکان از آن کالا تولید کند. اما وقتی که تولید کننده در مییابد که کالایش اصلا قابل فروش نیست و یا تنها به قیمت نازل و بی صرفه میتواند به فروش رسد، وی مجبور میشود تولید را کم کند و یا آنرا متوقف کرده و یا به ساختن کالای دیگری بپردازد.

بنابر این تحت استیلای مالکیت خصوصی، تفاوت قیمت کالاها با ارزش آنها را نمیتوان نتیجه غفلت از محسوب داشتن عملکرد قانون ارزش دانست. برعکس، نوسانات دائمی قیمتها به حول ارزش تنها شیوه ممکن است که قانون ارزش میتواند در اقتصاد سرمایه داری بر حسب آن عمل کند. بدین ترتیب، در درون نوسانات بیشمار است که تقسیم کار اجتماعی بین شاخه های مختلف تولید — که بدون آن هیچ جامعه ای نمیتواند وجود داشته باشد — جریان میابد.

در نظام سرمایه داری، در نتیجه توزیع جهانی تولید کالائی، تولید دیگر در دست تولید کنندگان کالائی کوچک نیست، بلکه در دست سرمایه داران یا کاپیتالیستهاست. صد ها و هزاران کارگر در مؤسسات سرمایه داری زحمت میکشند. آنها مقادیر عظیمی از انواع مختلف کالا تولید میکنند که اکثرا در دورترین نقاط جهان بفروش میرسند. تحت این شرایط، هرج و مرج تولید خود را بوضوح نشان میدهد. این جزء لایتنجای نظام سرمایه داری است، و بهنگام بحران با نیروی متلاشی کننده ای نمایان میگردد.

نقش قانون ارزش
در ظهور و تکامل
سرمایه داری

تحت مالکیت خصوصی وسایل تولید ، قانون ارزش اجبارا به ظهور و تکامل روابط سرمایه داری میانجامد .

این حقیقت که ارزش کالا بوسیله مدت زمان کار اجتماعی لازم تعیین میشود ، نتایج مهمی برای تولیدکنندگان کالا دربر دارد . افراد تولیدکننده بطور مساوی کارآمد نیستند . یکی ممکن است ۲۰ ساعت وقت صرف ساختن يك جفت کفش کند ، و دیگری فقط ۱۲ ساعت . اما کفشها در بازار بازرشسی بفروش میرسند که بوسیله مدت زمان کار اجتماعا لازم تعیین شده است - مثلا فرض کنیم ۱۵ ساعت .

تولید کننده ای که برای تولید کالا ، بیش از میانگین مورد نیاز شرایط اجتماعی ، کار میکند ، برای کالایش آن مقدار پولی را دریافت میکند که تجسم تنها بخشی از مدت زمان کاری است که صرف نموده . برعکس ، آنکسی که کالا را با صرف کاری کمتر از زمان کار اجتماعا لازم تولید میکند ، نسبت به تولید کننده قبلی دارای امتیاز است .

نتیجتا مبادله برای يك نفر سودمند و برای دیگری مضر است . هر تولید کننده در پی وسایل بهتریست تا بتواند بكمك آن زمان کاری را که برای تولید يك کالا صرف میکند تقلیل دهد . این امر شرایط پر صرفه تری برای فروش کالایش را در برابرش قرار خواهد داد . بطور اجتناب ناپذیر ، برای دستیابی به شرایط ممتازتر تولید ، و برای مبادله ای سودمندتر ، بین افراد مختلف تولید کننده مبارزه رقابت آمیزشده ای درمیگیرد . در نتیجه این مبارزه بعضی از تولید کنندگان نابود میشوند ، و برخی ثروتمند میگردند . دسته دوم تولید را توسعه داده ، کارگر استخدام میکنند ، ماشین آلات جدید میخرند ، و سرمایه دار میشوند . توده تولید کنندگان کوچک بد هکار میشوند ، خود را وابسته به ثروتمندان مییابند ، از هستی ساقط میگردند ، و به درون صفوف پرولتاریا رانده میشوند .

مبادله کالا بر طبق قانون ارزش ، به قشریندی تولید کنندگان منجر میشود . ابداعات تکنیکی ، زمان کار اجتماعا لازم برای تولید کالا را پائین میآورد . پیشرفت تکنولوژی ، تولید کنندگان کوچک (صنعتگران ، پیشه وران) را که نمیتوانند همگام موسسات بزرگ پیش روند نابود میسازد . تحت مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ، تولید کالائی اجبارا به سرمایه داری منتهی میشود .

سوالات

- ۱ - شرایط برای پیدایش تولید کالائی کدامند ؟
- ۲ - خواص اصلی کالا کدامند ؟
- ۳ - ارزش يك کالا را چه چیز تعیین میکند ؟
- ۴ - ماهیت پول چیست ، و عملکردهای اساسی آن کدامند ؟
- ۵ - نقشی را که قانون ارزش در پیدایش و تکامل سرمایه داری ایفا میکند چیست ؟

سرشت استثمار سرمایه داری

۱- سرمایه و کار مزدوری

رشد سرمایه پولی آقای ریچارد پرایس، عالم الهیات و اقتصاد دان انگلیسی در اوایل مرحله سرمایه داری، محاسبه کرد که اگر در سال اول مسیحی، یک پتی بحساب پس انداز با بهره مرکب گذاشته میشد، با شروع دوره سرمایه داری این مبلغ برابر بود با تویسی از طلا چندین بار بزرگتر از کره زمین.

این تحقیق نظری از این رو جالب توجه است که بطور روشن ایده استثمار سرمایه داری را مشخص میکند. در جامعه بورژوازی تنها صاحبان مؤسسات صنعتی و تجاری نیستند که درآمدهای کسب نشده ای را دریافت میکنند. تحت تسلط سرمایه داری، تعداد افزایش یابندهای از انگلها، درآمدهای عظیمی دریافت میکنند، بدون آنکه حتی انگشتی را برای کسب آنها حرکت داده باشند، فقط باین دلیل که سرمایه های عظیم، مقادیر زیادی پول در تملك خود دارند. صاحبان سرمایه پولی، پول خود را سرمایه گذاری میکنند تا از این طریق سرمایه شان رشد کند. چگونه این پول رشد میکند؟ پول که گیاه نیست تا زیر اشعه آفتاب رشد کند. در حقیقت رشد پول هیچ ارتباطی با آن رشدی که ما در طبیعت مشاهده میکنیم ندارد. پول تنها تحت آن نظام اجتماعی میتواند رشد کند که به سرمایه دار قدرت میدهد که کار پرداخت نشده کارگران را تصاحب کند.

شرایط ظهور سرمایه داری سرمایه داری چگونه پدیدار شد؟ بورژوازی و نوکرانش داستان دروغین زیر را اشاعه میدهند. آنها میگویند

که در عهد دقیانوس مردمی با علائق مختلف در روی زمین زندگی میکردند. بعضی ها پرکار و صرفه جو بودند و بقیه تنبل و ولخرج. گروه اول تدریجا ثروت عظیمی بدست آوردند و گروه دوم تهیدست باقی ماندند. میگویند باین ترتیب تقسیم بندی بین ثروتمند و فقیر، سرمایه داران و کارگران بوجود آمد.

در این داستان ساختگی حتی يك ذره حقیقت وجود ندارد. در واقع، سرمایه داری بدنبال فتوراليسم بوجود آمد که آنهم چون دیگری، يك نظام استثماری بود. منبع اولیه برای تکامل سرمایه داری، تولید کالائی کوچک و توأم با رقابت بود، رقابتی که برای برخی فقر و برای برخی دیگر ثروت را به همراه داشت.

در شرط اصلی برای ظهور سرمایه داری وجود دارد: اول، انباشت ثروت در دست یکعده قلیل، و دوم، ایجاد توده ای از مردم نیازمند که ظاهرا آزاد هستند ولی نه وسائل تولید دارند و نه وسائل معیشت و بنا بر این مجبورند که به اسارت سرمایه داران درآیند. با ظهور سرمایه داری، تقسیم جامعه به طبقات متضاد، بوسیله قوانین این نظام تضمین میگردد:

سرمایه داران همچنان ثروت عظیمی را در تملک دارند ، طبقه کارگر ، همانند قبل ، از همه چیز محروم است . وجود صاحبان سرمایه و پرولتاریای بی چیز برای تولید سرمایه داری امری مطلقاً غیر قابل تجزیه و ضروری می باشد . ایجاد پیش شرط های تاریخی سرمایه داری روندی است که انباشت ابتدائی سرمایه نامیده میشود .

انباشت ابتدائی سرمایه در دوره فئودالیسم ، قبل از ظهور سرمایه داری تولید بواسطه بزرگان و صنعتگران کوچک انجام میشد . کشاورزی ، حرفه اصلی و زمین ، وسیله اساسی تولید بود . دهقانان بزمین وابسته بودند و بواسطه مالکین زمین استثمار میشدند . وسائل ساده : بیل ، داس ، و تعداد کمی گاو در تملک دهقانان بود . فئودالیسم بر پایه استثمار تولید کنندگان کوچکی استوار بود که بطور فردی وابسته بودند ، ولی وسائل تولید ، بویژه زمین را در اختیار داشتند . برای اینکه تولید کننده کوچک به کارگر مزدور مبدل شود میبایست قبل از هر چیز از وابستگی شخصی آزادی گردد . میبایست اول از بند فئودالیسم رها میشد تا به زنجیرهای سرمایه داری گرفتار آید . پادوهای بورژوازی تنها از این جنبه تکامل سرمایه داری صحبت میکنند . اینان سرمایه داری را بخاطر اینکه قوانین فئودالی را از بین برده است ، ستایش میکنند و نظام بورژوازی را قلمرو آزادی و عدالت اعلام میدارند . لکن عامدانه از نگاه کردن به روی دیگر سکه خودداری میکنند .

يك تولید کننده تنها زمانی تبدیل به يك کارگر مزدور میشود که از تمام شرائط تولید "آزاد" شده ، و از امکان کار کردن مستقل محروم شده باشد . سرمایه داری پیشاپیش چنین فرض میکند که تولید کننده از وسائل تولیدی که در دوران فئودالیسم در اختیار داشت بدور افتاده است .

این جدائی تولید کنندگان بلاواسطه از وسائل تولید — سلب مالکیت زمین از دهقانان است که روند انباشت ابتدائی را بنیان مینهد . در زمانیکه فئودالیسم در حال از هم پاشیدن بود ، قوانین فئودالی در يك کشور بعد از کشور دیگر لغو میشدند ، اما همراه آزادی دهقانان از وابستگی فئودالی يك "آزادی" دیگر هم بوجود آمد که بهیچوجه کم اهمیت تر از اولی نبود : دهقانان از زمینی که بر روی آن زحمت کشیده و در آن زندگی میکردند "آزاد" شدند . در اکثر موارد تنها بخشی از زمینی که زندگی آنها را میگذراند برای کشاورزان باقی ماند . (در اغلب موارد آنان مجبور به پرداخت پول زمین بودند) . مردم "زیادی" دهات را رها کرده و به ارتش کارگران مزدور که در اختیار سرمایه قرار داشت ، پیوستند . بطور خلاصه اینچنین روندی بود که کارگران آزادی را برای سرمایه داری در حال ظهور ایجاد کرد . در کشورهای مختلف راههای کمابیش متفاوتی پیدا شد ، لکن محتوی و خط کلی در همه جا یکسان بود .

همان شیوه های قهر و زور ی که کشاورزان را به پرولتراهای بی زمین و بی خانه تبدیل

کرد، منجر به تمرکز قطعات وسیعی از زمین در دست افراد معدودی گردید. اما این مسئله برای ظهور سرمایه داری کافی نبود. بعلاوه میبایست ثروت عظیمی، بشکل پول، در دست عده قلیلی جمع شود - پولی که میتواند هر لحظه مبادله شود و به وسیله تولید تبدیل گردد و برای ایجاد شرایط تولید مورد استفاده قرار گیرد.

در دوره اکتشافات عظیم جغرافیائی (در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی)، به تمرکز ثروت در دست افراد معدود، انگیزه ای قوی داده شد. کشف امریکا، مهاجرت مردمی را که در پی منافع سهل الوصول بودند بدنبال داشت. بخصوص زمانیکه ذخائر طلا و نقره در امریکا کشف شد، تعداد آنها افزایش یافت. کشورهای اروپائی، هیاتهای مجهزی را اعزام میداشتند که ممالك آبادی را که از بخت بد فلزات قیمتی در آنجا کشف شده بود از بین برده و غارت کنند.

تجارت استعماری یکی از مهمترین طرق انباشت ابتدائی سرمایه بود. هندیها، انگلیسیها، فرانسویها، و دیگران، کمپانیهای هند شرقی را برای بهره کشی از طریق تجارت از هندوستان که در آن زمان ثروتمند بود بوجود میآوردند. این کمپانیها بوسیله کشورهای متبوع خود تقویت میشدند. انحصار تجارت اجناس استعماری مورد نظر به آنها واگذار شده بود.

این غارت سرزمینهای ثروتمند آنسوی دریاها، یکی از پر ثمرترین منابع انباشت ابتدائی سرمایه در اروپا و بخصوص در بریتانیا بود. برای قرنهای بورژوازی انگلستان و بعدا فرانسه از طریق غارت سرزمینهای بیگانه و اعمال راهزنیهای خونین در مستعمرات، ثروت بیحسابی را انباشتند. در همه جا، مسئولین دولتی، تشکل ذخائر عظیم در دست عده ای معدود را ترویج کردند.

مالکیت خصوصی وسائل تولید در ماه مه ۱۹۱۹، لنین در سخنرانی ای که در میدان سرخ در مسکو ایراد کرد چنین گفت، "نوه های ما اسناد و دیگر یادگارهای دوره نظام سرمایه داری را با تعجب بررسی خواهند کرد. برای آنها مشکل خواهد بود که تجسم کنند چگونه تجارت ابتدائی ترین اجناس ضروری بطور خصوصی باقی میماند، چگونه کارخانه ها میتوانند به افراد تعلق داشته باشند، چگونه بعضی از مردم میتوانند از بقیه بهره کشی کنند، چگونه برای آنهاست که کار نمیکردند امکان داشت به حیاتشان ادامه دهند" (۱).

سرمایه داری بر مالکیت خصوصی متکی است. معینا، آنچه حائز اهمیت است تنها وجود مالکیت خصوصی نیست. از مهمترین نکات اینست که در این نظام، وسائل تولید، یعنی هر چه را که بشر برای کار کردن بآن احتیاج دارد مانند زمین، ماشین آلات، ابزار، مواد خام

و غیره در مالکیت خصوصی افراد است. همچنین این نکته حائز اهمیت است که در نظام سرمایه داری قسمت عمده وسایل تولید در مالکیت خصوصی عده قلیلی، یعنی سرمایه داران و زمین داران است. قسمت عمده جمعیت، یعنی زحمتکشان، مالک هیچ وسیله تولیدی نمیباشند و مجبورند به استخدام صاحبان کارخانه ها، معادن و زمین در آیند.

در کشورهای سرمایه داری، صنعتگران کوچک و دهقانانی هم هستند که بروی قطعات کوچک زمین خود زراعت میکنند. این تولید کنندگان کوچک نمیتوانند با صاحبان بزرگ رقابت کنند و تقریباً همان ستمی از جانب سرمایه داران و زمین داران بزرگ نسبت به آنها روا میشود که در مورد کارگران مزدور.

صاحبان بزرگ وسائل تولید که ثروت هنگفتی دارند اقلیت کوچکی بشمار میروند، در حالیکه مردمی که هیچ یا بسیار کم در تملك دارند، قسمت اعظم جمعیت را در کشورهای سرمایه داری تشکیل میدهند. از آنجا که تمام ثروت اجتماعی، تمام وسائل تولید و اختیار تعداد قلیلی قرار دارد، توده کارگران بی چیز، مجبور میشوند برای سرمایه داران کار کنند.

سرمایه چیست؟ يك اقتصاد دان بورژوا این سؤال را باینترتیب جواب داد :

"در اولین سنگی که انسان بدوی بطرف حیوان وحشی مورد

تعقیبش پرتاب میکند، در اولین چوبیکه بدست میگیرد تا با آن میوه هایی را که در دسترس نیستند به پائین بیندازد، در اختیار گرفتن وسیله ای را میبینیم که برای منظور استعانت در تحصیل چیز دیگر بکار میرود، و باینترتیب ما منشاء سرمایه را کشف میکنیم."

این تعریف سرمایه برای بورژوازی بسیار مطلوب است. هدفش اینست که به مردم بقبولاند که سرمایه همیشه وجود داشته است و وجود خواهد داشت.

اگر تمام ابزار تولید، سرمایه بود، بطور وضوح مردم نمیتوانستند بدون سرمایه زندگی کنند: زیرا که ابزار تولید همیشه لازم بوده و خواهند بود. اگر ما این تعریف را قبول کنیم حتی میمونی که با سنگ، نارگیل را میشکند باید يك سرمایه دار بحساب بیاید.

این تعریف از اول تا آخر نادرست است. سنگ و چوب ابزار کار هستند ولی به تنهایی وسایل بهره کشی بشمار نمیروند. در تولید کالایی ساده، صاحب کالا اجناس خود را که بهرایش ارزش مصرفی ندارند میفروشد تا اینکه کالای دیگری را که بهرایش ارزش مصرفی دارد خریداری کند. هدف این مبادله واضح است: احتیاجات صاحبان کالا را برآورده میکند. سرمایه دار در سرمایه گذاریهای خود هدف های کاملاً متفاوتی را دنبال میکند.

هدف او کسب منفعت است. سرمایه داری که مقدار معینی پول دارد، کوشش میکند که آن مقدار پول را افزایش دهد، یعنی منفعت بدست آورد. در روند تولید سرمایه داری مقدار پولی که او در ابتدا سرمایه گذاری کرده، رشد میکند.

سرمایه يك شیئی نیست بلکه يك رابطه معین اجتماعی میباشد. سرمایه يك رابطه اجتماعی است بین طبقه صاحب وسائل تولید و طبقه محروم از آن که نتیجتاً طبقه اخیر مجبور است که به بهره کشی تن در دهد. اشیاء - ساختمانها، ماشین آلات، مواد خام، مصنوعات -

بخودی خود سرمایه نیستند . اما يك نظام معین اجتماعی ، این اشیاء را به وسائل بهره کشی یعنی سرمایه بدل میکند .

وسائل تولید ، فی نفسه سرمایه نیستند . آنها تنها تحت نظام مناسبات اجتماعی خاصی — یعنی وقتی که در جامعه دو طبقه متضاد یعنی طبقه صاحبان خصوصی وسائل تولید و طبقه کارگران بی چیز و مزدور یا پرولتاریا ظهور میکنند — به سرمایه ، یعنی به وسیله ای برای بیرون کشیدن کار پرداخت نشده کارگران تبدیل میشود . این مناسبات اجتماعی ابدی نیستند ؛ برعکس در مرحله معینی از تکامل اجتماعی ظهور کرده و در مرحله بعدی ملغی میشوند .

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر در روسیه و پیروزی بعدی انقلابات سوسیالیستی در تعدادی از کشورهای دیگر ، عملاً ثابت کرد زمانیکه قدرت بورژوازی سرنگون میشود و مالکیت خصوصی وسایل تولید از بین میرود ، وسایل تولید دیگر وسیله بهره کشی نخواهند بود .

نیروی کار بعنوان يك کالا تحت حکومت مالکیت خصوصی سرمایه داری ، تنها چیزی که قسمت عمده مردم در تملك خود دارند ، قابلیست کار کردن یعنی نیروی کار آنهاست .

بشر در هر نظام اجتماعی ، دارای نیروی کار است . لکن تنها در نظام سرمایه داری است که نیروی کار به کالا تبدیل میشود ، یعنی به محلی برای خرید و فروش . زمانیکه سرمایه دار کارگران را استخدام میکند ، او کالای معینی را ، یعنی تنها کالائی را که کارگران در تملك دارند و میتوانند بفروشند ، خریداری میکند . این کالا نیروی کار است . سرمایه داری عالیترین مرحله رشد تولید کالایی است که در آن نیروی کار نیز تبدیل به کالا میشود . نیروی کار تنها تحت شرائط اجتماعی معینی تبدیل به کالا میشود . در نظام برده داری نیروی کار نمیتواند يك کالا باشد . در آن نظام خود برده يك کالا است و نه نیروی کارش . برده آزاد نیست ، او در تملك برده دار است . از آنجا که او صاحب خودش نیست نمیتواند نیروی کار خود را بفروشد . همین مسئله در مورد دهقانسیک برای يك فتووال کار میکند صادق است . او نیز آزاد نیست ، زیرا او هم در تملك مالك است (نه در تملك کامل) . باین دلیل او نیز نمیتواند نیروی کار خود را بفروشد .

يك دهقان یا صنعتگر مستقل که دارای وسائل تولید خود میباشد ، نیروی کار خود را نمیفروشد ، بلکه از آن در زمین یا کارگاه خودش استفاده میکند .

وقتی که دهقان از زمینش رانده میشود ، یا زمانیکه صنعتگر خانه خراب میشود و از ابزار و ماده خام محروم میماند ، اوضاع تغییر میکنند . تنها چیزی که باقی میماند اینست که نیروی کار خود را بفروشند تا بتوانند ادامه حیات دهند .

پس از الغای سرمایه داری ، نیروی کار دیگر يك کالان نیست . در جامعه سوسیالیستی ، وسائل تولید در مالکیت سوسیالیستی هستند . در اینجا کارگران نیروی کار خود را نمیفروشند بلکه

از آن در موسساتیکه در مالکیت عمومی هستند استفاده میکنند .

اشکال مخصوص کالای "نیروی کار"

وقتی کارگری در يك موسسه سرمایه داری کار میکند او نیروی کارش را برای همیشه نمیفروشد ،

بلکه برای مدت مشخصی — يك روز ، يك هفته یا يك ماه — میفروشد . در عوض او مزدی روزانه هفتگی یا ماهانه دریافت میکند .

مانند هر کالای دیگری ، نیروی کار نیز ارزش معینی دارد . ما قبلاً آموخته ایم که ارزش يك کالا بوسیله مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید آن تعیین میشود . پس ارزش کالائی که کارگر میفروشد — یعنی نیروی کار — چیست؟

بشر فقط در صورتی میتواند کار کند که بزندگی اش ادامه دهد ، یعنی خوراک بخورد ، لباس بپوشد ، مسکن در اختیارش باشد ، یعنی احتیاجات ضروری اش برآورده شوند . برای نگهداری نیروی کار در شرائطی که قادر به عمل باشد لازم است که احتیاجات حیاتی کارگر برآورده شوند .

اما تمام اشیائی که در خدمت برآوردن احتیاجات بشر هستند — نان ، گوشت ، لباس ، مسکن و غیره — در نظام سرمایه داری ، کالا میباشند . برای تولید آنها مقدار معینی کار صرف شده است ، مقداری که ارزش این کالا هارا تعیین میکند .

باین ترتیب ، ارزش کالای "نیروی کار" برابر است با ارزش کالاهائی که کارگر احتیاج دارد تا بکمال آنها به بقای خود ادامه داده و قابلیت کار کردن خود را تجدید تولید کند . بعبارت دیگر ارزش نیروی کار عبارتست از ارزش وسائل معیشت که برای ادامه زندگی صاحب نیروی کار مورد احتیاج میباشند .

سرمایه محتاج به يك جریان عرضه دائمی نیروی کار است . باین دلیل باید به کارگر فرصتی داده شود که نه تنها خود بلکه خانواده اش را نیز نگهداری کند . سرمایه داران نه تنها به کارگران غیر ماهر بلکه به کارگران ماهری که بتوانند ماشین آلات پیچیده را بکار بیاندازند نیز احتیاج دارند . بنا براین ارزش نیروی کار شامل بعضی مخارجی میشود که برای تربیت نسل افزایش یابند و کارگران مصرف میشود .

مسائل در مورد کالای نیروی کار اینچنین میباشند . نیروی کار که يك کالا شده است ، دارای يك ارزش مصرف نیز میباشند . چه چیزی نیروی کار را برای سرمایه داری که آنرا میخرد ارزش مصرف میکند؟ نیروی کار يك ارزش مصرف است زیرا او کارگران را به کار وامیدارد ، و باین دلیل که کار کارگران ارزشی تولید میکند که بیشتر از ارزش کالائی نیروی کار است . این جنبه کالائی نیروی کار ، کلید فهم مکانیسم استثمار سرمایه داری میباشد .

۲- تولید ارزش اضافی

کار اضافی کارگران، منبع

ثروت سرمایه داران

وقتی که سرمایه دار به کاسبی میپردازد او یا يك كاخانه میخرد یا میسازد، یعنی برای زمین و ساختمان كارخانه

پول میپردازد، تمام وسائل تولید مورد احتیاج را، از ماشین آلات و ابزار، مواد خام، و غیره گرفته تا سوخت، تهیه میکند. اما همه این چیزها تا زمانی که کارزنده بشری بر آنها انجام نگیرد مرده و بی حاصل باقی میمانند.

سپس سرمایه دار کارگرانی را اجیر میکند، که آنها ماشینها را بحرکت درآورده و مواد خام را به اجناس تمام شده، به کالا، تبدیل میکنند. صاحب كارخانه این کالاها را فروخته و با پول بدست آمده، مواد خام و دیگر مواد را خریده، پول کارگران را میپردازد و...

ارزش کالائی که تازه تولید شده چیست؟

اول و مهمتر از همه، این ارزش، ارزش کالاهائی را در بر میگیرد که برای تولید آن مصرف شده اند: مواد خام عمل آورده شده اند، مواد سوختی، سوخته اند و ماشین آلات مستهلك شده اند. فرض کنیم ارزش این کالاها برابر ۲۰,۰۰۰ ساعت کار یا به پول برابر ۴۰,۰۰۰ دلار است. ارزش کالای جدیداً تولید شده، همچنین ارزشی را که بوسیله کار کارگران در كارخانه مربوطه بوجود آمده است در بر میگیرد. فرض کنیم در این كارخانه، ۲۰۰ نفر برای ۱۰۰ روز و روزانه ۸ ساعت کار کردند. در این مدت آنان برابر ۱۶۰,۰۰۰ ساعت کار یا ۳۲۰,۰۰۰ دلار ارزش جدید تولید کرده اند.

بنا بر این ارزش کامل کالای جدید برابر ۳۶۰,۰۰۰ ساعت کار، یا به پول برابر ۷۲۰,۰۰۰ دلار میشود.

باین ترتیب ارزش کالا اولاً شامل ارزش مواد مصرف شده، و ارزش ماشین آلات مستهلك شده میباشد و ثانياً ارزش ایجاد شده کاری که کارگران در تولید آن کالا مصرف کرده اند را در بر میگیرد. حال ببینیم کالا برای سرمایه دار چقدر تمام شده است. صاحب صنعت مبلغ ۴۰,۰۰۰ دلار یعنی مبلغی معادل ۲۰,۰۰۰ ساعت کار برای ماشینها و مواد خاصی که برای تولید لازم بوده پرداخته است. علاوه بر این ۲۰,۰۰۰ ساعت، ارزش کالای جدید ۱۶۰,۰۰۰ ساعتی را که کارگران اجیر در كارخانه سرمایه دار مصرف کرده اند در بر میگیرد. کار کارگران ارزشی برابر ۳۲۰,۰۰۰ دلار تولید کرد.

آیا سرمایه دار مبلغی برابر این ارزش به کارگران پرداخت یا نه؟ جواب این سؤال، معمای استثمار سرمایه داری را حل میکند.

سرمایه داری يك سطح نسبتاً بالای بارآوری کارگر را پیش فرض میکند. در این سطح، کار روزانه کارگر محصول بمقدار قابل توجه بیشتری از آنچه که برای معاشش مورد نیاز است تولید میکند. به این دلیل است که ارزش تولید شده بوسیله کار کارگر و ارزش نیروی کار او، مقادیر

متفاوتی هستند . اولی خیلی بیشتر از دومی است .

تفاوت بین این دو مقدار ، شرطی اساسی برای استثمار کار بوسیله سرمایه است . زیرا که تفاوت بین ارزش نیروی کار و ارزش آنچه که بوسیله کار کارگران تولید شده تماما توسط سرمایه دار غصب میگردد .

سرمایه دار فقط ارزش نیروی کار کارگران را به آنها میدهد . فرض کنیم که بهای وسائل معیشتی که کارگر برای برآوردن مایحتاج اساسی خود لازم دارد روزانه ۸ دلار میباشد . در این مورد سود اگر به ۲۰۰ کارگر مبلغ ۱۶۰,۰۰۰ دلار را برای ۱۰۰ روز کار میدهد . سرمایه دار مبلغ ۷۲۰,۰۰۰ دلار برای کالائیکه در ظرف ۱۰۰ روز در کارخانه اش تولید شده دریافت میکند . مخارج او برای تولید آن عبارتست از ۴۰۰,۰۰۰ دلار باضافه ۱۶۰,۰۰۰ دلار یعنی جمعا ۵۶۰,۰۰۰ دلار . تفاوت ۱۶۰,۰۰۰ دلار ، افزایش به سرمایه اوست . در مثال ما هر کارگر روزی ۸ ساعت کار میکند و معادل ۱۶ دلار ارزش جدید تولید میکند . سرمایه دار ۸ دلار برای روزی ۸ ساعت کار ، به کارگر پرداخت ، یعنی او تنها ارزش نیروی کارش را باو پرداخت و یا عبارت دیگر ارزشی که در ظرف چهار ساعت کار تولید شده بود . باین ترتیب کارگر چهار ساعت را برای جبران ارزش نیروی کار خود و چهار ساعت دیگر را مفت و مجانی به نفع سرمایه دار کار کرد .

این نشان دهنده اینست که کاری را که کارگر در کارخانه سرمایه دار صرف میکند ، میتوان به دو بخش تقسیم کرد . در یک بخش از هر روز کار ، او ارزشی را تولید میکند که برابر ارزش نیروی کار خودش میباشد . این کار ضروری است . در بخش دیگر روز کار ، او ارزشی را تولید میکند که سرمایه دار ، بدون باز پرداختی به کارگر ، آنرا غصب مینماید . این کار اضافی است .

این امر نشان میدهد که کار اضافی کارگر ، منبع ثروت سرمایه دار است ، در حقیقت منبع همه درآمدهای کسب شده در جامعه بورژوازی است : سود صاحبان صنایع و تجار ، سود سهامداران ، ربح نزولخواران ، بانکداران ، بهره مالکانه زمینداران ، و انواع دیگر .

ارزش اضافی ارزشی که توسط کار اضافی کارگر ایجاد میشود ارزش اضافی است .

ارزش اضافی مخلوق کار پرداخت نشده کارگران است .

غصب ارزش اضافی ایجاد شده با کار کارگران مزدور توسط سرمایه دار - اینچنین است اساس استثمار سرمایه داری . تولید ارزش اضافی و غصب آن بوسیله سرمایه دار نیروی محرک شیوه تولید سرمایه داری است .

کار اضافی حتی قبل از سرمایه داری وجود داشت . تمام استثمار انسان از انسان عبارتست از غصب کار اضافی طبقات استثمار شده ، بوسیله طبقات استثمارگر .

معذلك تحت نظام برده داری ، و سرواژه آنگاه که اقتصاد طبیعی حاکم بود ، غصب کار

اضافی محدود بود. برده دار و لرد فئودال، آن قدر کار که برای برآوردن احتیاجات و هوی و هوسشان میخواستند از بردگان و سرفه‌ای تحت استثمارشان بیرون میکشیدند. از طرف دیگر، سرمایه دار، محصول اضافه کار کارگران را به پول نقد تبدیل میکرد. این پول میتواند دوباره بعنوان سرمایه اضافی برای تولید ارزش اضافی بیشتر بکار رود. بنابراین در نظام سرمایه داری، حرص و آرز برای ارزش اضافی هیچ حدی نمیشناسد. سرمایه داران از بکار بردن هیچ وسیله‌ای برای تشدید استثمار بردگان مزدورشان دریغ ندارند. همچنانکه مارکس گفت: سرمایه حرص و آرز و واقعیات گریز آسا برای کار اضافی نمایش میدهد. در کتاب خود کاپیتال، مارکس از یک کارمند اتحادیه کارگران انگلیسی در اواسط قرن گذشته نقل قولی میآورد که بخوبی حرص ارضاء نشدنی برای منفعت را که در سرشت سرمایه نهفته است مشخص میسازد. او نوشت:

"گفته میشود که سرمایه ... از اغتشاش و نزاع احتراز میکند و بسیار سربزیر است. این حرف بسیار درستی است، ولی مسئله را بسیار ناکامل عرضه میکند. سرمایه از هیچ منفعتی نمیگذرد، یا اقلاً از منفعت بسیار کوچکی حاضر به گذشت است، همانطور که قبلها میگفتند که طبیعت از فضای خالی گریزان است. جائیکه منفعت کافی وجود داشته باشد، سرمایه بسیار جسور است. یک منفعت ۱۰٪ بکار افتادن آنرا در هر نقطه‌ای تضمین میکند، ۲۰٪ منفعت مسلماً ایجاد اشتیاق میکند، ۵۰٪ منفعت به آن گستاخی فراوان میدهد، ۱۰۰٪ منفعت آماده اش میکند که همه قوانین انسانی را زیر پا بگذارد، و ۳۰۰٪ منفعت او را از هیچ جنایتی روگردان نخواهد کرد، حتی اگر به قیمت دار زدن صاحبش تمام شود. (کارل مارکس - سرمایه، جلد ۱ - مسکو ۱۹۶۵ - ص ۷۶۰).

عناصر مختلف سرمایه، نقشهای مختلفی را در تولید ارزش اضافی بازی میکنند. سود اگر بخشی از سرمایه اش را به وسائل تولید یعنی به: ساختمانهای کارخانه، ماشین آلات و کارخانجات، مواد خام و سوخت تبدیل میکند. ارزش محصول تمام شده ارزش تمام این ارقامی که در تولید کالا بکار رفته اند را بدون هیچ تغییر در کمیتشان در بر میگیرد. از آنجا که کمیت ارزش این بخش از سرمایه تغییر نمیکند، این بخش را سرمایه ثابت نامیده اند. سرمایه ثابت با حرف C نشان داده میشود.	<u>سرمایه ثابت و</u> <u>سرمایه متغیر</u>
---	---

سود اگر، بخش دیگر سرمایه اش را برای اجیر کردن کارگران، یعنی برای خرید نیروی کار مصرف میکند. کارگران با کار خویش ارزش جدیدی را ایجاد میکنند. همانطور که قبلاً نشان دادیم این ارزش بیشتر از ارزش نیروی کار است. یعنی در روند تولید سرمایه داری مقدار ارزش آن بخش از سرمایه که برای اجیر کردن کارگران بکار رفته تغییر میکند (رشد میکند)؛ باین دلیل است که آن بخش از سرمایه که برای خرید نیروی کار صرف میشود، سرمایه متغیر

نامیده میشود . سرمایه متغیر را با حرف γ نشان میدهند .

مشخصات شیوه تولید سرمایه داری

روند کار در نظام سرمایه داری ، از دو جنبه مهم قابل توجه است . اول کارگر تحت فرماندهی سرمایه دار کار میکند ، سرمایه دار تصمیم میگیرد که چه چیزی ، به چه ترتیبی و با چه شیوه ای باید تولید شود . دوم اینکه سرمایه دار نه تنها صاحب کار کارگر بلکه همچنین صاحب محصول کار اوست . این کار کارگر را در نظام سرمایه داری به کار اجباری ، و به یک بار بیزار کننده تبدیل میکند .

کاری که کارگر در موسسه سرمایه داری ، برای تولید کالا مصرف میکند ، دارای سرشت دوگانه ایست . از یک طرف ارزشهای مصرفی معینی را تولید میکند و از طرف دیگر ارزشی را که در برگیرنده ارزش اضافی است تولید مینماید .

سرمایه دار به ارزش مصرف کالاهائیکه در موسسه اش تولید میشوند وابستگی ندارد . او تنها به ارزش آنها علاقه دارد زیرا ارزش است که شامل ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کار پرداخت نشده کارگران میباشد . سرمایه دار ، تنها بدست آوردن ارزش اضافی یعنی منفعت را هدف قرار میدهد ، نه برآوردن خواسته های اجتماعی را .

ارزش کالائی که در یک موسسه سرمایه داری تولید شده شامل دو بخش است . اول مقدار معینی مواد خام ، مواد سوختی ، و غیره در تولید آن کالا بکار رفته است . ارزش این مواد و استهلاك ماشین آلات در ارزش محصول تمام شده حساب میشوند . ثانیا علاوه بر همه اینها مقدار معینی کار صرف ساختن کالا شده است . ارزش ایجاد شده بوسیله کار هم در ارزش محصول تمام شده حساب میشود .

باین ترتیب کار کارگر در یک موسسه سرمایه داری دارای ارزش دوگانه ایست . اول ، ارزش وسائل تولید مصرف شده یعنی ارزش سرمایه ثابت را به محصول انتقال میدهد . دوم ارزش تازه ای ایجاد میکند که جبران ارزش سرمایه متغیر را کرده و علاوه بر آن شامل مقدار معینی اضافی — ارزش اضافی — میباشد .

کار ، اولین وظیفه خود را بصورت کار مشخص انجام میدهد . باین ترتیب مثلا ارزش گسبان ، چرخهای ریستندگی و غیره ، به محصول تمام شده — یعنی نخ — فقط بوسیله کار ریستنده انتقال مییابد و نه کار خیاط یا آهنگر . کار نقش دوم خود را بصورت کار مجرد که ارزش ایجاد میکند ، انجام میدهد .

بین دو جنبه روند کار در نظام سرمایه داری تفاوتی ملموس وجود دارد . فرض کنیم که بارآوری کار ریستنده ... ۱ درصد رشد کرده است و نتیجتا در ده ساعتی که روزانه کار میکند ده برابر گذشته ارزش به محصول منتقل مینماید . معذک مجموع ارزش جدیدی که تولید میکند ، همانند گذشته ، معادل ده ساعت کار است .

باینترتیب، وقتی که ما شیوه تولید سرمایه داری را از نظر اختلاف بین سرمایه ثابت و متغیر در نظر میگیریم و بخاطر میآوریم که دومی کمک میکند تا اساس بهره کشی سرمایه داری عریان و نمایان شود، تفاوت بین کار مشخص و کار مجرد هم ظاهر میشود.

هدف تولید سرمایه داری، ایجاد ارزش اضافی است. ایجاد ارزش مصرف تنها وسیله ای است برای رسیدن بآن هدف، زیرا بیک معنی ارزش مصرف حامل ارزش است و باین دلیل که دومی بدون اولی نمیتواند وجود داشته باشد. در قسمتهای بعدی این کتاب نشان داده خواهد شد که تکامل سرمایه داری اجباراً تضادی بین هدف - تولید ارزش اضافی - و وسیله رسیدن بآن هدف - تولید ارزش های مصرف - ایجاد خواهد کرد.

آهنگ استثمار استثمار سرمایه داری چه شدتی دارد؟ بر حسب تناسب تقسیم هر روز کار بین زمان کار اضافی و زمان کار لازم، میتوان تصویری در این مورد بدست آورد. هنگامیکه زمان کار اضافی رشد مییابد، و زمان کار لازم کم میشود، آهنگ بهره کشی کار بوسیله سرمایه افزایش خواهد یافت.

کار اضافی (پرداخت نشده) در ارزش اضافی مجسم میشود، در حالیکه کار لازم (پرداخت شده) به سرمایه متغیر منطبق است. نسبت ارزش اضافی به سرمایه متغیر، آهنگ ارزش اضافی نامیده میشود. این آهنگ، نمایاننده آهنگ بهره کشی سرمایه دار از کارگر است. در مثال ما آهنگ ارزش اضافی عبارتست از:

$$\frac{۱۶۰۰۰۰ \text{ دلار ارزش اضافی}}{۱۶۰۰۰۰ \text{ دلار سرمایه متغیر}} = ۱۰۰ \text{ درصد}$$

ارزش اضافی بوسیله حرف m نمایش داده میشود. بنا بر این آهنگ ارزش اضافی را با $\frac{m}{v}$ نشان میدهند.

در صنایع سرمایه داری روسیه تزاری در ۱۹۰۸، ۲۲۵۴۰۰۰ کارگر مزدی براهبر $۵۵۵,۷۰۰,۰۰۰$ روبل یعنی مزد متوسط سالیانه ای برابر با ۲۴۶ روبل دریافت کردند. در همین زمان منفعت سرمایه داران بالغ بر $۵۶۸۷۰۰,۰۰۰$ روبل بود، یعنی هر کارگری، منفعتی برابر ۲۵۲ روبل در سال به سرمایه دار داده بود.

لنین یادآوری کرد که این محاسبه نشان میدهد که کارگر بخش کوچکتر از هر روز کار را برای خود، و بخش بزرگتر آن را برای نفع سرمایه دار کار میگرد. آهنگ استثمار بیش از صد درصد بود.

با تکامل سرمایه داری، آهنگ ارزش اضافی رشد میکند. امروز این آهنگ در کشورهای سرمایه داری ۲۰۰ ، ۳۰۰ درصد و یا حتی بیشتر است.

دو طریق افزایش آهنگ بهره کشی

سرمایه داران که در پی منافع بالا تر هستند، کوشش میکنند که به هر طریق ممکن، سهم کار اضافی ای را که از کارگران کسب میکنند بالا ببرند. آنان از دو طریق به هدف خویش

نایل می‌آیند :

اول ، آنها زمان کار روزانه را زیاد تر میکنند . طولانی کردن روز کار ، مقدار کار اضافی را که از هر کارگر بدست می‌آورند زیاد میکند . اگر سرمایه دار میتواندست ، کارگران را مجبور میکند که روزانه ۲۴ ساعت کار کنند . معذرت این غیر ممکن است : کارگر به وقت استراحت ، خواب و خوراک احتیاج دارد و گرنه قادر نخواهد بود که کار کند . علاوه بر این ، کارگران بطور روز افزون در مقابل حرکت سرمایه داران برای طولانی کردن روز کار ، مقاومت میکنند . باین دلیل سرمایه داران به شیوه دوم برای اضافه کردن منافعشان متوسل میشوند . آنها ماشین آلات جدید ، اختراعات ، و تکنیک های بالاتری را بکار میبرند . تکنیک بالا تر برای تولید وسایل معیشت کارگران ، نسبت به قبل به کار بسیار کمتری نیاز دارد . باین ترتیب با رشد تکنولوژی ، ارزش وسایل معیشت کارگران کاهش مییابد .

این بدین معنی است که کارگر در زمانی کمتر از گذشته ، پولی را که بخاطر نیروی کارش باو پرداخته اند ، جبران میکند . بنابر این سرمایه دار مقدار بیشتری از کار پرداخت نشده کارگر را به تملک در می‌آورد حتی بدون اینکه روز کار را طولانی تر کرده باشد . یعنی آهنگ استثمار کارگران بالا میرود .

سرمایه داران که کوشش میکنند تا سود بیشتری بدست آورند ، شدت کار کارگران را بطرق مختلف زیاد میکنند . این بدین معنی است که کارگر مجبور است بیشتر از قبل در هر روز یا هر ساعت ، انرژی مصرف کند ، یعنی او مجبور است با شدت بیشتری کار کند . برای مثال اگر کارگر قبلا روزی ۱۰۰ رقم جنس تولید میکرد اکنون او مجبور است که ۱۵۰ ، ۱۸۰ ، ۲۰۰ رقم جنس را با همان ماشین آلات و با همان مزد سابق تولید نماید .

به این ترتیب ، سرمایه داران ارزش اضافی و نتیجتا سود خود را افزایش میدهند . شدت کار در کارخانه های سرمایه داری به ازای تعداد حوادث و جراحات صنعتی ، به شیوع وسیعتر بیماریهای مربوط به کار در بین کارگران ، به از دست دادن قبل از موعد قابلیت کار کردن ، و به پیری زودرس آنان منتهی میشود .

سرمایه داران تمام نظام تولید اجتماعی را در جستجوی

منافع از نو پرداخته اند . بجای تولید در مقیاس کوچک

که مبتنی بر کاریدی بود ، آنها صنعت در مقیاس وسیع

مبتنی بر تولید ماشینی را ایجاد کرده اند . کارخانه ها

سرمایه داری و پیشرفت

تکنولوژی

از همه جا سر در آورده ، تولید کنندگان کوچک را خانه خراب کرده ، از امر تولید بیرون رانده اند . اختراع و استفاده از ماشین آلات در بسط و توسعه شیوه تولید سرمایه داری در سراسر جهان ، وسیله تعیین کننده مفیدی بود .

در ابتدا صنعت ماشینی سرمایه داری در بریتانیا ظاهر شد و توسعه یافت . در مدت زمان کوتاهی (در آخرین ثلث قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم) تعداد بسیار زیادی ماشین در انگلستان ظاهر شد ، و چهره کشور را آنچنان تغییر داد که دیگر قابل باز شناختن

نبود. انگلستان که زمانی کشوری کشاورزی بود به يك قدرت صنعتی تبدیل شد. مراکز وسیع صنعتی در سرتاسر کشور به منصه وجود رسیدند. يك پرولتاریای صنعتی کثیرالعدد تکامل یافت. بزودی صنعت ماشینی در مقیاس وسیع از کشوری به کشور دیگر گسترش یافت.

آیا سرمایه داران همیشه کوشش میکنند که ماشین آلات جدید را در کارخانه های خود به کار اندازند؟ نه، آنها این کار را نمیکند، مگر اینکه این عمل سودشان را افزایش دهد. يك ماشین فقط زمانی برای سرمایه دار سودآور است که مخارج مربوط به استفاده از آن، کمتر از مزد کارگرانی باشد که ماشین جای آنها را میگیرد. این بدین معنی است که هرچه مردها پائین تر باشند، سرمایه داران کمتر به استفاده از ماشین آلات متعایل خواهند بود.

در نظام سرمایه داری، عالیتترین تکنولوژی روز در بعضی از رشته ها، دوش به دوش تکنولوژی عقب مانده در رشته های دیگر، وجود دارند. این غالبا برای سرمایه داران منفعت دارد که کارگران بعضی از شغلها را در خانه هایشان انجام دهند. زنان و کودکان تمام طول روز را در خانه کار میکنند. مزد آنها آنقدر ناچیز است که برای سرمایه دار صرف دارد برای کاریکه آنها در خانه شان میکنند پول بپرد از آن تا اینکه ماشین آلات جدیدی را در کارخانه نصب کند.

در روسیه قبل از انقلاب، تعداد زیادی از کارگران برای کشیدن قایقها استخدام میشدند این افراد در صفوف طولانی در طول رودخانه راه میرفتند و قایقهای را که پراز بار سنگین بودند با خود حمل میکردند. اجرت این کار بالنهايت طاقت فرسا، بسیار ناچیز بود. ولی هیچ شغل دیگری برای این دهقانان خانه خراب وجود نداشت.

ممکن است تصور شود که در عصر ماشین، اینچنین اتلاف نامعقول نیروی بشری تنها در روسیه عقب افتاده قابل تصور بود. لکن اینچنین نیست. مارکس در کتابش، کاپیتال، میگوید که در اواسط قرن نوزدهم در بریتانیا مواردی بودند که زنان را استخدام میکردند تا قایقهای سنگین را در طول کانالها بکشند. این عمل برای سرمایه داران پرفرصه تر از استفاده از اسب یا ماشین برای این منظور بود.

از ماشین آلات فقط برای آن استفاده میکرد

که آن بخش از روز کار را که در آن کارگر برای خودش کار میکند کوتاهتر نماید تا اینکه بخش دیگر روز کار را که در آن کارگر برای سرمایه دار ارزش اضافی ایجاد میکند

استفاده کاپیتالیستی از

ماشین آلات، و طبقه کارگر

طولانی تر کند.

در مرحله ای ابتدائی از تکامل سرمایه داری، کارگران با بکار انداختن ماشین آلات، بشدت مخالف بودند. ماشین، توده کارگرانی را که به کارهای یدی اشتغال داشتند از نان روزانه شان محروم کرده و آنها را به گرسنگی و مرگ محکوم مینمود.

در ابتدا اعتراض خود بخودی کارگران شکل تعایل به خورد کردن ماشینها و از بین بردن

اثر آنها از روی کره زمین را بخود گرفت. در ابتدای قرن نوزدهم، جنبش وسیعی از "مهندسان ماشین آلات" در انگلستان — که ماشینها اول از همه در آنجا به کار رفته بودند — ظاهر شد. بعداً جنبشهای مشابهی در کشورهای دیگری که در آنها هم تکامل صنعت ماشینی سرمایه داری، خانه خرابی و فقر را برای توده های کارگران به ارمغان آورده بود ظاهر گشت. لکن اعتراض ساده لوحانه مردم بدبخت و مایوس نمیتوانست جلوی حرکت پیروزمندانه صنعت ماشینی را بگیرد. وقتی که کارگران به عوض اعتراضات خود بخودی پراکنده به یک مبارزه آگاه برای منافع حیاتی شان اقدام میکنند، کاملاً آگاه هستند که ماشین آلات به خودی خود دشمن آنان نیستند، بلکه دشمن آنها نظام سرمایه داری است که این ماشینها تحت آن بکار گرفته شده اند. نتایج مسموم کننده ماشین برای طبقه کارگر، بوسیله خود ماشین بوجود نمیآیند، بلکه توسط استفاده سرمایه داری از آنها پیش میآیند.

در جامعه سوسیالیستی، ماشین مددکار وفادار بشر است و بعنوان وسیله ای برای سبک کردن کارش عمل میکند. در نظام سوسیالیستی، استفاده از ماشین آلات ثروت کشور را چند برابر کرده و سطح مادی و فرهنگی طبقه کارگر را بالا میبرد. از طرف دیگر، سرمایه داری ماشین را به رقیب مخوفی برای کارگر تبدیل میسازد که وی را از نان روزانه اش محروم مینماید.

ماشین برای سبک کردن کار بوجود آمده است. معذک در نظام سرمایه داری، ماشین شدت کار را بحد نهایت افزایش میدهد. این امر تاثیر مصیبت باری بر روی کارگر دارد، جسم او را تحلیل برده توانائی وی برای کار را تقلیل میدهد، و او را بطور زود رس عاجز مینماید.

ماشین بخودی خود، کمکی است به بشر در مبارزه اش برای فائق آمدن به نیروهای طبیعت معذک در نظام سرمایه داری، ماشین اسلحه مخوفی است که استثمارگران در مبارزه شان علیه استثمارشدگان مورد استفاده قرار میدهند.

با کمک ماشین، سرمایه داران شرایط کار را بدتر کرده سعی میکنند تا مقاومت کارگران علیه بهره کشی روزافزون را درهم شکنند.

با بالا بردن بارآوری کارگران، ماشین ثروت اجتماعی را چند برابر میکند. اما در نظام سرمایه داری، تمام ثمره بارآوری افزایش یابنده بوسیله سرمایه داران، که تنها ماشین را برای فقیر کردن کارگر بکار میبرند، درو میشود.

بدین ترتیب استفاده ماشین آلات در سرمایه داری تضادهای عمیقی را در بر میگیرد. تا وقتی که نظام سرمایه داری وجود دارد، این تضادها قابل حل نیستند.

مدافعین نظام بورژوازی نمیتوانند تصور کنند که از طریق جز سرمایه — داری بتوان از ماشین آلات استفاده کرد. آنها هرکسی را که تضاد های نهفته در طبقه سرمایه داری استفاده از ماشین آلات را نشان میدهد، دشمن پیشرفت اجتماعی مینامند.

آیا این گناه
چاقو است؟

برای رو کردن دست این عروسکهای بورژوازی، مارکس نشان داد که نظرات آنها مثل عقاید چاقوکشی است که در داستان "الیور توئیست" نوشته دیکنز، با این جملات خطاب به دادگاه گفت:

"آقایان قضات، بدون تردید گلوی این مسافر تاجر بریده شده است. اما این گناه من نیست، گناه از چاقو است. آیا ما باید برای اینچنین ناراحتی موقتی، استفاده از چاقورا ممنوع کنیم؟ فقط در نظر بیاورید! بدون چاقو کشاورزی و تجارت، کجا میبودند؟ آیا چاقو در جراحی سودمند نیست، همانطور که در تشریح بدن هم متداول است آیا علاوه بر آن کمک موثری بر سر میز غذا در مجالس میهمانی نیست؟ اگر شما چاقورا ممنوع کنید — ما را به عمق بربریت پرتاب خواهید کرد."

و قتی که سرمایه داران و اطرافیان شان در مورد مصائب منتجه از صنعت ماشینی سرمایه دار میشنوند، مثل همین چاقوکش مجادله میکنند. "آیا شما از ما انتظار دارید که به خاطر این گونه ناراحتی موقت ماشین را کنار بگذاریم؟"

معذ لك کارگرانی که آگاهی طبقاتی دارند و برای منافع و حقوق خود میجنگند، نه تنها مخالف پیشرفت تکنولوژی نیستند بلکه کاملاً طرفدار آنند. آنان میدانند که مبارزه نباید متوجه ماشین باشد — اینچنین مبارزه ای نه تنها بی هدف خواهد بود بلکه ارتجاعی هم میباشد، چرخ تاریخ را نمیتوان از تولید ماشینی به کاریدی عقب گرداند. مبارزه بایست بر علیه استثمار سرمایه داری صورت گیرد، که تمام ثمره پیشرفت تکنولوژی را به طبقات غیر زحمتکش میدهد، و باین ترتیب تولید کنندگان تمام ثروت اجتماعی — توده های کارگری — را به یک زندگی رقت بار محکوم میکند.

در نظام سرمایه داری، مزد استثمار را پنهان میکنند

همانطور که در بالا دیدیم، کار کارگر مزدور در موسسه سرمایه داری شامل دو بخش کار پرداخت شده و کار پرداخت نشده میشود. زمانیکه سرمایه دار، مزد کارگر را میپردازد، کارگر متوجه نمیشود که این مزد فقط جبران بخشی از کار او را میکند، و بخش دیگر را سرمایه دار بطور مجانی به تملك خود درآورد است. پرداخت مزد ها همیشه بشکلی انجام میگردد که این شبهه را بوجود میآورد که بهای تمام کار کارگر پرداخت شده است.

در واقع سرمایه دار برای تمام ارزشی که کارگر تولید میکند، مزد نمیپردازد. بلکه فقط بخشی از آنرا پرداخت میکند. آیا کارگر قادر است دریابد که ارزشی که او هر روز برای اربابش تولید میکند، چقدر است؟ مدت کار کارخانه به دو قسمت تقسیم نشده است تا نشان بدهد که کارگر مدتی را برای جبران مزدش کار میکند و بقیه مدت را صرفاً برای ارباب کار میکند.

خریداریك کالا، تنها بعد از آنکه قیمت کالا را پرداخته باشد میتواند از آن استفاده

کند . معذلک سرمایه دار که این کالا - نیروی کار - را میخرد تنها بعد از استفاده از کار است که به کارگر مزد پرداخت میکند .

مزد از دو طریق محاسبه میشود . در بعضی موارد مزد بر طبق طول زمان کار مثلا ساعات یا هفته ها محاسبه میشوند ، و این نوع پرداخت را گاه مزد مینامند . در موارد دیگر مزد را بر طبق کمیت محصولاتی که ساخته شده میپردازند . این نوع پرداخت را کار مزد یا قطعه کاری مینامند . اما در هر دو مورد این تصور غلط بوجود میآید که کارگر ، نه نیروی کار ، بلکه کارش را میفروشد ، که کارگر معادل همه نیروی کاری که صرف کرده مزد میگیرد .

مزد در نظام سرمایه داری ، تقسیم زمان کار به زمان کار لازم و زمان کار اضافی را پنهان میکند . شکل پرداخت مزد ها این امر را که سرمایه دار فقط معادل بخشی از کار کارگر را بازمیپردازد و کار اضافی کارگر را بدون هیچ پرداختی به تملک خویش در میآورد بر ملا نمیسازد . استثمار سرمایه داری استتار شده است .

به این ترتیب مزد ، استثمار کارگر بوسیله سرمایه دار را پنهان میکند و صورت ظاهری به وجود میآورد که گوئی کار او کاملا بازپرداخت شده است . این مسئله نقش مهمی را در زندگی جامعه سرمایه داری ایفا میکند . تا زمانی که کارگران بتوانند خود را از نفوذ ایدئولوژی بورژوازی ، یعنی از مطبوعات ، کلیسا ، علوم و غیره که همه شان در خدمت تحکیم کردن این رویا در ذهن کارگران قرار دارند ، آزاد کنند ، این تصورات غلط همچنان ذهن کارگران را در تسلط خود دارند .

سرمایه داران سعی میکنند که مزدها را بیک حد اقل تقلیل دهند . این يك دانسته عمومی است که قیمت های کالا ها نوسان میکنند ، زمانی بالتر و زمانی پائین تر از ارزش شان قرار دارند . اما متمایز از قیمت بقیه کالاها ، مزد ، یعنی قیمت نیروی

مزد و موقعیت اقتصادی پرولتاریا

کار ، بطرف پائین تر از ارزشش تمایل دارد .

سرمایه داران شیوه های گوناگونی را برای غارت کارگر برای کم کردن درآمد واقعی او ابداع کرده اند ، اما همه آنها به يك نتیجه واحد منتهی میشوند : کارگر مجبور به صرفه جوئی بیشتر در مورد غذا ، لباس و مکان میشود .

در کشورهای سرمایه داری کارگران بیش از هر چیز از هزینه افزایش یابنده زندگی در عذاب میباشند . مجموع مقدار پولی را که کارگر از فروش نیروی کارش میگیرد - مزد اسمی - يك امر است ، و مقدار و کیفیت خوراکیها ، پوشاک ، وسائل خانه و غیره که او میتواند با این پول دریافتشده خریداری کند امری کاملا جداست . مقدار وسائل معیشتی که کارگر قادر است با پول خود بخرد ، مزد واقعی او را تعیین میکند . با بالا رفتن هزینه زندگی ، با افزایش مالیاتها ، مزد واقعی پائین آمده و شرائط زندگی طبقه کارگر بدتر میشود .

در کشورهای سرمایه داری گروه های فراوانی از کارگران با مزد پائین ، و حتی بخشهای

کامی از تولید که در آنها مزدها پائین است، وجود دارند. این امر قبل و بیش از هرچیز در کشاورزی صدق میکند؛ و همینطور در بعضی صنایع مثلا، صنعت نساجی، زنان از مردان مزد کمتری میگیرند. در بعضی موارد مزدی که به زنان پرداخت میشود تنها نصف مزد مردان است.

طبق آمار رسمی ایالات متحد آمریکا، ۳۵ میلیون از مردم آن کشور در فقر زندگی میکنند. دولت آمریکا، فقر را یک بلیه ملی اعلام کرده است و بطور ریاکارانه، اعلام "جنگ علیه فقر" کرده است. معذک در حقیقت تحت این شعار عوامفریبانه، تنها اقدامات درجه دومی بعمل میآیند که تاثیر محسوسی در وضعیت اسفناک میلیونها مردم نخواهند داشت.

تبعیض نژادی

در کشورهای مستعمره و وابسته، کارگران اروپائی برای کار برابر، ده تا سیزده برابر کارگران بومی، مزد دریافت میکنند. بخشهای قابل ملاحظه ای از حتمتکشان، بخاطر تبعیض نژادی یا ملی، از کارهایی که مستلزم مهارت میباشند محروم مانده و اولین کسانی هستند که در موقع لزوم اخراج میشوند. جمعیت بومی کشورهای مستعمره و وابسته غالبا بعنوان کارگر معدن ذغال سنگ، باربر، برزگر، مشکلترین و کم درآمدترین شغلها را دارند. آنها از تعلیم و تربیت محروم اند. در ایالات متحد آمریکا، ۱۵ میلیون سیاهپوست آمریکائی از حقوق مدنی محروم بوده و در معرض استثمار بیرحمانه ای قرار دارند. اکثر سیاهان شغلهای کم درآمدی مانند باربری پیشخدمتی خانه، ظرف شویی، لباس شویی و غیره دارند. بسیاری موسسات و سازمانها در ایالات متحده از استخدام سیاهپوستان خودداری میکنند. وقتی که سیاهان استخدام میشوند، از آنها فقط برای کارهای جنبی که مهارت لازم ندارند استفاده میشود.

در جامعه سرمایه داری کار مزدوری، اساسا همان بردگی مزدی است؛

بردگی مزدی

یک برده رومی بوسیله زنجیر بسته شده بود، ولی بقول مارکس، یک کارگر مزدور با زنجیرهای نامرئی به صاحبش بسته است. شلاق نگهبان بطور موفقیت آمیزی با دفتر جرائم تعویض شده است. قوانین غیرقابل انعطاف نظام تولید سرمایه داری بطور موثر کارگران را به ارباب سرمایه زنجیر کرده است.

استثمار سرمایه داری توسط تصورات ناشی از شرایط خاص خود و تمایزش با اشکال قدیمی استثمار

بورووازی، ظاهر فریبنده ای را که بخاطر شکل خارجی کار مزدوری بوجود آمده

است بطور ماهرانه ای بکار میگیرد تا بردگان خود را وادار کند که بشدتی که در دوران برده داری و فئودالیزم بیسابقه بود، کار بدنی و فکری خود را صرف نمایند. سرمایه داری

بسیاری شیوه ها و سیستم های ماهرانه ای را اختراع کرده است که در عین استتار خطر مرگ

و گرسنگی کارگران، این خطر را تشدید میکند. انواع این شیوه ها را در اصطلاح "سهم

شدن کارگران در سود کارخانجات"، "شراکت اجتماعی" و همه انواع تئوریهای "کاپیتالیزم

خلق " میتوان دید .

این تئوریهای دروغین بوسیله مدافعین سرمایه داری بکار میروند تا توده های کارگر را از نظر ذهنی دربند نگاه دارند . مبلغین این سیستم عقب افتاده ادعا میکنند که سرمایه داری ، سرشت و اساسش را تغییر داده و " مکرانیزه شدن سرمایه " بوقوع پیوسته است .

این مدافعین میکوشند کارگران را قانع کنند که در نظام سرمایه داری ، قادر خواهند بود از محرومیت نجات پیدا کرده و شرائط زندگی بهتری را برای خود کسب کنند . اینان سرمایه داری را بصورت نظامی نشان میدهند که به همه " امکانات برابر " میدهد . این ادعا یک دروغ محض است .

در حقیقت ، سرمایه داری اکثر مردم ، زحمتکشان را ، به فقر و گرسنگی ، محرومیت و تحمل مصائب ، محکوم میکند .

عدم اطمینان به آینده ، عدم امنیت وجودی ، شرائط زندگی که دائما وخیم تر میشود ، این چیز است که در نظام سرمایه داری نصیب میلیونها کارگر میشود .

رشد سرمایه داری شرائط زندگی زحمتکشان را بدتر کرده و ثروت بورژوازی را چند برابر میکند . هر سال ، طبقات استثمارگر ثروتهای هرچه بزرگتری را در دست خود متمرکز میکنند ، و همزمان با آن شرائط طبقه کارگر و تمام زحمتکشان وخیم تر میگردد .

مکانیسمهای جامعه سرمایه داری آنچنان هستند که کارگران دائما پرولتاریای بی چیزی باقی میمانند ، که تنها چاره شان فروش نیروی کارشان است . از طرف دیگر ، سرمایه دار صاحب سرمایه باقی میماند - سرمایه ای که دائما بخاطر ارزش اضافی بزرگتر میشود .

موقعیت توهین آمیز کار و زحمتکشان در جامعه مبتنی بر استثمار بهمین ترتیب برخوردار مشابهی را نسبت به کار و عقاید منحرفی را در مورد آن بوجود میآورد . برده دار ، کار را اشتغالی دون شأن یک شخص آزاد و سرنوشت خوار بردگان میداند . لرد فئودال هم برتری قاطع " خون آبی " [یعنی اشرافیت] را در این میدید که آن اشرافیت را از نیاز بکار آزاد مینمود ، و بار کار را به شانه " مردم عادی " میگذاشت . سرمایه داری ، بطور ریاکارانه ای کارکردن را میستاید ، اما تنها کار کردن دیگران را ، کار کردن آنها را که منبع ثروت هستند شدن او هستند . او خود آسودگی اش را بر پایه درآمدهای کسب نشده بنا میکند .

در تمام اشکال جامعه استثماری ، کار کردن یک بدبختی ، تنبیهی در برابر گناهی که بشر مرتکب شده است ، بحساب میآید . استثمار انسان بوسیله انسان ، کار کردن را به باری سنگین ، به یک نفرین تبدیل میکند .

سرمایه داری هنوز در اکثر کشورهای دنیا حکومت

میکند . صد ها میلیون مردم تحت حاکمیت آن بسر

میبرند . سرمایه داری جدید برای توده های مردم ، رنج

و مشقت آورده آنها را به خانه خرابی و ترس از آینده ، استثمار و ظلم محکوم میکند . تا زمانیکه

کاپیتالیسم - یک لغت کشیف

سرمایه داری وجود دارد خطر جنگهای خونین همیشه موجود است . این جنگها همیشه تلفات جانی سنگین برای انسانها در بر دارند . جنگها همچنین ارزشهای عظیم مادی و فرهنگی را که بوسیله کار مردم در طول قرنهای متمادی بوجود آمده منهدم میسازند .

اخیرا يك روزنامه امریکائی جایزه بزرگی را برای کسی تعیین کرد که واژه جدیدی درست کند که بتواند جای لغت "کاپیتالیسم" را بگیرد . در توضیح این جایزه ، این روزنامه نوشت که لغت کاپیتالیسم دیگر بدر نمیخورد — توده ها از آن ناراضی شده اند و این لغت تقریباً به يك لغت کثیف تبدیل شده است .

این واقعیتی است که میلیونها مردم در کشورها ی مختلف نظام سرمایهداری را محکوم کرده اند . حتی خدمتگذاران وفادار بورژوازی مجبور به اعتراف به این امر شده اند . اما این لغت "کاپیتالیسم" ، نیست بلکه اساس اجتماعی — که بوسیله این لغت نشان داده میشود — است که خشم و نفرت مردم را بر می انگیزد .

مدافعین جدید این نظام بهره کشی ، کوشش میکنند که بجای لغت کاپیتالیسم ، انسواع عبارات مبهم را بکار ببرند . آنها سرمایه داری را "نظام موسسات آزاد" ، "نظام ابتکار خصوصی" و غیره مینامند . اما اگر چه آنها میتوانند هر تعدادی از اسامی را که بخواهند برای نظام سرمایه داری ابداع کنند ، لکن این مسئله آنها را کمک نخواهد کرد که اساس آن را رؤسفید جلوه دهند .

حرفهای عوامفریبانه در باره آزادی و برابری در سرمایه داری

بورژوازی و نوکرانش نظام سرمایه داری را بعنوان نظامی که در بر گیرنده آزادی و برابری است تمجید میکنند . معذک وقایع در هر قدم ، دروغ بودن این ادعا را ثابت میکنند .

در ظاهر و بر طبق قوانین کشورهای سرمایه داری ، کارگران "آزاد" هستند . سرمایه دار حقی خرید و فروش کارگران را ندارد . اما در حقیقت ، سرمایه دار از قدرت نامحدودی در مقابل کارگر مزدور برخوردار است: او میتواند آنها را به گرسنگی و مرگ محکوم کند . کارگر میتواند يك موسسه معین را ترك کند لکن وی تنها میتواند یوغ سنگینی را با یوغ سنگین — مشابهی تعویض کند — زیرا که مجبور است به استخدام سرمایه دار دیگری که وی را با بی رحمی سرمایه دار قبلی استثمار میکند در آید .

به این ترتیب در نظام سرمایه داری ، "آزادی" ، برای سرمایه داران آزادی کامل و نامحدود در بهره کشی از کارگران ، و برای کارگران آزادی در فروش خود به قید سرمایه داران است . در باره "برابری" در سرمایه داری نیز همه حرفها بهمین اندازه نادرست است . انقلابها بورژوازی برابری همه اتباع کشور در مقابل قانون ، را اعلام داشتند . معذک بسادگی میتوان دید که در شرائط استثمار ، هیچ برابری اصیلی وجود نداشته و نمیتواند وجود داشته باشد . چه برابری ای میتواند بین استثمارگر و استثمار شونده ، بین ثروتمند و فقیر ، بین ظالم و مظلوم وجود

داشته باشد ؟

بورژوازی و نوکرانش از هر طریقی میکوشند که سرمایه را بشکل ثروتی که از طریق کوششهای فردی بدست آمده نشان دهند . آنها بهزاران طریق افسانه های احمقانه شان را در مورد ثروتمندانی که تنها بخاطر صرفه جوئی ، عشق به کار و سوداگری ثروت خود را بدست آوردند تکرار میکنند . آنان بهر وسیله ای میکوشند که زحمتکشان را متقاعد نمایند که آنها امکان ثروتمند شدن و سرمایه دار شدن را دارند . لکن در حقیقت از میان مردمی که زندگی را به صورت کارگر مزدور شروع میکنند ، تنها یک نفر از چندین هزار نفر میتواند به یک مغازه دار کوچک و تنها یک نفر از یک میلیون ، و آنها هم عموماً در نتیجه مکر و تزویر و گاهی جنایت ، به یک سرمایه دار تبدیل شود .

تضادهای سرمایه داری در کالا ، در شرائط تولید کالا

تضاد اساسی سرمایه داری

تحت تسلط مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ، نهفته

است . حتی در نظام تولید کالائی ساده تضادی بین

کار خصوصی و کار اجتماعی وجود دارد . در سرمایه داری این تضاد به تضاد بین سرشمت اجتماعی تولید و شکل خصوصی کاپیتالیستی تمک بر ثمرات تولید تبدیل میشود .

باتکامل صنعت ماشینی جدید ، تولید بیشتر و بیشتر اجتماعی میشود . در هر موسسه ای صدها و هزاران نفر بکار مشغول میشوند . ارتباطات نزدیکی بین موسسه ها بوجود میآید . بنا بر این صدها هزار و میلیونها نفر در روند تولید بهم متصل میشوند . لکن بجای اینکه محصول این تولید اجتماعی در اختیار تمام جامعه قرار گیرد ، توسط مشتی مالک خصوصی تصاحب میشود . سرمایه ، کار صدها و هزاران کارگر را در هر موسسه ای بطور مجزا بوسیله میکند ، در حالیکه تولید نا هماهنگ و پرهز و مرجی که بوسیله صاحبان خصوصی صنایع انجام میگردد ، بر کل تولید اجتماعی حاکم است .

این تضاد اساسی سرمایه داری است که در هرج و مرج تولید ، در عقب افتادن تقاضای موثر از عرضه افزایش پاینده ، در مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و سرمایه داران بیان میگردد . در سرمایه داری ، بهره کشی استتار شده است . تنها

اهمیت تئوری ارزش اضافی

اقتصاد سیاسی مارکسیستی اساس استثمار کار بوسیله سرمایه را آشکار نمود . راز استثمار سرمایه داری در

تئوری ارزش اضافی که بوسیله مارکس تکامل یافت آشکار میشود .

تئوری ارزش اضافی دلائل اصیل ستمدیدی فقر و محرومیت های طبقه کارگر و همه مردم زحمتکش کشورهای سرمایه داری را به آنها میآموزد . این تئوری نشان میدهد که ستمدیدی و محرومیت های طبقه کارگر و مردم زحمتکش اموری اتفاقی و مربوط به حکومت خود سرانه افراد سرمایه دار نیستند ، بلکه از مجموعه نظام سرمایه داری ، از خود اساس مناسبات تولیدی سرمایه داری ناشی میشوند .

مدافعین سرمایه داری میکوشند این امر را که طبقه کارگر بوسیله طبقه سرمایه دار استثمار میشود ، انکار کنند . آنان باین حقیقت اشاره میکنند که در داد و ستد ها و خرید و فروش ، کارگر و سرمایه دار رسماً صاحبان کالا و دارای حقوق برابر هستند . مارکسیسم نشان داد که این برابری رسمی چهره نظام بردگی مزدوری را میپوشاند و نابرابریهای واقعی وحشتناکی را پنهان میکند .

خرید و فروش نیروی کار تنها مقدمه ای بر روند تولید سرمایه داری است . در خود روند تولید است که سرشت حقیقی مناسبات بین سرمایه دار و کارگر عیان میشود . اینها مناسبات بین استثمار کننده و استثمار شونده هستند . تئوری ارزش اضافی ، مناسبات طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی را روشن و برجسته میکند ، و نشان میدهد که چگونه استخدام کارگران و خرید و فروش نیروی کار ، به بند کشیده شدن میلیونها کارگر بوسیله مشتی کارخانه دار و زمیندار را پنهان میکند .

تئوری ارزش اضافی ، اساس استثمار سرمایه داری را برملا میسازد . لنین ، تئوری ارزش اضافی را سنگ زیر بنای تئوری اقتصادی مارکس نامید . این تئوری ریشه های تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری را نمایان میسازد .

۳- تکامل سرمایه داری و وضع توده های زحمتکش

ثروت رشد یابنده سرمایه داران
و انباشت سرمایه

در وهله اول بنظر میرسد که سرمایه دار میتواند ارزش اضافی را که در اختیار دارد ، بهر ترتیبی که میل داشته باشد مصرف کند. در حقیقت سرمایه دارانی هم هستند که منافعیشان را به غیر عاقلانه ترین وجهی مصرف میکنند . لکن سرمایه دار عموماً ، قسمتی از منفعتش را صرف توسعه تولید میکند . البته هیچ قانون نوشته شده ای وجود ندارد که سرمایه دار را مجبور به این کار کند ، ولی انگیزه هایی نظیر رقابت و حرص برای سود بیشتر او را به این کار وادار مینماید .

حرص سرمایه برای منفعت غیر قابل ارضاء است . هرچقدر که يك سود اگر ثروتمند باشد و هر قدر هم که منفعتش زیاد باشد ، باز میخواهد ثروتمند تر بشود . در جامعه سرمایه داری ، انسان به گـرگ بدل میشود . هر سوداگری با حداکثر قوا میکوشد رقبایش را نابود کند ، در مبارزه و رقابت با آنان دست بالا را داشته باشد ، هر موسساتشان تسلط یابد ، راه را برای تسلط خویش بر بازار هموار کند و ثروتش را چند برابر نماید . اگر سرمایه دار بخواهد که در این مبارزه نامحدود و همه جانبه بازنده نباشد مجبور خواهد بود بخش عظیمی از منفعتش را به سرمایه اش بیافزاید ، و در امر تولید سرمایه گذاری کند . اضافه کردن بخشی از ارزش اضافی به سرمایه را انباشت سرمایه مینامند . با انباشت هر ساله بخشی از ارزش اضافی ، سرمایه دار صاحب سرمایه دائماً افزایش یابنده ای میشود . اگر

موسسه سرمایه دار در ابتدا دارای ارزشی برابر يك ميليون دلار باشد با انباشت سالی ۵۰ تا ۱۰۰ هزار دلار، در ظرف ده سال سرمایه دار سرمایه خود را بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد افزایش داده و صاحب سرمایه ای بین $\frac{1}{5}$ تا ۲ ميليون دلار میشود.

سرمایه بطریق دیگری هم افزایش مییابد. در نظامی که در آن عطش برای منفعت حکومت میکند، قوی ضعیف را نابود میکند، سرمایه دار بزرگ رقبای کوچکتر و ضعیفتر خود را میبلعد. با خرید موسسات رقبای از بین رفته اش بقیعتی ناچیز و یا غصب آنها در برابر بدهی هاشان صاحب صنعت بزرگ سرمایه اش را افزایش میدهد. باین ترتیب، در نتیجه مبارزه، تعداد کمی پیروز وعده زیادی از هستی ساقط میگردد. و با روی هم ریخته شدن چند سرمایه مختلف، سرمایه بزرگتر میگردد.

تولید در مقیاس بزرگ بیش از تولید کوچک سود آور است. زیرا که استفاده از ماشین آلات در سطحی وسیع را ممکن میسازد. تولید بزرگ میتواند بارآوری کارگر را به سطحی بسیار بالاتر از تولید کوچک برساند. به این دلیل صنعت بزرگ مداوما صنعتگران را از تولید بیرون میراند. بین خود سرمایه داران نیز مبارزه ای دائمی در جریان است که صاحبان موسسات کوچک را از بین برده و صاحبان موسسات بزرگ را که تعداد زیادی کارگراستخدام کرده اند به پیروزی میرساند. هرچه يك موسسه سرمایه داری بزرگتر باشد مقدار ارزش اضافی که صاحب آن بتملك در میآورد بزرگتر بوده و بنا بر این انباشت سرمایه سریعتر انجام میگیرد. در نتیجه مقادیر بسیار عظیم سرمایه، به مالکیت تعداد خیلی غول سرمایه درمیآیند. مشتی میلیونر و میلیاردر ثروتهای عظیمی را صاحب میشوند و سرنوشت دهها و صد هاهزار مردم را تعیین میکنند. با گذشت هر دهه، انبوه ثروتی که بوسیله طبقه کارگر تولید شده و در دست گروه کوچکی قطب سرمایه دار متمرکز شده است افزایش مییابد. در همان حال، آلهائی که تمام چیزهای خوب دنیا را تولید میکنند و جهان را خوراك داده و لباس میپوشانند مجبورند که با مشکلات هرچه بیشتر مواجه باشند.

اگر سرمایه دار کار پرداخت نشده کارگران را به تملك خود در نمیآورد، سرمایه اش پس از چند سال از بین میرفت. او سالانه مقدار بسیار زیادی را برای خود مصرف میکند که سبب میشود پس از مدتی تمام سرمایه اش مصرف شود. ولیکن، در عمل، نه تنها سرمایه کم نمیشود بلکه همواره افزایش مییابد.

رمز این سر در غصب کار پرداخت نشده طبقه کارگر نهفته است. سرمایه، صرف نظر از منبع اولیه اش، پس از مدتی به انباشت کار پرداخت نشده دیگران بدل میگردد.

انباشت سرمایه نتایج بسیار مهمی برای طبقه کارگر در بردارد. برای بسط تولید، سرمایه دار ماشین آلات تازه ای بکار میبرد که به مقدار کمتری کار بشری نیاز دارد. این امر نسبت بین دو بخش سرمایه — یعنی سرمایه ثابت و متغیر — را تغییر میدهد.

انباشت سرمایه و

طبقه کارگر

سرمایه ثابت بسیار سریعتر از سرمایه متغیر رشد میکند.

مدافعین سرمایه داری ادعا میکنند که تولید دائمی توسعه مییابد و لذا کارگرانی که بخاطر آوردن ماشینهای تازه اخراج میشوند، میتوانند براحتی کار دیگری بیابند. لکن، در عمل، ماشین آلات، سریعتر از آنچه که تولید بسط مییابد جای کارگران را میگیرد. علاوه بر این تولید بطور بیقاعده ای بسط مییابد: بعضی صنایع، توسعه پیدا کرده و کارگران تازه ای استخدام میکنند، صنایع دیگری کوچک شده و کارگران خود را بیرون میکنند.

بنا بر این مسیر تولید سرمایه داری، سوداگر را از وجود دائمی ذخیره ای از کارگران مطمئن میسازد. لکن این بخودی خود کافی نیست. در نظام سرمایه داری منابع تمام نشدنی دیگری هم هستند که ارتش بیکاران را افزایش میدهند. حرکتی دائمی از روستا نشینان جویای کار در جریان است. کشاورزی برای صدها هزار دهقان بی زمین و گرسنه زمین وسیله امرار معاش فراهم نمیکند. آنها مجبورند که مزارع فقیر خود را ترک کرده و در جستجوی کار به شهرها بیایند و خود را درست در مقابل در کارخانه های سرمایه داران بیابند.

علاوه بر این تعداد زیادی صنعتگر، کاسب کار کوچک و صاحبان کارگاههای کوچک و غیره وجود دارند. هر چقدر هم که آنها به سختی به کسب کوچک خود بچسبند، باز هم همواره استقلال آنها در خطر است. رقابت با کارخانه های بزرگ، هزینه زندگی زیاد، و مالیاتهای سنگین، آنان را از هستی ساقط مینماید و به صف بیکاران سرازیر میکنند.

زمانیکه سرمایه داری دستگاههای تازه ای را به کار میاندازد،

سعی میکند که سود بخشی موسسه اش را بالا برد. ابداعات

تکنیکی، ارزش و سائل معاش کارگران را کاهش میدهد: یعنی

برای تولید آنها، مقدار کاری کمتر از گذشته لازم خواهد

قانون جهانشمول

انباشت سرمایه داری

بود. بنا بر این کارگر، ارزش نیروی کار خود را با ساعات کار کمتری جبران میکند.

در حالیکه قبلاً هر روز کار به پنج ساعت کار لازم و پنج ساعت کار اضافی تقسیم میشد،

رشد تکنولوژی هر روز کار را به چهار ساعت کار لازم و شش ساعت کار اضافی، و سپس به سه

ساعت کار لازم و هفت ساعت کار اضافی و غیره، تقسیم میکند. این بدین معنی است که

در حالیکه طول زمان کار روزانه ثابت مانده است، سرمایه دار بخش بزرگتری از کار پرداخت

نشد. کارگران، مقدار بیشتری ارزش اضافی، را به تملک خود در میآورد.

بدین ترتیب انباشت سرمایه همدوش با افزایش دائمی آهنگ استثمار کارگران بوسیله

سرمایه داران، به پیش میرود. در نظام سرمایه داری، هرچه ثروت اجتماعی بیشتر شود،

ارتش بیکاران محکوم به فقر و گرسنگی هم وسیع تر میشود. انباشت ثروت در یک قطب جامعه

یعنی: انباشت فقر، رنج، زحمت و ناامنی در قطب متضاد، یعنی طرف طبقه ای که تمام ثروت

جامعه را تولید میکند.

اینچنین است قانون انباشت سرمایه داری که بوسیله مارکس کشف شده است.

وخیم شدن نسبی و مطلق وضعیت طبقه کارگر

آهنگ رشد یا بنده استثمار کار بوسیله سرمایه بدین معنی است که طبقه کارگر سهم کاهش یا بنده ای از ثروتی را که خود تولید کرده است، دریافت میکند.

مجموع ارزشهای تولید شده در یک دوره معین

مثلا در یکسال، در یک کشور را درآمد ملی آن کشور می نامند. در کشورهای سرمایه داری سهم طبقه کارگر از درآمد ملی بطور سیستماتیک کاهش مییابد. در همان حال سهمی از درآمد ملی که به تملک بورژوازی و اطرافیانش درمیآید دائما افزایش می یابد.

برای مثال در ایالات متحده، قبل از جنگ جهانی دوم، طبقه کارگر ۴۵ درصد از تولید ملی را بدست میآورد، بعد از جنگ این رقم به ۴۰ درصد تقلیل یافت. در همین دوره در انگلستان سهم طبقه کارگر از درآمد ملی، از ۴۵ درصد به ۴۰ درصد تقلیل یافت. در ایالات متحده و انگلستان، سهم طبقات استثمارگر از درآمد ملی دائما افزایش می یابد. آنچه را که پرولتاریا از دست میدهد، بورژوازی بدست میآورد.

وخیم شدن نسبی وضعیت کارگر در این مسئله نهفته است. این وخیم شدن نسبی نامیده شده است زیرا تغییری در نسبت بین درآمد مردم زحمتکش است و درآمد طبقاتی که کار نمیکنند، نسبت بین سطح زندگی طبقه کارگر و سطح زندگی طبقه بورژوازی. سطح زندگی هرچه پائین تر طبقه کارگر همراه است با اسراف بیهوده بورژوازی.

به این ترتیب است که روزنامه های امریکائی از ثروتمندانی گزارش میدهند که ۱۵۰۰ دلار برای یک کراوات میپردازند. برای میلیونها کارگر کم مزد امریکائی این مبلغ برابر یک سال درآمد است. بنا بر گزارشی، یک میلیارد دلار برای خوش آمد مهمانانش، در خستان باغش را با میوه های طلائی تزئین کرده بود؛ در زمینهای یک سرمایه دار دیگر، برای خواب اسبها سطح اصطبل را با ملافه های سفید که علامت خانوادگی اش روی آن گل دوزی شده بود پوشانده بودند. در روزنامه های امریکائی یک آگهی فروش ملکی در خارج از شهر، درج شده بود، ملکی که دارای پلاژ خصوصی بطول دو میل، یک سالن تئاتر تابستانی و چهار باغ بود که یکی از آنها کپیه پارک مشهور ورسای بود.

مدافعین نظام بورژوازی تاکید میکنند که با رشد سرمایه داری، موقعیت طبقه کارگر بهتر میشود. میگویند: "نگاه کن، مگر هیچ نسلی در گذشته اینچنین تکنولوژی قوی در اختیار داشت؟ آیا هرگز اینچنین قطارها، کشتی ها، شهرهای چند میلیونی و کارخانه های چند هزار نفری وجود داشته اند؟ آیا تا بحال یک کارگر، اینچنین ماشینهای پیچیده و تولید کننده عظیم بکار میبرد است؟" و از این چنین نتیجه میگیرند که رشد سرمایه داری، رفاه مادی جامعه را بهبود بخشیده است.

ولی مدافعین بورژوازی که موفقیتهای بدست آمده در این نظام را تعریف میکنند، تمام حقیقت را نمیگویند. آنها تنها نیمه حقایق را میگویند و نیمه حقایق از دروغ آشکار بدترند. بدون شك، در ظرف ۲۰۰ - ۱۵۰ سال حکومت خود، سرمایه داری نیروهای تولیدی

قوی را تکامل بخشیده است. در مورد فائق آمدن بر طبیعت، در این دوره جامعه نسبت به تمام ادوار گذشته، بمقدار زیادی جلو رفته است. اما این تنها یک جنبه قضیه است. جنبه دیگر قضیه اینست که قدرت بیشتر بشر بر نیروهای طبیعت، بقیمت به بردگی کشیدن ظلم و استثمار بیرحمانه، نسلهای متعصب در زحمتکشان، بدست آمده است. سرمایه داری تکنولوژی قدرتمندی ایجاد کرده ولی آنرا باخون و استخوان صد ها میلیون مردم ساخته اند.

سرمایه داری، نه تنها مسئول وخیم شدن نسبی وضعیت طبقه کارگر است بلکه بعضی مواقع حتی مسئول خراب شدن مطلق وضع این طبقه میباشد — وضع زندگی و کارش را بدتر میکند. یعنی یک کارگر مجبور است بدتر بخورد، بدتر بپوشد، در محله های فقیرنشین زندگی کند و بدون احتیاجات اولیه اش بسربرد.

در مقابل این حقایق، مدافعین سرمایه داری گاهی مجبور میشوند قبول کنند که وضعیت طبقه کارگر بطور نسبی بدتر میشود، اما بسختی انکار میکنند که این بدتر شدن بطور مطلق نیز وجود دارد. سؤال میکنند "مگر نه اینکه کارگران نیمه دوم قرن بیستم از بسیاری مزایا برخوردارند که صد سال و حتی پنجاه سال پیش قابل تصور نبودند. بدنبال این سؤال، آنها معمولا به دوچرخه، موتور سیکلت، اتومبیل، رادیو، تلو یزیون، ماشین رختشوئی، یخچال و غیره اشاره میکنند که همگی نسبتا اخیرا اختراع شده اند.

آنها سعی میکنند که مسئله وضعیت طبقه کارگر در نظام سرمایه داری با این اشارات در ابهام نگهدارند. آنها یک مسئله را که هر فرد منطقی میفهمد، یعنی این را که احتیاجات مردم ثابت نیستند، نادیده میگیرند.

ترقی تکنولوژی، تکامل نیروهای تولیدی و رشد ثروت اجتماعی، همواره احتیاجات جدیدتری برای تمام اعضای جامعه که البته شامل توده های کارگری هم میشود، بوجود میآورد. با پیشرفت تکامل تاریخی، احتیاجات طبقه کارگر هم رشد می یابد. لکن در شرایط سرمایه داری، برای طبقه کارگر همیشه مشکلتر میشود، که احتیاجات عادی خود را برآورده کند. بخاطر مالیاتهای عظیمی که بر دوش وی گذاشته اند، وضعیت طبقه کارگر رو به وخامت میرود. اجاره های گزاف و انواع کسر کرد نهایی مزد، در آمد حقیقی زحمتکشان را کاهش میدهد. کار کمز شکن تر شده و سوانح کار به حد اضطراب کثیر الوقوع میشوند. تنها مبارزه سرسختانه طبقه کارگر است که با خواست سرمایه داران، دایر بر تقلیل سطح زندگی کارگران به حداقل مطلق، مقابله میکند.

در سالهای اخیر اعتبار دادن به خریدار، در کشورهای سرمایه داری، همه جا گیر شده است. بسیاری از کارگران، مخصوصا آنهائیکه مزد های بالاتری دارند، اثاثیه خانه و دیگر اقلام با دوام مصرفی، گاهی اوقات حتی اتومبیل، خانه های کوچک یا آپارتمان را هم با اعتبار خریداری میکنند.

مدافعین بورژوازی این خرید ها را نشانه ای از بهتر شدن وضع طبقه کارگر میدانند. معذک اعتبار مصرفی، در عمل شکل دیگری از استثمار اضافی کارگران است. وقتی که اجناس را بصورت اعتباری میخرند مجبور خواهند بود ۱۵ تا ۲۵ درصد بیشتر از وقتی که نقیضه میخریدند، پرداخت کنند. علاوه بر این، سرمایه داران برای اجناسی که با اعتبار فروخته میشوند، آهنگ سود بسیار بالایی را (بین ۶ تا ۱۲ درصد در سال) حساب میکنند. بالاخره اگر خریدار نتواند قسط خود را سر موقع بپردازد - امری که بخاطر بیکاری، مرض یا دلیل دیگر زیاد اتفاق میافتد - اجناسی که با اعتبار خریده شده اند، به فروشنده باز پس داده میشود، و سرمایه خریدار از دست رفته است.

سرمایه داری نمیتواند بدون وجود ارتشی از

بیکاران ادامه حیات دهد. هر موقع که شرائط

بازار اجازه بسط تولید را بدهد، این ارتش

کارگران ارزان قیمت را در اختیار سرمایه دار قرار

میدهد. سیاستمداران بورژوازی به وضوح اقرار میکنند که بیکاری برای نظام سرمایه داری ضروری

است. در مصاحبه با یک روزنامه نگار، رئیس جمهور سابق، هری ترومن گفت که یک تعداد

معین بیکار مثلاً سه تا پنج میلیون نفر مجاز است. بنا به گفته وی این که عده ای بدنبال

کار میگردند خوب است و برای ارگانیزم اقتصادی امری است سالم.

سرمایه داران که گنده و نوکرانشان میگویند که میلیونها بیکار، برای "یک ارگانیزم سالم

اقتصادی" ضروری اند. بسادگی میتوان دید که سرمایه داران بیکاری را باین دلیل دوست

دارند که سلاحی قوی علیه طبقه کارگر است. یک سرمایه دار همواره و همه جا، از بیکاری

برای فشار آوردن به کارگزارانش، برای بدتر کردن شرائط کار و زندگی آنها و از این طریق

بالا بردن منافعش استفاده میکند.

بیکاری شلاق است که با آن طبقه کارگر را میترسانند. اجتناب ناپذیری بیکاری در نظام

سرمایه داری، برای کارگران عدم ایمنی و عدم اطمینان همیشگی نسبت به آینده را بارمغان

میآورد. زندگی یک کارگر برای سرمایه داری ارزش است. همیشه بیکاران بسیاری هستند

که حاضرند جای کارگری را که از کار خارج میشود بپر کنند. در کارخانه های سرمایه داران،

بسیاری افراد سالم به پیری زودرس و یا نقص جسمی مبتلا میشوند. سرعت کار زیاد در

کارخانه، طولانی بودن غیر قابل تحمل ساعات کار روزانه و سوانح کار مسئول این عواقبند.

در کشورهای وابسته و مستعمره بیکاری به چندین میلیون نفر میرسد.

بیکاری، شرائط زندگی کارگران مشغول به کار را هم تحت تاثیر قرار میدهد. تعداد زیاد

بیکاران، کار آنها را غیر ثابت میکند و آنها را نسبت به آینده شان نامطمئن میسازد. امروز

کار دارند، اما هیچ تضمینی نیست که فردا هم این کار را داشته باشند. این موقعیت،

نتیجه دلائل اتفاقی نیست بلکه از قوانین اقتصادی نظام تولید سرمایه داری سرچشمه

میگیرد.

کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری، با مبارزات طولانی و پیگیر خود موفق شده اند که ساعات کار روزانه را کوتاه کنند. اما بر شدت کار بسیار افزوده شده و امروز کارگر باید در هر ساعت بیش از دو ساعت کار در گذشته، انرژی مصرف کند. در سرمایه داری، کار مفرط بخشی از طبقه کارگر با بیهودگی تحمیلی - کامل یا ناکامل - بخش دیگر آن طبقه همراه است.

مثلا در ایالات متحد آمریکا، در تمام دوره بعد از جنگ بیش از بیست درصد از کارگران هفته ای بیش از ۴۸ ساعت و بخش وسیعی از آنها حتی بیش از ۵۰ ساعت کار میکردند. در همین حال ده تا پانزده درصد مجبورند که فقط بخشی از هفته - بین یک تا سی و چهار ساعت کار کنند که بهمان نسبت مزد آنها هم کم میشود، و در همین حال میلیونها کارگر هم کاملاً بیکار میباشند.

سرمایه داری ابعاد بیکاری را مخفی نگاه میدارد. سرمایه داری دوست دارد که پولها را بشمارد ولی میل ندارد جانهای را که از بین برده است بشمارد. بنا به گفته یک محقق آمریکائی آمار دقیق در مورد تعداد خوکی که پرورش داده میشود و یا میزان تولید گندم موجود است. لکن هیچ کس این زحمت را بخود نمیدهد که تعداد کارگرانی را که فاقد هرگونه کار هستند پیدا کند. آمار رسمی عامدانه ارقام بیکاری را کم نشان میدهند.

در تعدادی از کشورهای سرمایه داری، آمار بورژوازی تنها آن معدود "خوش شانس هائی" را بعنوان بیکار نشان میدهد که یا از دولت جیره بیکاری فقیرانه ای دریافت میکنند و یا از طرف سازمانهای خصوصی خیریه کمک میشوند. حتی یک کشور هم پیدا نمیشود که در آمارش آنها را که برای اولین بار بدنبال کار میگردند - نسل در حال رشد طبقه کارگر - بیکار شمار آورد. آمار رسمی، بیکارانی که موفق به یافتن مشاغل موقت شده اند را در بر نمیگیرد. برای مثال در ایالات متحده آمریکا، کارگرانی را که یک ساعت در هفته کار میکنند و حتی آنها را که بآنها وعده داده شده است در ظرف یک ماه کار بگیرند جزء بیکاران بحساب نمیآورد. نتیجتاً واضح است که ارقامی که در مورد تعداد بیکاران، هر چند گاهی از طرف منابع رسمی کشورهای بورژوازی منتشر میشوند، فقط بخش کوچکی از رقم حقیقی بیکاری را نشان میدهند.

در جوامع سرمایه داری جدید، بیکاری توده ای، امری عادی شده است. در ایالات متحده آمریکا، کشور اصلی سرمایه داری، حتی بر طبق آمار رسمی که عامدانه کوچک شده اند سالهاست که رقم بیکاری از سه تا چهار میلیون پائین نیامده است. بر طبق آمار رسمی، در سال ۱۹۶۴ تعداد بیکاران آمریکا ۳/۹ میلیون نفر یعنی برابر پنج درصد کل نیروی کار بود. لکن طبق آمار اتحادیه های کارگری ۲/۵ میلیون نفر هم که نصف وقت کار میکنند - یعنی آنها را که مجبور هستند تنها بخشی از هفته را کار کنند - و میلیونها نفر که دچار بیکاری پنهانی

هستند - یعنی آنهائیکه از پیدا کردن کار ناامید شده و بنا بر این دیگر به مراکز کاریابی نمیروند - باید به ۳/۹ میلیون نفری که کاملاً بیکار هستند اضافه شوند. باینترتیب نه پنج درصد، بلکه نه درصد از کل نیروی کار، از امکان کار کردن محروم شده است.

همراه با تکامل سرمایه داری، جامعه هرچه بیشتر

به دوازدوی متخاصم، به دو طبقه متضاد یعنی

پرولتاریا و بورژوازی تقسیم میشود. تمام ثروت و

قدرت در دست بورژوازی متمرکز شده است. بورژوازی صاحب تقریباً همه وسائل تولید است و

بنابر این محصول تولید اجتماعی را به تملک در میآورد. بورژوازی قدرت را در دست دارد ولی

بدون طبقه کارگر نمیتواند ادامه حیات بدهد. اگر کارگران ماشینها را در کارخانه سرمایه دار

بکار نمیانداختند، وی نمیتوانست کامیاب شود. طبقه کارگر که ثروت بیکرانی را برای

سرمایه داران تولید کرده است بصورت یک طبقه فقیر و تحت ستم باقی مانده است.

در حال حاضر، تعداد کارگران مزدور در کارخانجات و ادارات سرمایه داری در

کشورهای پیشرفته سرمایه داری در حدود ۲۰۰ میلیون نفر است.

در کشورهای سرمایه داری اروپائی در حدود صد میلیون، در امریکای شمالی در حدود

۷۰ میلیون، در ژاپن ۲۵ میلیون و در استرالیا و زلند نو ۴ میلیون کارگر در کارخانجات

و ادارات کار میکنند. در آن کشورهای جهان سرمایه داری که از نظر اقتصادی کمتر رشد

کرده اند در حدود ۱۷۰ میلیون کارگر در کارخانجات و ادارات مشغول کار هستند. از این

عده ۹۵ - ۹۰ میلیون در آسیا، ۴۰ میلیون در امریکای لاتین و ۲۰ میلیون در آفریقا هستند.

در جامعه سرمایه داری، پرولتاریا و بورژوازی دو طبقه اصلی میباشند. علاوه بر این دو،

طبقات دیگر و اقشار میانه ای در تقریباً همه کشورهای سرمایه داری وجود دارند. در اکثر

کشورها ی سرمایه داری، دهقانان بخش عظیمی از جمعیت را تشکیل میدهند. لکن تکامل

سرمایه داری به بینوائی و خانه خرابی اکثریت کارگران روستائی منجر میشود که تحت استثمار

سرمایه داران، مالکین زمین و دهقانان ثروتمند درآمد دارند.

بسط وسیع تولید همراه است با رشد تضاد های طبقاتی در شهر و روستا. اقشار میانه

فرو رفته میشوند. همچنین لایه بندی خورده بورژوازی بطور روز افزون در جریان است:

تعداد کمی سرمایه دار میشوند، در حالیکه هزاران نفر بدرون طبقه کارگر رانده میگردند.

تکامل تولید بزرگ سرمایه داری، جامعه را ناچار قطبی میکند: تعداد کمی بورژوا ثروتمند

میشوند، در حالیکه احتیاج و محرومیتها نصیب توده زحمتکشان میگردد.

بنا به اظهار نویسنده ای "اگر یک ثروتمند یک مرغ بخورد و فقیری هیچ نخورد، میشود

گفت بطور متوسط هر کدام آنها نصف مرغ خورده اند" این جمله طنز آمیز نشان دهنده

شیوه ایست که بوسیله آن اقتصاد دانان جدید سرمایه داری حقیقت ترسناک سرمایه داری را

رنگ و روغن میزنند. آنها به "میانگین ها" که واقعیت اوضاع را مخفی میکند بسیار علاقمندند.

آنها حقوقهای گزاف مدیران موسسات سرمایه داری را با مزد کارگران جمع میزنند و یک "درآمد معدل" جعل میکنند که به مقدار معتدایی از سطح واقعی مزد کارگران بیشتر است. آنها در موارد دیگر "میانگینهای" برای خانواده های دهقانی محاسبه میکنند، که تفاوت عظیم بین سطوح زندگی خانواده های ثروتمند کولاک و خانواده های دهقانان فقیر را پنهان میکند.

تکامل سرمایه داری، دره بین بورژوازی و توده های کارگر-شهر و روستا، را عمیق تر میکند. نظام سرمایه داری صنعت در مقیاس وسیع با وسائل مدرن، وسائل حمل و نقل و ارتباطات ایجاد کرده است، و به منابع غنی در دل زمین دست یافته است. در طول ۱۵۰ - ۲۰۰ سال گذشته، بشر قدرت خود را بر روی طبیعت، بشدت بسط داده است. اما این موفقیت در سیادت بر نیروهای طبیعت، باج سنگینی را بر مردم تحمیل نموده و بقیمت خون و عرق جبین نسلهای فراوان کارگر بدست آمده است. رشد قدرت بشر بر نیروهای طبیعت، استثمار انسان بوسیله انسان را تشدید کرده است.

آیا مارکس درست میگفت؟

وضعیت خفت بار و بنده وار کارگر در نظام سرمایه داری بصورت زنده ای بوسیله مارکس تشریح شده است: "او کار میکند که بتواند بزندگی ادامه دهد. او حتی کار را نه بعنوان بخشی از زندگی اش، بلکه بعنوان فدا کردن زندگی اش می بیند. کار، کالائی است که او بدیگری میفروشد، بنا بر این محصول فعالیت او نیز هدف فعالیتش نیست. ابریشمی را که میافد، طلائی را که از معدن بیرون میکشد، و قصری را که بنا میکند، چیزی نیست که او برای خود تولید کرده باشد. آنچه که او برای خود تولید میکند، مزد است؛ و ابریشم، طلا، و قصر، خود را برای او، در مقدار معینی وسائل معاش تحلیل میبرند - شاید در یک کت پنبه ای، چند سکه مسی و سردایی برای بیتوته. و کارگری که برای دوازده ساعت در روز بافندگی میکند، نخ میریسد، مته میکند، خراطی میکند، ساختمان میسازد، بیل میزند، سنگ میشکند، بار حمل میکند و غیره - آیا این کارگر، این دوازده ساعت، بافندگی، ریسندگی، مته کردن، خراطی، بنائی، سنگ شکسی، باربری و غیره را تظاهری از زندگی، و بعنوان زندگی میدانند؟ برعکس زندگی برای او وقتی شروع میشود که این فعالیت متوقف میگردد، یعنی بر سر میز غذا، در قهوه خانه یا در رختخواب. از طرف دیگر دوازده ساعت کار برای او هیچ معنای بافندگی، ریسندگی، مته کردن و غیره را ندارد بلکه بمعنای "درآمد" است، چیزی که او را قادر میسازد به سر میز غذا، به قهوه خانه و به رختخواب برود. اگر کرم ابریشم، ابریشم را مییافت تا بتواند بعنوان یک کرم ابریشم ادامه حیات بدهد، او درست یک کارگر مزدور کامل میبود.

اما ممکن است خواننده اعتراض کند که مارکس این مطلب را در اواسط قرن نوزدهم یعنی بیش از صد سال پیش نوشت. آیا هیچ چیز از آن موقع تا بحال تغییر نکرده است؟

شکی نیست که درصد سال گذشته بسیار چیزها در کشورهای سرمایه داری تغییر کرده اند. مبارزات پیگیر طبقه کارگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری در راه منافع حیاتی، بهبود یافته است.

در کشورهای قدیمی سرمایه داری، ساعت کار، دیگر مانند صد سال پیش، دوازده ساعت نیست و تنها ۸ ساعت است. در کشورهاییکه از نظر اقتصادی رشد کمتری یافته اند، خصوصاً آنهاییکه هنوز در تحت سلطه استعمار دست و پامیزند، کارگران هنوز هم دوازده ساعت و بیشتر کار میکنند.

علیرغم امتیازاتی که طبقه کارگر بزور از بورژوازی گرفته است، اساس نظام سرمایه داری تغییر نکرده است. همانند زمان مارکس، این نظام بر پایه استثمار کار بوسیله سرمایه بنا شده است. شکاف عمیق بین کار و سرمایه نه تنها محو نشده بلکه برعکس شدت و وسعت یافته است. تکامل سرمایه داری به ثروتمند شدن گروه کوچک بورژوازی منجر میشود، در حالیکه توده مردم پرولتریزه میگردد، یعنی تبدیل به مردم فقیر و بیچاره ای میشود که از طریق فروش نیروی کار خود زندگی میکنند.

این امر نشان میدهد که صفاتی که مارکس در مورد کارگران مزدور بر شمرده، امروز هم مانند دوره زندگی خود او صادق اند. بعلاوه، در شرائط حاضر این صفات به توده ای از زحمتکشان منطبق است که از قرن گذشته وسیعتر است.

استثمار انسان بوسیله انسان بدین معنی است که مثنی که گنده های

ثروتمند جامعه به قیمت کار اکثریت بدبخت جامعه، زندگی میکنند.

در دوران ما، این اوضاع و احوال در آن بخشهایی از کره زمین که

هنوز زیر سلطه سرمایه داری است، ادامه دارد.

در مدارکی که چند سال پیش در انگلستان انتشار یافت اقرار شده بود که هم از نظر اقتصادی و هم از نظر اجتماعی، در بریتانیا "دولت" زیست میکنند. اموال نصف جمعیت تقریباً تنها شامل اشیاء شخصی و مایملک خانگی میشود در حالیکه یک درصد جمعیت، مالک بیش از نصف تمام اموال خصوصی موجود در کشور میباشند.

بنا بر مقاله ای از یک مجله امریکائی، امریکا، مانند هر کشور سرمایه داری دیگر، اصلاً از دو ملت تشکیل میشود. یکی ملتی که کار میکند اما زندگی نمیکند، دیگری ملتی که زندگی میکند ولی کار نمیکند.

در نظام سرمایه داری، ثروتمندان بیکاره، زندگی انگل وار خود را بقیمت کار دیگر مردم میگذرانند. اما دوش بدوش آن، میلیونها مردم به بیکاری اجباری گرفتارند. نظام بورژوازی

دولت

آنها را از فرصت کار کردن محروم کرده به بیکاری مداوم محکومشان میکند. مکانیسم نظام سرمایه داری آنچنان است که گاه بگاه اغلب مردمی که از نظر جسمانی واجد شرائط کار میباشند به افراد "زائد" بدل میشوند.

این زائد بودن به این دلیل نیست که جامعه، مواد غذایی، پوشاک، مسکن و غیره را بیش از اندازه تولید کرده است. برعکس، توده های کارگر بشدت محتاج اغلب وسائل اصلی گذران زندگی هستند، در حالیکه بیکاران نیمه گرسنه هستند و غالباً جائی هم برای بیتوته ندارند. در سرمایه داری، تولید نه بخاطر ارضاء احتیاجات مردم، بلکه برای کسب سود انجام میگیرد. بنابراین سوداگران، وقتی که به منفعت خودشان باشد، تولید را کم میکنند، کارگران را از کار محروم کرده و ماشین آلات و کارخانجات را به بیهودگی محکوم مینمایند.

دولت بورژوازی
بورژوازی برای اینکه مردم را در انقیاد داشته باشد، دستگاه عظیمی برای اعمال قهر و فریب به وجود آورده است. صرف نظر از شکل آن، دولت بورژوازی ابزار حکومتی است که بر پلیس، ژاندارمری، نیروی نظامی، دادگاهها و زندانها متکی است.

ایده ثلوهگهای سرمایه داری سعی میکنند صفت طبقاتی دولت سرمایه داری را انکار کنند. میگویند که دولت برتر از طبقات است و به همه جمعیت خدمت میکند. سؤال میکنند مگر نه اینکه دولت وسائل آسایش و آرامش را در شهرها برنامه ریزی کرده و فراهم میکند؟ مگر نه اینکه بر علیه امراض واگیرمی جنگد؟ مگر نه اینکه تحصیلات اجباری را مطرح میکند؟ و بر این پایه، نتیجه میگیرند که دولت جدید بورژوازی ولتی است برای رفاه عمومی.

این اظهار نظر هیچ نقطه مشترکی با حقیقت ندارد. در حقیقت تمام فعالیتهای دولت بورژوا در خدمت سرمایه داران است. سرشت طبقاتی دولت بورژوا زمانی آشکار میگردد که علیه کارگران اعتصابی نیروی نظامی گسیل میدارد، آنگاه که مبارزین طبقه کارگر را بزنند و میاندازد. نگاهی دقیق تر نشان میدهد در موارد دیگر نیز دولت بورژوا در خدمت منافع سرمایه داران عمل میکند.

برای مثال تحصیلات اجباری را در نظر بگیریم. در سطح کنونی تکنولوژی، کارگران بی-سواد مورد احتیاج صاحبان صنایع نیستند. یک نمونه این مسئله را در تقاضای سال ۱۹۶۰ فدراسیون صنایع انگلستان میتوان دید که از دولت خواست دوره عمومی تحصیلات همگانی را در مدارس توسعه دهد، زیرا که جوانان باندازه کافی ریاضیات و زبان انگلیسی نمیدانستند که بتوانند تقاضاهای تکنولوژی جدید را برآورده کنند. همین مسئله در مورد توجهی که در مورد بهداشت عمومی مبذول میشود صدق میکند: مسئولین امور از آن نظر به بهداشت عمومی توجه میکنند که شیوع امراض واگیر، به اقتصاد سرمایه داری و به حکومت بورژوازی ضرر میزند.

ضمن ادعای آزادی و برابری، بورژوازی امروزه، حقوق دموکراتیک مردم را که در طول

مبارزه ای طولانی و سرسختانه بدست آورده اند ، از بین میبرد . بورژوازی حتی قوانینی را که خود وضع کرده نیز زیر پا میگذارد ، وقتی که این امر در خدمت تداوم و تشدید استثمار باشد .

مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا

در ابتدا سرمایه داران با توده غیر متحد کارگران سروکار داشتند . هیچ چیز نبود که حکومت خود سرانه سرمایه داران را محدود کند . هیچ چیز نبود که مانع بدتر کردن شرائط کار شود . اگر کارگری به شرائط موجود رضا نمیداد ، سرمایه دار میتواند بسادگی کارگر دیگری بجای او بیاورد . اما ناچار کارگران به اشتراك منافع خود آگاه شدند . آنان شروع کردند در اتحادیه های کارگری متحد شوند . دیگر سوداگران نه با پرولترهای منفرد بلکه با سازمانی از پرولترها روبرو بودند . سرمایه داران هم بنوبه خود اتحادیه های سرمایه داران را بوجود آوردند . آنها به سازش جو ترین رهبران اتحادیه های کارگری رشوه داده و عده ای را برای درهم شکستن اعتصابها استخدام میکنند . آنها از پلیس ، نیروی نظامی ، دادگاهها و زندانها ، در مبارزه علیه سازمانهای طبقاتی پرولتاریا استفاده میکنند .

در کشورهای پیشرفته سرمایه داری ، طبقه کارگر هر روز با شدت بیشتری در مقابل تمام کوششهای سرمایه داری برای پائین آوردن سطح زندگی کارگران ، مقاومت میکند . با مبارزه طولانی و سرسختانه اش ، طبقه کارگر امتیازات معینی را از چنگال سرمایه داران بیرون میکشد . لکن دستاوردهای کارگران همیشه مورد تهدید قرار دارند . سرمایه داران میکوشند که با استفاده از هر فرصت مناسب ، امتیازاتی را که به طبقه کارگر داده اند باز پس گیرند ، و آنها را از موفقیتیهائی که بدست آورده اند محروم نمایند .

وقتی که کارگران قادر به مقاومت کافی بر علیه استثمارگران نباشند ، محکوم به منتهی درجه فقر میشوند . این مسئله بخصوص در مورد کشورهای مستعمره و وابسته صادق است . سرمایه داری مشقات فراوانی را برای مردم این کشورها بارمغان آورده است .

مبارزه اقتصادی پرولتاریا اهمیت فراوانی دارد . اتحادیه های کارگری قادرند که در مقابل تاخت و تاز صاحبان صنایع مقاومت کنند . البته این بشرطی است که رهبری کاربر داشته و به مواضع صحیح طبقاتی تکیه کنند . اتحادیه های کارگری همچنین برای توده کارگر ، مدارس مبارزه طبقاتی اند .

مارکس ، در عین اینکه اهمیت مبارزه اقتصادی را قبول میکرد ، همواره تاکید مینمود که این مبارزه تنها علیه نتایج سرمایه داری جهت داده شده است ، و نه علیه دلیل ریشه ای فقر و ظلم حاکم بر پرولتاریا . دلیل ریشه ای ، خود نظام سرمایه داری است . پرولتاریا نمیتواند تنها از طریق مبارزه اقتصادی سازمانهای اتحادیه کارگری خود را از قید استثمار روزافزون سرمایه داران نجات دهد . برای رسیدن به این هدف میبایست به مبارزه سیاسی

سرسختانه دست زند . فقط با برانداختن قدرت بورژوازی است که پرولتاریا استثمار طبقاتی — یعنی منبع فقر و محرومیت خود را — از بین میبرد .

تا زمانی که سرمایه داری وجود داشته باشد کارگران نمیتوانند از قید استثمار آزاد شوند بنا براین پرولتاریا برای برانداختن نظام بورژوازی ، برای از میان برداشتن بردگی سرمایه داری ، برای ساختمان جامعه نوین سوسیالیستی مبارزه میکند . برای رسیدن به این امر ، طبقه کارگرمی باید سازمان سیاسی مبارز خود را داشته باشد . حزب انقلابی کارگری ، چنان سازمانی است که با علم به قوانین تکامل اجتماعی مجهز است و قادر است کارگران و دیگر زحمتکشان را در مبارزه برای انهدام نظام استثمار سرمایه داری و جایگزین کردن آن با نظام اجتماعی نوینی ، یعنی کمونیسم ، رهبری کند . حزب مارکسیست — لنینیستی که پیشاهنگ طبقه کارگر است ، مبارزه انقلابی پرولتاریا را رهبری میکند . تمام زحمتکشان تحت ستم سرمایه داری را بدور خود گرد آورده مبارزه شان را در راه هدف عالی پیروزی کمونیسم جهت میدهد .

تمام دوره تکامل تاریخی ، پرولتاریا را برای نقش عظیم تاریخی اش — یعنی نقش گورکن نظام بورژوازی و سازنده جامعه تازه ، جامعه

پرولتاریا ، گورکن سرمایه داری

سوسیالیستی — آماده میکند .

سرمایه داری ، کارگران را بوسیله کار مشترکشان با هم متحد میکند . خود زندگی ، شرائط موجود در جامعه سرمایه داری ، کارگران را در مبارزه شان علیه استثمار کنندگان متحد میکند . در هر قدم ، کارگران معتقد میشوند که آنان در جامعه بورژوازی به کار کمر شکن ، کار اجباری ، بیکاری و گرسنگی ، محرومیت از هرگونه حقوق و فقر محکوم اند . همراه بارشد سرمایه داری ، تعداد کارگران هم وسعت مییابد ، و تولید کنندگان کوچکی که از هستی ساقط شده اند — دهقانان و صنعتگران — هم به صفوف آنها ملحق میشوند . کارگران هرروزه در مورد اساس بردگی سرمایه داری آگاهی بیشتری مییابند ، و این امر تصمیم آنها را برای مبارزه بخاطر منافع حیاتی شان تقویت میکند . طبقه کارگر نیروئی میشود که قادر است تمام زحمتکشان را بدور خود بسیج کرده آنان را در نبرد تعیین کننده برای برانداختن سرمایه داری و استقرار نظامی نو و انقلابی در جامعه بر مبنای اصول سوسیالیسم رهبری کند .

پرولتاریا مرفقی ترین طبقه در جامعه سرمایه داری است . این طبقه از وسائل تولید محروم شده است . در این مورد کارگران با دهقانان متفاوت اند ، زیرا دهقانان زمینهای کوچک خود را بر مبنای مالکیت خصوصی اداره میکنند . پرولتاریا بهیچ وجه مایل به حفظ و ادامه مالکیت خصوصی نیست . تنها پرولتاریا است که بطور منظم و تا انتها ، برای از بین بردن هرگونه استثمار و برای ایجاد سوسیالیسم میجنگد . پرولتاریا با کار خود ثروت عظیمی را می -

آفرینند؛ کارخانه‌ها، راه آهن‌ها، خانه‌ها و ساختمانهای عمومی را میسازد. پرولتاریا که در کارخانه‌های بزرگ متحد شده در تحت نظم خشن کار سرمایه داری تعلیم دیده است، فرهنگ مدنی را جذب میکند.

علاوه بر اینکه پرولتاریا تنها نیروی است که قادر است سرمایه داری را براندازد، دقیقاً بخاطر ماهیتش همچنین قادر است جامعه تازه‌ای را مبری از استثمار انسان از انسان بسازد. دهها سال اعتصاب کردن، مبارزه انقلابی و نبرد های طبقاتی، پرولتاریا را آبدیده کرده، وی را به مقام رهبر اصیل تمام توده های زحمتکش ارتقاء داده است. تنها تحت رهبری طبقه کارگر است که دیگر اقشار استثمار شده نیز میتوانند خود را از یوغ سرمایه داری برهانند و زندگی آزاده‌ای را که شایسته یک انسان است شروع کنند.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی به پرولتاریای کشورهای سرمایه داری میآموزد که تنها مبارزه طبقاتی آشتی ناپذیر برای برانداختن نظام سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم میتواند توده های استثمار شده را آزاد کند. در عین حال اقتصاد سیاسی، معنی، اهمیت و شیوه های مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سازمانهای اقتصادی و سیاسی پرولتاریا را برای تقاضاهای بلافاصله شان علیه تجاوز سرمایه های انحصاری به حقوق اولیه کارگران و اعتلاء سطح زندگی آنها شرح میدهد.

مارکس، صد سال پیش، پیروزی طبقه کارگران انگلیس را در مبارزه شان برای وضع قوانینی که ساعات کار روزانه شان را محدود میکرد، بعنوان تسلیم روشن اقتصاد سیاسی بورژوازی در مقابل اقتصاد سیاسی طبقه کارگر، بعنوان پیروزی اقتصاد سیاسی کار بر اقتصاد سیاسی مالکیت خصوصی تلقی کرد. در آن زمان مسئله بر سر گذراندن قوانینی بود که ساعت کار را به ده ساعت در روز محدود کند. از آن زمان تا کنون، اقتصاد سیاسی طبقه کارگر، به پیروزیها عظیمی علیه اقتصاد سیاسی بورژوازی دست یافته است. در بخشهایی از کره زمین، حکومت سرمایه داری برای همیشه برچیده شده است، و در عین حال در بقیه نواحی جهان، ورشکستگی و افول نظام سرمایه داری - در هر پیچ تازه تاریخ - بیش از پیش عیان میگردد.

سئوالات

- ۱ - مشخصات نیروی کلاسی کار چیست؟
- ۲ - کجا و چگونه ارزش اضافی بوجود میآید؟
- ۳ - تضاد اصلی سرمایه داری چیست؟
- ۴ - چگونه با تکامل سرمایه داری وضعیت توده های کارگر تغییر میکند؟
- ۵ - رسالت تاریخی طبقه کارگر چیست؟

توزیع ارزش اضافی بین گروههای مختلف استثمارگر

ارزش اضافی که بوسیله کار کارگران مزدور بوجود آمده، منبع تمام درآمدهای کسب شده در جامعه بورژوازی است. در نتیجه عملکرد قوانین خود بخودی اقتصادی سرمایه داری - از طریق مبارزه بلا انقطاع و رقابت نابود کننده - ارزش اضافی مابین گروههای مختلف استثمارگر تقسیم میشود.

۱- منفعت سرمایه داران صنعتی

ارزش کالا و مخارج تولید آن

ارزش کالائی که در یک موسسه سرمایه داری

تولید میشود، از دو قسمت تشکیل میشود.

اول ارزشی است که از وسائل تولید (بخشی

از ارزش ماشین آلات، ارزش مواد خام، سوخت و غیره) منتقل میشود. و دوم ارزشی که جدیداً بوسیله کار کارگران بوجود آمده است.

سرمایه دار نه کار خود، بلکه تنها سرمایه اش را بمصرف تولید کالا میرساند. او عمدتاً باین مخارج علاقمند است. این مخارج هم از دو بخش تشکیل میشوند. اول مخارج سرمایه ثابت (شامل بخشی از ارزش ماشین آلات، ارزش مواد خام، سوخت و غیره)، و دوم مخارج سرمایه متغیر (مزدی که به کارگر پرداخت میشود). مخارج تولید سرمایه داری کالا از این دو بخش تشکیل میشود.

حال ارزش کالا را با مخارج تولید آن مقایسه کنیم. اولین بخش متشکله ارزش کالا با همان بخش از مخارج تولید یکسان است. در مورد قسمت دوم، در ارزش کالا این بخش عبارتست از ارزشی که جدیداً بوسیله کار کارگر اضافه شده است، در حالیکه در مخارج تولید آن، عبارتست از ارزش نیروی کار.

اما همانطور که قبلاً نشان دادیم، ارزش نیروی کار کمتر از ارزشی است که بوسیله کار کارگران بوجود میآید. ارزشی که بوسیله کار کارگران بوجود آمده، دو بخش را در بر میگیرد:

۱- بازپرداخت ارزش نیروی کار، ۲- ارزش اضافی.

بنا بر این مخارج تولید کالا برای سرمایه داران، پائین تر از ارزش آن یعنی مخارج واقعی تولید است. مخارج کالا برای سرمایه دار، با صرف سرمایه اندازه گیری میشود؛ مخارج واقعی کالا - با میزان مصرف کار.

ارزش اضافی برابر است با اختلاف بین میزان مصرف کار و مصرف سرمایه برای تولید هر کالا، یعنی اختلاف بین مخارج تولید سرمایه داری و مخارج تولید واقعی کالا. ارزش اضافی آن بخش از ارزش کالا است که برای سرمایه دار هیچ خرجی در بر نداشته است. سرمایه دار

این بخش از ارزش کالا را بدون هیچ خرجی، از طریق استعمار کارگران به تملك خود در میآورد.

سود سرمایه
زمانیکه سرمایه دار کالا را میفروشد وی نه تنها مخارج تولید را باز میسازد بلکه در عین حال ارزشی اضافی نیز بدست میآورد. بعبارت دیگر این نه محصول سرمایه بلکه محصول کار است که به جیب میزند. لذا میشود نتیجه گرفت که حتی وقتی سرمایه دار کالایش را بقیمتی پائین تر از ارزش آن بفروشد، هنوز میتواند از این فروش سود ببرد. اگر قیمت فروشنده کالا بالاتر از مخارج تولید آن ولی پائین تر از ارزشش باشد، صاحب صنعت هنوز قسمتی از ارزش اضافی نهفته در کالا را به چنگ میآورد.

وقتی که سرمایه دار کالائی را که در موسسه خودش تولید شده بفروشد میرساند ارزش اضافی، اضافی معینی است بالاتر و بیشتر از مخارج تولید آن محصول. و این عبارت است از اختلاف بین آنچه که سرمایه دار در مقابل فروش کالا بدست آورده، و مخارجی که برای تولید آن متقبل شده. این مبلغ اضافی نسبت به کل سرمایه سرمایه گذاری شده در آن موسسه محاسبه میشود. ارزش اضافی که نسبت به کل سرمایه محاسبه شده است سود نامیده میشود.

ممکن است برای انسان این تصور اشتباه پیش بیاید که سود بوسیله کل سرمایه - یعنی مجموعه سرمایه ثابت و متغیر - بوجود میآید و تمام بخشهای سرمایه باندازه مساوی، منبع منفعت میباشند.

ما در بالا دیدیم که شکل پرداخت مزد، استثمار را مخفی میکند، و این تصور نادرست را بوجود میآورد که کارگر برای تمام کاری که انجام داده مزد میگیرد. شکل سود حتی تا حد بیشتری، مناسبات استثمار را مخفی کرده، این پندار را نیز ایجاد میکند که سود بوسیله خود سرمایه تولید شده است و نه بوسیله کارگران.

بنا بر این اشکال مناسبات سرمایه داری، محتوی واقعی آنانرا استتار میکنند.

ما قبلاً تذکر دادیم که آهنگ ارزش اضافی برابر است با درصد ارزش

اضافی که از کارگران بزور گرفته شده است، نسبت به سرمایه متغیر.

آهنگ سود برابر است با درصد کل ارزش اضافی نسبت به تمام

سرمایه بکار رفته.

برای مثال يك سرمایه ۳۰۰۰۰۰ داری را در نظر بگیریم و فرض کنیم که سرمایه ثابت

۲۸۵۰۰۰ دلار و سرمایه متغیر ۱۵۰۰۰ دلار است. فرض کنیم که ارزش اضافی برابر

۴۵۰۰۰ دلار باشد. در این صورت آهنگ ارزش اضافی عبارتست از $\frac{45}{300}$ یعنی ۱۵٪

درصد خواهد بود. آهنگ سود عبارتست از $\frac{45}{285}$ یعنی ۱۵٪ خواهد بود.

از آنجا که کل سرمایه بیشتر از بخش متغیر آن است، آهنگ سود کمتر از آهنگ ارزش

اضافی است. اگر آهنگ ارزش اضافی را ثابت نگهداریم، آنوقت هر چه قدر که سرمایه متغیر کوچک

و سرمایه ثابت بزرگتر باشد، آهنگ سود کمتر خواهد بود. این، نه آهنگ ارزش اضافی، بلکه آهنگ سود است که نشان میدهد یک موسسه معین، چقدر برای سرمایه دار منفعت دارد.

اقتصاد سرمایه داری شامل تعداد عظیمی کارخانه در شاخه های مختلف صنعت است. حجم های متفاوت سرمایه در موسسات گوناگون سرمایه گذاری میشوند.

همطراز شدن آهنگ سود

علاوه بر حجم این سرمایه ها از نظر ترکیب ارگانیک هم با هم متفاوتند. ترکیب ارگانیک سرمایه عبارتست از نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر، $(\frac{C}{V})$. در صنایعی که تعداد بسیار زیادی کارگر بکار مشغول هستند و مخارج ساختمان ماشین آلات و کارخانه، مواد خام و غیره کوچک است، ترکیب ارگانیک سرمایه پائین است. برعکس، جایی که قسمت اعظم کار بطور اتوماتیک و ماشینی انجام میگردد و یا جایی که مواد خام بسیار قیمتی بکار گرفته میشوند و پول نسبتاً کمی صرف خرید نیروی کار میشود، ترکیب ارگانیک سرمایه بالاست.

رقابت بین سرمایه داران موجب میشود که سود سرمایه های برابر، هم طراز بشوند. برای ساده کردن مطلب فرض کنیم که فقط سه بخش صنعتی در یک کشور وجود دارند که سرمایه هایشان از نظر حجم برابر هستند ولی ترکیب ارگانیک آنها مختلف میباشد. اندازه سرمایه در هر کدام از این بخشها برابر صد میلیون (دولار، پوند استرلینگ یا هر ارز دیگری) است. در بخش اول سرمایه ثابت ۷۰ میلیون و سرمایه متغیر ۳۰ میلیون است. در بخش دوم سرمایه ثابت ۸۰ میلیون و سرمایه متغیر ۲۰ میلیون است؛ در بخش سوم سرمایه ثابت ۹۰ میلیون و سرمایه متغیر ۱۰ میلیون است. فرض میکنیم که آهنگ ارزش اضافی در هر سه بخش صد درصد است. در این حالت، ارزش اضافی که در هر کدام از سه بخش، از کارگران گرفته شده است برابر با سرمایه متغیر است. یعنی در بخش اول ۳۰ میلیون، در بخش دوم ۲۰ میلیون و در بخش سوم ۱۰ میلیون ارزش اضافی تولید شده است.

اگر کالاها بقیمت ارزش واقعی شان فروخته بشوند، سرمایه داران بخش اول ۳۰ میلیون سرمایه دار بخش دوم ۲۰ میلیون و بخش سوم ۱۰ میلیون سود خواهند برد. اما حجم کل سرمایه در هر سه بخش برابر است. این چنین توزیع منافع، برای سرمایه داران بخش اول مقرون بصرفه است، اما برای سرمایه داران بخش سوم کاملاً نامناسب میباشد. نتیجتاً سرمایه از بخش سوم به بخش اول جاری میشود. رقابت بین سرمایه داران، آنهایی را که در بخش اول هستند مجبور میکند که قیمت کالای خود را پائین بیاورند. در عین حال این جریان سرمایه از بخش سوم به بخش اول، به سرمایه داران بخش سوم اجازه میدهد که قیمتهای کالا های خود را بالا برده به رقمی برسانند که سود در هر سه بخش تقریباً برابر باشد.

طریق همطراز شدن آهنگ سود را میتوان در جدول زیر مشاهده کرد :

بخش	سرمایه ثابت	سرمایه متغیر	ارزش اضافی	ارزش کالا های تولید شده	قیمت کالا ها	آهنگ سود درصد
۰۰۰۱	۷۰	۳۰	۳۰	۱۳۰	۱۲۰	۲۰
۰۰۰۲	۸۰	۲۰	۲۰	۱۲۰	۱۲۰	۲۰
۰۰۰۳	۹۰	۱۰	۱۰	۱۱۰	۱۲۰	۲۰
مجموع	۲۴۰۰	۶۰	۶۰	۳۶۰	۳۶۰	۲۰

بنابر این رقابت بین سرمایه داران به استقرار قانون آهنگ متوسط سود منتهی میشود . مانند تمام قوانین دیگر سرمایه داری ، این قانون نیز همراه با نوسانات بیشمار عمل میکند .

در مثالی که آوردیم همه کالاهائی که در سه بخش صنعتی مذکور

قیمت تولید

تولید شده اند به قیمت ۱۲۰ بفروش میرسند . در عین حال ارزش

کالا ها در بخش اول ۱۳۰ ، در بخش دوم ۱۲۰ و در بخش

سوم ۱۱۰ میباشد . بنا بر این قیمت کالا ها ، با ارزش آنها متفاوت است . قیمت کالا ها در

هر سه بخش از جمع سود متوسط - (۲۰) با اضافه مخارج تولید - (۱۰۰) تشکیل میشود .

قیمتی که برابر مخارج تولید با اضافه سود متوسط است ، قیمت تولید نامیده میشود .

در جوامع سرمایه داری ، کالا ها نه برابر با ارزش آنها ، بلکه برابر با قیمت تولیدشان

بفروش میرسند . معذک این بدان معنی نیست که در شرائط سرمایه داری ، قانون ارزش از

عمل باز میایستد . بر عکس ، این قانون کاملاً به عملکرد خود ادامه میدهد .

قیمت تولید چیزی جز یک شکل تعدیل شده ارزش نیست . این مسئله را میتوان باینترتیب

دید :

اولا - در حالیکه بعضی از صاحبان صنایع کالای خود را به بیشتر از ارزش کالا و بعضی دیگر

به کمتر از ارزش آن ، بفروش میرسانند ، اگر سطح تمام جامعه بصورت یک کلیت واحد در نظر

گرفته شود ، مجموع قیمت های تولید برابر با مجموع ارزش کلیه کالا ها خواهد بود . بنا بر این -

سرمایه داران در جمع ، ارزش کامل کالاهای خود را دریافت میکنند . ثانیاً منافع تمامی طبقه

سرمایه داران برابر است با ارزش اضافی که بوسیله همه کار پرداخت نشده پرولتاریا بوجود

آمده است . ثالثاً کاهش ارزش کالا ها ، کاهش قیمت تولیدشان را بیار میآورد . بر عکس ، افزایش

ارزش کالا ها ، افزایش قیمت تولیدشان را موجب خواهد شد .

همطراز شدن آهنگ سود بدین معنی است که بخشی از ارزش اضافی تولید شده به وسیله کارگران آن بخشهای صنعتی که دارای ترکیب ارگانیک سرمایه پائینی هستند به بخشهایی که دارای ترکیب ارگانیک سرمایه بالائی میباشند، جاری میشود. بنابراین کارگران نه تنها بوسیله سرمایه دارانی که آنها را استخدام کرده اند، بلکه بوسیله کل طبقه سرمایه دار استثمار میشوند. تنها مبارزه علیه کل طبقه سرمایه دار، برای انهدام نظام بورژوازی، طبقه کارگر را قادر به از بین بردن استثمار مینماید.

همراه با تکامل سرمایه داری، ترکیب ارگانیک سرمایه هم رشد میکند. هر بار که سوداگری، کارگران را

تمایل به آهنگ سود پائینتر

با ماشینی تعویض میکند، وی تولید را ارزانتر، فروش

کالای خود را وسیعتر و منافع خود را افزونتر میکند. حجم مواد خام، ماشین آلات و دستگاههای موسسه افزایش مییابد. آن بخش از سرمایه که بمنظور پرداخت کار تجسم یافته کارگران در نظر گرفته شده، زیاد میشود، در حالیکه سرمایه متغیر که بمنظور پرداخت کار زنده کارگران در نظر گرفته شده، با آهنگ بسیار کندتری افزایش مییابد.

به مثال قبلی خود باز میگردیم. مجموعه سرمایه ثابت ۲۴۰ میلیون (دلار)، پوند استرلینگ غیره - مهم نیست کدام یک) و سرمایه متغیر ۶۰ میلیون است. برای آهنگ ارزش اضافی صد درصد، مقدار ارزش اضافی ۶۰ میلیون و نتیجتاً برای مثال ما، آهنگ سود ۲۰ درصد خواهد بود.

فرض کنیم بعد از ده سال انباشت سرمایه، مجموع سرمایه ها از ۳۰۰ میلیون به ۵۰۰ میلیون افزایش یافته است. در عین حال بخاطر پیشرفتهای تکنولوژیک، ترکیب ارگانیک سرمایه هم افزایش یافته و حالا این ۵۰۰ میلیون، شامل ۴۲۵ میلیون سرمایه ثابت و ۷۵ میلیون سرمایه متغیر است.

در این صورت، با آهنگ ارزش اضافی همانند گذشته (صد درصد)، ۷۵ میلیون ارزش اضافی تولید خواهد شد. آهنگ سود برابر $15\% = \frac{75}{500}$ خواهد بود. بعبارت دیگر با آهنگ ارزش اضافی ثابت، حجم سود بالا میروند (در مثال ما ۷۵ بجای ۶۰) در حالیکه آهنگ سود کاهش خواهد یافت (در مثال ما ۱۵ درصد بجای ۲۰ درصد).

باینترتیب، افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه، تمایل به کاهش آهنگ متوسط سود میشود. همانند همه قوانین شیوه تولید سرمایه داری، این تمایل همراه با انحرافات پریپیچ و خم عمل میکند.

چندین عامل، بر علیه تمایل به آهنگ متوسط سود پائین تر عمل میکند. آنها جلوی این تمایل را سد کرده، کاهش آهنگ سود را کند نموده و تا حدودی آنرا از کار میاندازند. اولین این نوع عوامل بازدارنده، تشدید استثمار طبقه کارگر است. با تکامل سرمایه داری، آهنگ ارزش اضافی هم افزایش مییابد. علاوه بر آن با بالا رفتن کارائی کار، ارزش هر ماشین و هر قطعه

دستگاه پائین میآید. اینها فقط بعضی از عواملی اند که کاهش آهنگ سود را محدود میکنند.

کاهش آهنگ سود ابداً بدان معنی نیست که حجم سود، یعنی مجموعه ارزش اضافی که از طبقه کارگر گرفته شده است، نیز کاهش مییابد. همان دلیلی که باعث کاهش آهنگ سود است - یعنی افزایش کارائی - باعث رشد حجم سود میشود.

تمایل به آهنگ سود پائین تر، تضاد های سرمایه داری را تشدید میکند. برای مقابله با این تمایل، سرمایه داران استثمار کارگران را تشدید میکنند. این امر تضاد های بین پرولتاریا و بورژوازی را بحرانی میکند.

در عین حال، تمایل به آهنگ سود پائین تر، مبارزه داخلی بورژوازی را هم تشدید میکند. سرمایه داران که برای آهنگ سود بالاتری تقلا میکنند، سرمایه خود را بکشورهای دیگری صادر میکنند که در آن نیروی کار ارزانتر، و ترکیب ارکانیک سرمایه پائین تر از کشورهای است که صنایع آن بسیار تکامل یافته اند.

برای بالا نگاه داشتن قیمتها، سرمایه داران در انواع دسته بندیها متحد میشوند. آنها از این طریق میکوشند که منافع خود را بالا برده و از کاهش آهنگ سود جلوگیری کنند. تضاد های مولود از تمایل به آهنگ سود پائین تر، مخصوصاً در مواقع بحران، بسیار حاد میشوند.

۲- سرمایه تجاری و سرمایه استقراضی

ارزش اضافی که بوسیله کار کارگران تولید شده است عمدتاً توسط سرمایه دار صنعتی غصب میشود. او در منافع خود با صاحبان سرمایه تجاری و استقراضی

سرمایه تجاری و سود تجاری

سهمیم میشود.

اینها قدیمی ترین نمایندگان سرمایه اند. تجار و ربا خواران حتی در نظام برده داری و فئودالی نیز وجود داشتند. سرمایه تجاری و سرمایه ربائی، نقش مهمی در روند انباشت اولیه سرمایه بازی کردند و زمینه را برای تولید سرمایه داری آماده ساختند.

در دورانهای ماقبل سرمایه داری، محصول اضافی که بوسیله بردگان، سرفها و پیا صنعتگران بوجود میآمد منبع سود تجار و ربا خواران بود. تجار و ربا خواران یا این سود را مستقیماً از تولید کنندگان کوچک بیرون میکشیدند، و یا قسمتی از محصولی را که برده دار یا مالک فئودال در نتیجه استثمار بردگان یا سرفها بدست میآورد به تملک خود درمیآوردند. در نظام سرمایه داری، تجار و ربا خواران به استثمار و از بین بردن تولید کنندگان کوچک یعنی زارع و صنعتگر ادامه میدهند. لکن منبع اصلی درآمد آنها، ارزش اضافی ای است که صاحبان صنایع از کارگران مزدور بیرون کشیده اند.

کالاهائی که در موسسات سرمایه داری تولید شده اند باید فروخته شوند، تا برای ادامه تولید وسائل تازه تولید خریداری شده و کارگران اجیر شوند. اما تجارت نیز بسره سرمایه احتیاج دارد. اگر سرمایه دار میخواست کالايش را خود به مصرف کننده بفروشد، مجبور میبود که بخش معینی از سرمایه اش را برای مجهز کردن مراکز تجاری، اجیر نمودن کارمندان فروش و غیره مصرف کند. با واگذاری تمام این مسئولیتها به تجار، سرمایه دار در بخشی از سودش با وی سهیم میشود. سرمایه دار کالايش را به قیمت کارخانه ای، که پایین تر از قیمت تولید است به تاجر میفروشد.

بنا بر این سود تجاری بخشی از ارزش اضافی است که صاحب صنعت به تاجر واگذار میکند. تاجر که سرمایه معینی را برای این کار مصرف میکند، باید از این سرمایه، باندازه معمول سود دریافت کند. اگر سود تجاری پائین تر از نرخ متوسط معمول باشد دیگر درگیر شدن در امور تجاری بیفایده خواهد بود.

در نظام سرمایه داری قیمت بسیاری از کالاها، تحت نفوذ عوامل بسیاری نوسان میکنند. پیش بینی همه

این عوامل بسیار مشکل و غالبا حتی غیر ممکن میباشد. بنابراین، اگر انتظار برداشت محصول خوبی وجود داشته باشد، در ابتدای تابستان قیمت گندم نزول خواهد کرد. اگر بعدا انتظار محصول فراوان رو بوخامت رود، قیمت گندم هم با سرعت افزایش خواهد یافت.

این امر تجارت سوداگران را ممکن میسازد. مراکز مبادله کالا، مرکز اینگونه سوداگرها میباشند. تجارت های عمده در کالاهای همگون (گندم، پنبه، فلزات و غیره) در اینگونه مراکز مبادلاتی متمرکز شده اند.

در مراکز مبادله کالا، معاملات برای مدت زمان معینی انجام میگیرند. فروشنده متعهد میشود تا در زمان قید شده، مقدار ثابتی از کالای نوع معینی را به خریدار تحویل بدهد. بسیاری از این معاملات به انتظار نوسانات قیمتها و برداشت منافع سوداگران انجام میگیرند.

سرمایه دار همیشه مجبور نیست که عواید فروش کالايش را بلا-

سرمایه استقراضی فاصله خرج کند. او ممکن است پولی در اختیار داشته باشد

که در آن زمان معین مورد احتیاجش نباشد.

بنا بر این هر سرمایه دار در مواقع معین، سرمایه پولی اضافی ای در اختیار خواهد داشت که قادر نخواهد بود برای آن مورد استفاده بلا فاصله ای پیدا کند. این يك سرمایه بیکار است، یعنی سرمایه ایست که سود تولید نمیکند. در مواقع دیگری مثلا وقتی که میخواهد ماشین آلات تازه بخرد وی دچار کمبود پول است. برای اینکه سرمایه دار گردش بدو وقفه موسسه اش را تضمین کند میبایست ذخیره پولی در اختیار داشته باشد. این ذخیره در موارد کمبود پول مورد استفاده قرار میگیرد و در دیگر موارد بیکار میماند.

از آنجائیکه تعداد زیادی سرمایه دار وجود دارد ، غالبا اتفاق میافتد که زمانیکه یکی از آنان بطور موقتی سرمایه پولی اضافی در اختیار دارد ، سرمایه دار دیگری در کمبود موقت پول بسر میبرد . رقابت ، سرمایه دار را مجبور میکند که دقت کند که هر بخش سرمایه اش سود آور باشد . بنا بر این سرمایه دار پول آزادش را به قرض میدهد . زمانیکه سرمایه دار صنعتی قادر باشد پول قرض کند دیگر مجبور نخواهد بود مقادیر معتدایی پول را بدون استفاده نگهدارد . وی میتواند با استفاده از وام ، تولید را توسعه داده ، تعداد کارگرانی را که استثمار میکند افزایش دهد و باین ترتیب ، ارزش اضافی بیشتری بدست آورد .

به جبران سرمایه نقدی که در اختیارش گذاشته شده ، صاحب صنعت بخشی از ارزش اضافی را به وام دهنده میپردازد . این بخش از ارزش اضافی بهره نامیده میشود . سرمایه استقراضی ، سرمایه ایست که بهره میدهد . سرمایه ربائی پیشتر سرمایه استقراضی بود و همین نقش را مدت ها قبل از ظهور تولید سرمایه داری ، یعنی در نظامهای بزرگ داری و فئودالیسم انجام میداد .

سرمایه ایکه بعنوان سرمایه استقراضی عمل میکند يك كسالا

بهره و آهنگ آن

است و بنا بر این دارای قیمت است . قیمت سرمایه ، بهره

آن ، یعنی مقدار پولی میباشد که برای استفاده از يك اندازه

معین پول در طول يك دوره معین ، پرداخت میشود . اگر برای يك وام صد دلاری در مدت يكسال سه دلار بگیرند ، این بدین معنی است که آهنگ بهره (یا بطور ساده ، بهره) برابر ۳ درصد خواهد بود .

بانکها برای معاملات مختلف ، بهره های متفاوتی میگیرند . البته بهره ایکه آنها بسرای حساب پس انداز (عملیات منفعل) میپردازند کمتر از بهره ایست که برای وام (معاملات فعال) میگیرند . همینطور ، برای وام ، بسته به طول زمان و شرائط دیگر آن ، بهره های متفاوتی را تعیین میکنند . بهمین ترتیب بانکها برای پس انداز بهره های متفاوتی میپردازند . تفاوت شرائط پس انداز — عمدتا تفاوت بین پس اندازهای فوری و موعد دار — باعث تفاوت بین نرخهای بهره میشود .

نرخ بهره مکررا نوسان میکند . مانند معاملات بازرگانی دیگر ، قیمت در هر مورد معین عمدتا به عرضه و تقاضا بستگی دارد .

اگر عرضه پول از تقاضای آن بیشتر باشد ، نرخ بهره کاهش مییابد — و بالعکس . در شرائط عادی نرخ بهره محدود به آهنگ متوسط سود است . معذک در شرائط استثنائی مثلا وقتی که سرمایه داران با ورشکستگی روبرو هستند ، ممکن است نرخ بهره به بالاتر از آهنگ متوسط سود افزایش یابد .

سودی که برای سرمایه استقراضی پرداخت میشود ، بخشی از ارزش اضافی است . در این

مورد ، منبع ارزش اضافی بشدت استتار شده و ظاهر خارجی گول زننده مناسبات سرمایه - داری ، به اوج خود میرسد .

این واقعیت که سرمایه استقراضی ، درآمدی بشکل بهره در میآورد ، همانقدر طبیعی بنظر میرسد که يك درخت گلابی میوه گلابی بیار میآورد . خود پول منبع درآمد است . به گفته مارکس ، این شكل نهایت غامض کردن مسئله سرمایه است .

بانكها ، دلالان سرمایه

حرکت سرمایه استقراضی توسط بانكها انجام میگیرد .

آنان از يك طرف ، تمام سرمایه خوابیده و بیكار را

جمع آوری میکنند و از طرف دیگر سرمایه پولی لازم را

بطور موقت در اختیار سرمایه دارانی که محتاج آن هستند ، قرار میدهند .

بانكها قبل از نظام تولید سرمایه داری پا بعرصه وجود گذاشتند ؛ اما تنها در نظام

سرمایه داری است که كاملاً تكامل یافته و در همه جا گسترده شده اند .

در ابتدا بانكها اساساً بخاطر تسویه حسابها بوجود آمده بودند . سوداگران معمولاً

پولهایشان را در بانك نگاهداری میکنند . بانكها بر طبق دستور آنها ، پرداخت میکنند .

از اینطریق است که بانكها انواع درآمدهای نقدی را جمع آوری کرده بسرمایه داران به قرض

میدهند . پول صاحبان صنایع و تجار به بانكها جاری میشود و همچنین پس انداز مردم

كاركن ، اكثر بصورت حساب پس انداز بپانكها میرسند . بالاخره ، بخش روزافزونی از وجوه

واریز شده به بانكها را پول سرمایه دارانی تشکیل میدهد که ترجیح میدهند در عوض پذیرش

ریسك و مشکلات اداره يك تجارت ، بهره پولشان را دریافت نمایند .

معمولاً در هر لحظه معین ، تنها تعداد کمی از صاحبان پس انداز تقاضای بازپرداخت

پس انداز خود را میکنند . پول خارج شده از بانك ، معمولاً بوسیله واریزهای جدید جبران

میشود . در نتیجه ، هر چند که بانك مقدار نسبتاً کمی پول را آماده نگاه میدارد ، ولی قادر

است که پس انداز افرادی را که تقاضای بازپرداخت آنها میکنند بآنها بپردازد . بانك قسمت

عمده سرمایه پولی را بصورت قرض در اختیار سرمایه داران میگذارد .

در هنگام تحولات عظیم ، مانند بحرانها ، جنگ و غیره ، این منظره بشدت تغییر میکند .

توده صاحبان پس انداز میخواهند پس انداز خود را پس بگیرند . اگر بانك قادر نباشد برای

این هجوم متقاضیان خود را آماده کند و نتواند از بانكهای دیگر یا دولت ، باندازه کافی پول

قرض بگیرد ، ورشكست میشود و اعلام میکند که قادر نیست پس اندازهای مردم را به آنها

برگرداند . ورشكستگی يك بانك ، بسیاری از سرمایه داران را از هستی ساقط میکند و بهاز دست

رفتن پس انداز خرده بورژوازی و غیره منجر میشود . ورشكستگیها ، بحران را عمیق تر میکند .

صاحب صنعت ، مقدار معینی پول را بعنوان حق الزحمه قرضی که دریافت کرده به بانك

مبپردازد . اگر در اول سال ، ۱۰۰۰ دلار قرض بگیرد باید در آخر سال ۱۰۳۰ دلار بپردازد ؛

یعنی بانك بهره سالیانه ای برابر ۳ درصد طلب میکند .

در این مورد، بانک به صاحبان پول (صاحبان حساب پس انداز) بهره ای کوچکتر مثلا ۲ درصد میپردازد. بنا بر این از ۳۰ دلاری که بانک از سرمایه دار صنعتی دریافت کرده، او مجبور است ۲۰ دلار را به صاحب پول بپردازد. نتیجتا درآمد بانک ۱۰ دلار است.

این دار و ستد انسان را بیاد يك معامله معمولی تجارتی میاندازد، که در آن، تاجر کالائی را به ۲۰ دلار خریده و به ۳۰ دلار میفروشد. تنها اختلاف در این است که کالائیکه بوسیله بانک خرید و فروش میشود يك کالای معمولی نیست بلکه يك نوع مخصوص کالا میباشد. این کالا مقدار پولی است که تبدیل به سرمایه شده و بشکل سرمایه مورد استفاده قرار میگیرد.

باینترتیب، بانک در امر سرمایه معامله میکند. سرمایه يك کالا شده است و بعنوان يك موضوع معاملات خرید و فروش بکار میرود.

شرکتهای سهامی

بعضی از فعالیتهای اقتصادی، مثلا ساختمان را ماهن، به مقدار معتنا بهی سرمایه اولیه احتیاج دارند. شرکتهای سهامی برای جمع آوری اینگونه سرمایه های بزرگ بوجود آمده اند.

شرکتهای سهامی حتی در قرن هفدهم نیز در اروپا وجود داشتند، اما تنها در نیمه دوم قرن نوزدهم همه جا گسترده شدند. در کشورهای جدید سرمایه داری قسمت عمده موسسات بزرگ، شرکتهای سهامی اند.

يك شرکت سهامی موسسه ایست که سرمایه اش متعلق به عده زیادی است. هر صاحب سهم، تعداد معینی سهم در اختیار دارد. هر سهم مدرکی است که نشان میدهد دارندۀ آن، مبلغ معینی پول مثلا ۱۰۰۰ دلار، مارك در آن موسسه سرمایه گذاری کرده است. يك شرکت سهامی، از نظر صوری، بوسیله مجمع عمومی سهامداران رهبری میشود. این مجمع، هیات مدیره و بقیه مسئولین را منصوب میکند، گزارشهای عملکرد شرکت را شنیده و تصویب میکند و بر روی مسائل مهم اخذ تصمیم میکند.

اما در جلسه سهامداران، هر سهم يك رای دارد و صاحبان واقعی شرکت، سهامداران بزرگ هستند. یعنی آنهايکه سهام زیادی را در اختیار دارند.

مدافعین سرمایه داری ادعا میکنند که توسعه شرکتهای سهامی منجر به دموکراتیزه شدن سرمایه میشود. در این رابطه آنها سهام کوچک

افسانه دموکراتیزه کردن سرمایه

یعنی سهام ارزان را تهجید میکنند.

آنها میگویند که هر کارگر کارخانه یا کارمند اداری میتواند از این نوع سهام بخرد. و این مسئله زحمتکشان را قادر میکند که بصورت صاحبان مشترك تمام عیار موسسات اقتصادی در آیند. بنا بگفته آنان این بدین معنی است که سرمایه پخش میشود و صفت سرمایه "خلق را بخود میگیرد."

معذلك، در واقعیت، حتی در ایالات متحده که ثروتمندترین کشور سرمایه داری است، نه در هم جمعیت هیچگونه سهمی در اختیار ندارند. سهامداران عبارتند از بورژوازی بزرگ متوسط و بخشی از خرده بورژوازی، مقامات عالیرتبه ای که حقوقهای گزاف دریافت میدارند، کارمندان اداری، صاحبان مشاغل آزاد و بخش کوچکی از کارگران متخصص. تنهاچند ده نفر از هر هزار کارگر امریکائی، و تنها تعداد کمی از هر هزار زارع یا کارگر کشاورزی صاحب سهم هستند. مهمترین چیز این است که زحمتکشان فقط بخش ناچیزی از سهام موجود در کشور را در اختیار دارند. خانواده "دیون" میلیونر بیشتر از ده برابر تمام کارگران امریکائی سهم در اختیار دارد.

سهامداران کوچک هیچ نفوذی در شرکت ندارند. برای مثال يك سهامدار بزرگ که دارای يك میلیون دلار سهم میباشد بیش از ۹۹۹۹ سهامدار کوچک که هر کدام صد دلار سهم دارند، رای در اختیار دارد.

شکل شرکت سهامی موسسات، بهیچوجه بدین معنی نیست که سرمایه دموکراتیزه شده است. برعکس، این نوع شرکتها، به سرمایه بزرگ اجازه میدهند که سرمایه داران کوچک و متوسط، و بخش معینی از پسانداز اقشار بالا تر کارگران و کارمندان را تحت کنترل درآورده و به نفع خود مورد استفاده قرار دهد. شکل شرکت سهامی موسسات اقتصادی، رشد سرمایه و تجمع انواع تولید را بشدت افزایش میدهد.

يك سهم صاحبش را نسبت به بخشی از منافع موسسه ذیحق سود سهام میدارد. فرض کنیم که کل سرمایه سهامی يك شرکت يك میلیون دلار است که به هزار سهم هزار دلا ری تقسیم شده است. علاوه بر آن فرض کنیم که شرکت ۲۵۰,۰۰۰ دلار سود برده است. هیات مدیره تصمیم میگیرد که صد هزار دلار را بعنوان سرمایه ذخیره کنار گذاشته، مبلغ باقیمانده را بین سهامداران تقسیم کند. یعنی هر سهم به صاحبش درآمدی برابر ۱۵۰ دلار میدهد. درآمدی که صاحب سهم میبرد، سود سهم نامیده میشود. در مورد مثال بالا سود سهم $\frac{150}{1000}$ یا ۱۵ درصد است.

سهام در بازار های بورس خرید و فروش میشوند. قیمت فروش سهم، مظنه آن نامیده میشود.

سرمایه دار میتواند بجای خرید سهم، تمام سرمایه اش را در بانک پس انداز کند. در اینصورت او میتواند برای هزار دلار پولش، ۳ درصد یعنی مبلغ ۳۰ دلار بهره دریافت کند. معذلك صاحب سرمایه به اینچنین درآمدی قانع نیست. او ترجیح میدهد که سهام بخرد زیرا هرچند که این ریسکهائی هم به همراه دارد، معذلك منافع بیشتری را هم نوید میدهد. اگر يك صاحب پول بخواهد از سهام شرکتی بخرد که سود سهم آن ۱۵ درصد است، صاحبان این سهام راضی نخواهند بود که از سهام خود بقیمت صوری آنان (یعنی به قیمتیکه

روی سهام زکمر شده است) جدا شوند .

يك سهم هزار دلاری ، سود سهمی برابر با ۱۵۰ دلار دارد . کسی که میخواهد این سهم را بخرد باید بیش از هزار دلار برای آن پردازد . شاید سهم میتواند تا ۵۰۰۰ بالا رود . صاحب پول اگر این مبلغ را در بانک پس انداز کند ، میتواند همان ۱۵۰ دلار را به شکل بهره دریافت کند .

سرمایه دروغین

وقتی که موسسه ای متعلق به یک نفر است ، سرمایه او (فرض کنیم يك میلیون دلار) شکل ساختمانهای کارخانه ، ماشین آلات ، ذخائر انبار شده ، مواد خام ، محصولات ساخته شده و مبلغ معینی پول که یا در صندوق موسسه و یا در حساب جاری صاحب موسسه در بانک نگهداری میشود را بخود میگیرد .

آنگاه که موسسه شخصی یک نفر ، به شرکت سهامی تبدیل میشود ، چه اتفاقی می افتد ؟ فرض کنید هزار سهم هزار دلاری منتشر شود . در نتیجه بدون هیچ تغییری سرمایه موسسه دو برابر میشود . ساختمانهای کارخانه ، انبارها ، ماشین آلات — همه مثل قبل باقی میمانند . آنها سرمایه يك میلیون دلاری را که عملاً موجود است تشکیل میدهند . علاوه بر آن وثیقه هایی به قیمت يك میلیون دلار ظاهر میشوند . اینها سهامی هستند که بین سهامداران مختلف توزیع میشوند . این نشر سهام ، مسئله محاسبه دوباره را مطرح میکند . همان سرمایه بار اول بصورت موسسه ، ماشین آلات ، ذخائر مواد خام و غیره وجود دارد و بار دوم بعنوان وثیقه .

در حقیقت نشر سهام ، يك سنت هم به سرمایه اولیه اضافه نکرده است . اما آنچنان بنظر میرسد که گویی سرمایه تازه ای ظاهر شده است ، که گویی سرمایه دو برابر شده است . سهام چیزی نیستند جز انعکاسی از سرمایه موسسه که عملاً موجود است ، لکن در عین حال مستقل از موسسه وجود دارند . آنان خرید و فروش میشوند ، پس انداز میشوند ، و غیره . این سرمایه نو که به شکل وثیقه وجود دارد ، سرمایه دروغین نامیده میشود . علاوه بر سهام ، سرمایه دروغین میتواند شکل قرضه را بخود بگیرد . اینها سفته هایی هستند که بوسیله موسسات یا دولت بورژوازی نشر می یابند که يك قرض را به شرائط معینی وابسته میکنند .

در دوران بحرانها و دیگر حوادث دگرگون کننده ، سرمایه دروغین با سرعت مصیبت باری بها شکسته میشود . بها شکستگی سرمایه دروغین تاثیر بسیار عمیقی بر مجموعه اقتصاد میگذارد ؛ زیرا این سرمایه با هزاران رشته — از طریق بانکها ، سیستم پولی و غیره — با تولید و گردش واقعی مرتبط است .

مرکز بورس

مظنه سهام ، بدلائل مختلفی ، دائماً نوسان میکند . هیچ کسی از قبل نمیداند که سود سهم چقدر خواهد بود . زمانیکه مسابقه تسلیحاتی تشدید میشود ، مظنه سهام صنایع جنگی بالا میرود . آنگاه که

قرار است يك راه آهن طويل ساخته شود ، مطنه سهام كارخانجات سازنده لكومتیو و ریسل افزایش مییابد . معاملات بر روی اوراق وثیقه ، در مراکز بورس انجام میگیرد . مركز بورس ، بازاری است که در آن سهام و اوراق قرضه خرید و فروش میشوند . اینجا مرکزی است برای سوداگری با اوراق وثیقه .

سرمایه داران و بانکهای بزرگ ، نقش تعیین کننده ای را در مراکز بورس بازی میکنند . زمانیکه افزایش سوداگران ای در مطنه ها بوجود میآید آنان بحد اعلی از آن بهره برداری میکنند و آنگاه که مركز بورس سقوط میکند ، سهامداران و بورس بازان كوچك دستجمعی از هستی ساقط میشوند .

در دوران ظهور تولید سرمایه داری ، سرمایه دار هم صاحب و هم مدیر موسسه بود . بسط اعتبارات و بخصوص بسط شرکتهای سهامی ، اوضاع و احوال متفاوتی را بوجود آورد .

جدائی مالکیت سرمایه از سرمایه گذاری

شكل معیزه سرمایه استقراضی اینست که به کسی که از آن در تولید استفاده میکند تعلق ندارد . باین ترتیب مالکیت سرمایه از سرمایه گذاری جدا شده است . سرمایه دار ، صاحبی میشود که هیچ کاری با تولید ندارد . تولید بوسیله خادمین استخدام شده سرمایه - یعنی مدیران و کارگردانان - اداره میشود . با تکامل سرمایه داری تعداد روزافزونی از افراد ، بدون حرکت انگشت سود های کلانی از سرمایه بدست میآورند . جدائی مالکیت سرمایه از سرمایه گذاری ، بطور بارزی نشان میدهد که مالکیت سرمایه داری ، برای تولید غیر ضروری است و این مالکیت سرشتی انگل وار دارد .

۳ - بهره مالکانه در سرمایه داری

تقریباً در تمام کشورهای سرمایه داری ، هنوز جای پائی از قنود الیسم باقی مانده است . مهمترین آنها ، مالکیت خصوصی زمین است .

مالکیت خصوصی زمین و اجاره سرمایه داری

زمین شرط اصلی تولید کشاورزیست . در نظام سرمایه داری زمینهای وسیعی در دست زمینداران بزرگ است . زمیندار ، از حق مالکیت خود برای باج گرفتن از جامعه استفاده میکند . این باج بهره مالکانه سرمایه داری است . بهره مالکانه سرمایه داری با بهره مالکانه در دوران ماقبل سرمایه داری ، اختلاف اساسی دارد . در نظام قنود الیسم ، طبقه زمیندار همه تولید اضافی اجتماعی را ، بشکل اجاره به تملك خود در میآورد . در نظام سرمایه داری ، زمینداران فقط بخشی از تولید اضافی اجتماعی بخشی از ارزش اضافی را به تملك خود در میآورند . تئوری اجاره ، از احکام ذیل سرچشمه میگیرند . زمیندار ، زمین را به اجاره میدهد .

مستاجر سرمایه داری است که با کمک کارگران اجیر مزرعه را اداره میکند . کار پرداخت نشده کارگران اجیر ، ارزش اضافی را بوجود میآورد .

این ارزش اضافی ، بیشتر و مقدم بر همه چیز ، به جیب مستاجر سرمایه دار میروند . او بخشی از آن - سود بر سرمایه اش - را نگاه میدارد ، بخش دیگر - يك سود اضافی معینی - را بعنوان بهره مالکانه به زمیندار میدهد .

زمیندار ، اکثراً زمینش را اجاره نمیدهد ، بلکه برای اداره مزرعه خودش کارگر اجیر میکند . در این صورت اجاره و سود هر دو به تملك يك فرد در میآیند . علاوه بر این اجاره ای هم که از دهقانان گرفته میشود ، نقش مهمی را ایفا میکند . اما برای آنکه این مناسبات پیچیده را بفهمیم ، باید در ابتدا درك بهتری از اساس بهره مالکانه سرمایه داری داشته باشیم .

باید بین اجاره تفضیلی و اجاره مطلق تمیز داده شود . اول اجاره تفضیلی را به بحث میگذاریم .

اجاره تفضیلی
قطعات زمین ، بر حسب حاصل خیزی شان از هم متفاوتند . با صرف کار برابر ، قطعه حاصلخیز تر ، محصول بیشتری به دست خواهد داد .

فاصله قطعه زمین از شهرها ، رودخانه ها ، دریا و راه آهن هم بسیار مهم هستند . صاحب مزرعه ای که موقعیت مناسبتری دارد ، پول زیادی را در حمل و نقل محصولاتش صرفه جوئی میکند .

سه قطعه زمین را با درجات مختلف حاصلخیزی در نظر بگیریم . فرض میکنیم که مستاجر در هر مورد ، برای مزد کارگران ، خریدن تخم ، نگهداری گاو و غیره سالی هزار دلار مصرف میکند . علاوه بر آن فرض کنیم که سود متوسط ، ۲۰٪ است .

بسته به حاصلخیزیهای متفاوت ، محصول بالغ بر تقریباً ده هزار پوند (۱۰۰ سنتز واحد وزن آلمانی و تقریباً برابر ۱۱۰ پوند است) در مزرعه اول ، دوازده هزار پوند در مزرعه دوم و پانزده هزار پوند در مزرعه سوم خواهد بود . قیمت تولید برای هر سه آنها مساوی است و برابر ۱۲۰۰ دلار میباشد (خرج تولید با اضافه سود متوسط) . بنا بر این قیمت برای صد پوند برابر ۱۲ دلار در مزرعه اول ، ده دلار در دوم و هشت دلار در سوم خواهد بود .

بازار ، تفاوت حاصلخیزی قطعات مختلف زمین را به حساب نمیآورد . قیمت صد پوند گندم صرف نظر از اینکه کجا کشت شده باشد برابر است . معمولاً ، بازار به گندم هر سه قطعه زمین احتیاج دارد . پس قیمت بازار صد پوند گندم چقدر خواهد بود ؟

اگر قیمت ۸ دلار بود ، مستاجرین قطعات اول و دوم قادر نمیبودند مخارجشان را باز پس گیرند ، چه رسد باینکه سود متوسط را هم بدست آورند . در این صورت سرمایه شان را بصنایع

یا بخشهای دیگر اقتصادی منتقل میگردد.

اگر قیمت ۱۰ دلار بود ، مستاجر قطعه اول ، فقط مخارج خودش را باز پس میگرفت ، اما سود متوسط را بدست نمیآورد و در نتیجه پولش را در صنایع سرمایه گذاری میکرد . بنا بر این قیمت بازار باید ۱۲ دلار ، یعنی برابر قیمت تولید در زمینی که دارای کمترین درجه حاصلخیزی است باشد . از آنجا که جامعه به محصول هر سه قطعه زمین — احتیاج دارد ، دقیقاً این قیمت است که در بازار تثبیت میشود . تفاوت موقعیت قطعات زمین هم از تفاوت در حاصلخیزی آنها ، کم اهمیت تر نیست . مستاجر قطعه زمینی که دورتر از بازار است ، باید برای تولید و حمل صد پوند گندم به بازار ، بیشتر از مستاجر قطعه زمینی که به بازار نزدیکتر است ، خرج کند . در صنعت ، قیمت تولید بوسیله شرائط متوسط تولید تعیین میشود . اگر موسسه ای بر طبق شیوه های از کار افتاده اداره شود ، برای هر واحد کالا ، کار بیشتری مصرف میکند ، ولی از فروش محصول تمام شده ، فقط قیمت تعیین شده بوسیله سطح متوسط تکامل تکنیکی را به دست میآورد .

قیمت تولید محصولات کشاورزی بطریق دیگری شکل میگیرد . قیمت بر مبنای شرائط تولید در بدترین قطعه زمین کشت شده تعیین میشود . سطح زمین محدود است . باین دلیل غیر ممکن خواهد بود که مقدار دلخواهی زمین با مرغوبیت برابر بکار گرفته شود . در صنعت وضع متفاوت است و یک موسسه میتواند با هر تعدادی از ماشینهای کامل مجهز شود . سود اضافی که بخاطر صرف سرمایه در قطعه زمینی بهتر ، یا استفاده بارآورتر سرمایه بدست میآید ، اجاره تفضیلی را بوجود میآورد .

به مثال ما برگردیم و فرض کنیم که قیمت هر صد پوند گندم در بازار ، ۱۲ دلار است . مستاجر اولین (بدترین) قطعه زمین ، برای ۱۰۰۰۰ پوند محصولش ۱۲۰۰ دلار ، خواهد گرفت . این برابر مخارج تولیدش (۱۰۰۰ دلار) با اضافه سود متوسط (۲۰۰ دلار) خواهد بود .

مستاجر دومین قطعه زمین ، برای دوازده هزار پوند محصول ، ۱۴۴۰ دلار خواهد گرفت . او ۲۴۰ دلار از مخارج تولید و سود متوسط بیشتر عایدی دارد . مستاجر سومین قطعه زمین ، برای پانزده هزار پوند محصول ، ۱۸۰۰ دلار خواهد گرفت که ۶۰۰ دلار بیشتر از مخارج تولید و سود متوسط است .

طبیعتاً مستاجرین قطعات دوم و سوم بیش از حد مایلند که این سود اضافی را به جیب بزنند . اما بین سرمایه داران رقابت وجود دارد . هر تعدادی از سرمایه داران راضی هستند که سود اضافه بر سود متوسط را بعنوان اجاره به زمیندار داده و سود متوسط را برای خود نگاه دارند . بنا بر این اضافه بر سود متوسط ، بصورت اجاره تفضیلی بوسیله زمینداران جمع آوری میشود . سود اضافی که با صرف سرمایه بروی زمین بهتر بدست میآید سود تفضیلی

را تشکیل میدهد.

اضافه بر سود متوسط، که از قطعات بهتر زمین بوجود میآید، بدون در نظر گرفتن نظام زمینداری کامل میشود. مالکیت خصوصی زمین، زمیندار را قادر میکند که این سود اضافی را به شکل اجاره تفضیلی بخود تخصیص دهد.

مانند بطور کلی هر ارزش اضافی، این سود اضافی نیز تنها بوسیله کار آفریده شده است. کار بروی قطعات حاصلخیز تر، از کار بروی قطعاتی که کمتر حاصلخیزند، بارآورتر است. اختلاف در حاصلخیزی، باعث اختلاف در بارآوری کار است. در نظام سرمایه داری این پندار ناصحیح بدست میآید که چون اجاره به تملک زمیندار در میآید پس اجاره محصول زمین است و نه محصول کار. لکن در واقع کار اضافی - ارزش اضافی - تنها منبع اجاره است.

علاوه بر اجاره تفضیلی، زمیندار، اجاره مطلق نیز دریافت میکند.

اجاره مطلق

یکبار دیگر مثالمان را بیاد آوریم. در قطعه زمین اولی یعنی بدترین قطعه زمین هیچ سود اضافی بوجود نمیآید. ما فرض کردیم که مستاجر این قطعه زمین، گندم را به قیمتی که از مخارج تولید با اضافه سود متوسط تشکیل شده، یعنی به قیمت تولید میفروشد.

اما صاحب این قطعه زمین اجازه نمیدهد که مستاجر، زمین را بدون پرداخت هیچ حق مالکیتی مورد استفاده قرار دهد. بنابراین مستاجر بدترین قطعه زمین باید بهنگام فروش گندم مقدار معینی بیش از سود متوسط بدست آورد که بابت حق سرمایه گذاری در زمین به صاحب زمین پرداخت کند. این بدین معنی است که قیمت بازار محصولات کشاورزی باید از قیمت تولید در بدترین قطعه زمین، بالاتر باشد.

بنا بر این محصولات کشاورزی به قیمتی بالاتر از قیمت تولید بفروش میرسند. بازاری که زاین طریق بدست میآید به مالک زمین میرسد. این بهره مالکانه مطلق است.

مشخص از اجاره تفضیلی، بهره مالکانه مطلق، نتیجه مالکیت خصوصی زمین است. بدون مالکیت خصوصی زمین، اجاره مطلق نمیتواند وجود داشته باشد.

اجاره تفضیلی نتیجه وجود یک قیمت بازار واحد است. در مورد اجاره مطلق مسئله متفاوت است: این خود اجاره مطلق است که مسئول قیمت های بازار بالاتر محصولات کشاورزی میباشد. همانند اجاره تفضیلی، اجاره مطلق نیز بخشی از ارزش اضافی است.

بهره مالکانه باجی است که در نظام سرمایه داری،

جامعه مجبور میشود به طبقه مالکان زمینپردازد.

با تکامل سرمایه داری، این باج افزایش مییابد.

معدّل مالک زمین، یک عنصر کاملاً غیر ضروری برای

باجی که به زمینداران انگل

پردازنده می شود

تولید سرمایه داری است. درآمد او از سرشتی کاملاً انگل وار است.

وجود اجاره تفضیلی جامعه را از کلیه مزایای مربوط به حاصلخیزی طبیعی زمین محروم کرده و این مزایا را به مالکان زمین میدهد. اجاره مطلق، محصولات کشاورزی - مواد غذایی برای کارگران و مواد خام برای صنعت - را گرانتر میکند. اگر اجاره مطلق نبود این محصولات به قیمت تولید بفروش میرسیدند. بنا بر این بخاطر اجاره مطلق، آنها بقیعتی بالاتر از قیمت تولید بفروش میرسند.

اجاره ایکه از استثمار دهقانان به دست می آید

بسیاری اوقات، نه سوداگران سرمایه دار، بلکه زارعین کوچک زمینی را از زمینداران اجاره میکنند آنان زمین را با کار خودشان کشت میکنند و کارگر اجیر نمیکنند. حال که کارگر اجیری وجود ندارد

که ارزش اضافی تولید کند، اجاره از کجا بوجود میآید؟ اینجا منشأ بهره مالکانه، استثمار دهقانان بوسیله زمیندار است. دهقان بخشی از حاصل کارش را به زمیندار میدهد. مارکس نوشت که در سرمایه داری، استثمار دهقانان تنها در شکل با استثمار پرولتاریای کارخانه متفاوت است.

غالباً، بخشی که به مالک زمین داده میشود آنقدر زیاد است که دهقان مجبور است علیرغم کار کمرشکنش نیمه گرسنه ادامه حیات دهد. این امر بخصوص در نقاطی صدق میکند که با زمانده سنگینی از دوران فئودالیسم وجود دارد، و جائیکه اثرات اجاره ماقبل سرمایه داری، به اجاره سرمایه داری که مالک از مستاجر میگیرد، اضافه میشود. مثلاً در روسیه تزاری، مسئله از این قرار بود. زمینداران، خون دهقانان تشنه زمین را تا به آخر می مکیدند. آنان اجاره کامل را جمع میکردند و علاوه بر آن انواع بیگاری و پرداخت جنسی را هم طلب مینمودند.

از آنجا که زمین ملک خصوصی است، میتواند خرید و فروش بشود. اگر همه نوع تاسیسات و آبادیها (ساختمانها، منبع آب، سیستم آبیاری و غیره) را بحساب نیاوریم، از آنجا که زمین محصول کار

قیمت زمین

انسانی نیست، به خودی خود ارزش نداشته و نمیتواند داشته باشد. اما با وجودیکه زمین ارزشی ندارد لکن در نظام سرمایه داری همواره دارای قیمت است.

این قیمت، بیان پولی ارزش نیست، بلکه چیز متفاوتی را بیان میکند. زمین باین دلیل دارای قیمت است که زمینداران، آنرا به مالکیت خصوصی خود درآورده اند.

قیمت زمین به اندازه درآمد سالیانه ای که میدهد، بستگی دارد. قیمت یک قطعه زمین برحسب مقدار پولی بیان میشود که اگر با آهنگ سود روز در بانک پس انداز شود، درآمدی برابر اجاره آن قطعه زمین، دربر خواهد داشت. این نوع محاسبه داپیتالیزاسیون نامیده میشود.

قیمت زمین، چیزی جز اجاره کاپیتالیزه شده نیست. به این دلیل، هرچقدر که اجاره

متر و آهنگ سود پائین تر باشد ، قیمت قطعه زمین بالاتر خواهد بود . در خرید زمین ،
فریدار عملاً بهره مالکانه چند سال را به مالك زمین پیش پرداخت میکند .

مبلغین نظام سرمایه داری میکوشند تا مخارج گزاف
زندگی را که بواسطه پرداخت اجاره به زمینداران به
وجود میآید ، با اشاره به " قوانین طبیعی " توجیه
نمایند . بگفته اینان کشاورزی تحت قانون کاهش

کاذبی در مورد " قانون

کاهش یابندگی بازده "

یا بندگی بازده " قرار دارد .

اینان میگویند این " قانون " قانونی طبیعی است و بهیچ وجه به نظام اجتماعی بستگی
دارد . میگویند هر مقدار جدید کار که بروی زمین انجام گیرد ثمره کمتری از مقدار قبلی
در بر خواهد داشت .

اختراع " قانون کاهش یابندگی بازده " هدفش بزرگ کردن چهره سرمایه داری و آزاد کردن
ن از مسئولیتی است که در برابر فقر زحمتکشان بعهده دارد . مبلغین سرمایه داری می-
بیند سرمایه داری مسئول محرومیت های توده مردم نیست . اینان ادعا دارند که ای-
محرومیتها از اینجا ناشی میشود که رشد جمعیت دارای آهنگی سریعتر از رشد تولید
محصولات کشاورزی است . بی شرمترین نوکران بورژوازی حتی جنگ و شروع امراض را باین
لیل که باعث کاهش جمعیت میشوند ستایش میکنند .

این " قانون کاهش یابندگی بازده " که بیان انزجار از بشریت است چیزی جز یک
اختراع محض نیست . این مهمترین ملاحظه یعنی سطح تکنولوژی تولید را در نظر نمیگیرد .
دافعین این قانون رسوا از این فرض غلط حرکت میکنند که سطح تکنولوژی در کشاورزی ثابت
بماند ، و تغییر امری استثنائی است . لکن نکته اینجاست که کار اضافی در کشاورزی عموماً
در رابطه است با رشد تکنولوژی و استفاده از شیوه های جدید و بهتر تولید کشاورزی .
لنین مبلغین " قانون کاهش یابندگی بازده " را با افرادی مقایسه کرد که میگویند توقف
ظار در ایستگاه قاعده است و حرکت آن استثناء .

در کشورهای سرمایه داری ، توده وسیع

دهقانان کوچک برویهم کمتر از يك مشت

زمیندار بزرگ زمین در اختیار دارند . در

وزیع زمین در کشورهای سرمایه داری

روسیه قبل از انقلاب قسمت عمده زمین در مالکیت زمینداران بزرگ ، خانواده تزار ، صومعه ها
کولاکها (دهقانان ثروتمند) قرار داشت . در روسیه ۳۰۰۰ زمیندار بزرگ وجود داشتند که هر
يك مالك ۵۰۰۰۰ دسیاتین (واحد روسی برابر ۱۱۷۶۱۲ پای مربع) زمین بودند . آنها حدوداً
باجب ۷۰ میلیون دسیاتین زمین بودند .

ده میلیون از فقیرترین دهقانان نیز ۷۰ میلیون دسیاتین زمین در اختیار داشتند .
مینهای بزرگ بطور متوسط هر کدام ۲۳۰۰ دسیاتین وسعت داشتند در حالیکه يك خانواده
دهقان تنها ۷ دسیاتین زمین در اختیار داشت . لذا يك ملك بزرگ حدوداً برابر بسود با

جمع مزارع ۳۳۰ دهقان فقیر.

در روسیه دریائی از کشاورزان بی زمین و محتاج زمین وجود داشت. تنها انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر انگلها را از زمینها بیرون راند و زمین را به دهقان داد.

در کشورهای بورژوازی جدید زمین بطور عمده در دست زمینداران بزرگ متمرکز است. و این امر به ستمدیدی و فقر دهقانان منجر میشود.

تکامل سرمایه داری به جدائی هرچه بیشتر تولید کشاورزی از مالکیت زمین منجر میشود. مالک بروی زمین کار نمیکند بلکه تنها اجاره زمین را غصب میکند.

جدائی تولید کشاورزی از مالکیت زمین

مارکس میگوید که سرمایه داری مالکیت زمین را امری بیپوده میسازد. واضح است که تولید کشاورزی میتواند بدون مالکیت خصوصی بر زمین انجام شود.

جدائی تولید کشاورزی از مالکیت زمین در دو شکل صورت میگیرد.

اول بشکل اجاره. زمین توسط مستاجر اداره میشود ولی به زمین دار تعلق دارد. اجاره دارن زمین در همه کشورهای سرمایه داری کاری پر سود است. دهقانان مجبورند زمین را بادشوارترین شرائط از زمینداران اجاره کنند.

دوم بشکل رهن. قرضه ای که برای رهن پرداخت میشود اعتباریست که در برابر گرو گرفتن ملك داده میشود. زمانیکه زمینداری برای پرداخت فوری (مثلا پرداخت مالیات) به پول نیاز داشته باشد، برای قرضه به بانک رجوع میکند. معمولاً يك دهقان برای خرید قطعه زمین جدید تقاضای قرضه میکند. بانک برای پرداخت قرضه، قطعه زمینی دهقان را بعنوان تضمین برای قرضه اش گرو میگیرد.

اگر قرضه بموقع پرداخت نشود بانک قطعه زمین را تصاحب میکند. عملاً حتی بانک از قبل مالک زمین مذکور میشود، زیرا دهقان بدو کار درآمدش از زمین را بعنوان بهره به بانک میپردازد. این بدین معنی است که اجاره نه بوسیله دهقانی که رسماً صاحب زمین است، بلکه بوسیله بانک دریافت میشود.

رهن بیرحمانه ترین شیوه استثمار توده دهقانان است سرمایه داری نه تنها طبقه کارگر بلکه قسمت عمده دهقانان را نیز به نا انصافی محکوم میکند. دهقانان بطور خشونت آمیزی توسط مالکین زمین و سرمایه داران استثمار میشوند. تکامل سرمایه داری همراه است با قشر بندی روستائیان. قشر بالائی کوچک

اشتراک منافع طبقه کارگر و کارگران روستائی در مبارزه علیه استثمار

در روستا — یعنی کولاکها — با استثمار بیرحمانه دهقانان فقیر ثروتمند میشوند. در نتیجه بسیاری از دهقانان از هستی ساقط میشوند، زمینهای محقر خود را میفروشند، یا بصورت

کارگر روستائی در میآیند و یا در جستجوی کار راهی شهرها میگردند. بخش عظیم میانی دهقانان میانه حال در شرائط عدم تعادل و عدم اطمینان بسر میبرند. در کشاورزی نیز نظیر صنعت تولید بزرگ امتیازات بیشماری بر تولید کوچک دارد. ماشین آلات و دیگر پیشرفتهای تکنولوژی میتوانند در تولید بزرگ بکار روند، در حالیکه تولید کوچک استطاعت استفاده از این امکانات را ندارد. در بسیاری کشورهای سرمایه داری قسمت بزرگی از زمین به زمیندارانی تعلق دارد که دهقانان را میچاپند. هر بار که مالیاتی افزایش مییابد، هر بار که از قیمت تولیدات کشاورزی کاسته میشود، زندگی توده کثیری از خانواده های کوچک دهقانی به مخاطره میافتد. دهقانان بزرگ با رقرض میروند و قربانی رباخواران و بانکها میشوند. اگرچه دهقانان تا آخرین رمق جان میکنند تا استقلال ظاهری اقتصادی خویش را حفظ کنند، تعداد کثیری از مزرعه های کوچک ویران میشوند و صاحبانشان یا بصورت کارگر مزدور موسسات صنعتی در میآیند و یا بعنوان کارگر در مزارع استخدام میشوند. اینگونه کارگران مزارع در برابر کار خویش دستمزد بسیار حقیری دریافت میدارند، و طول کار روزانه شان به اراده و تصمیم ارباب - یعنی سرمایه دار بزرگ کشاورزی و یا کولاک - بستگی دارد.

لذا در سرمایه داری توده دهقانان بطرز بیرحمانه ای استثمار میشوند. برای مبنی طبقه کارگر و دهقانان در مبارزه شان علیه استثمارگران یعنی علیه سرمایه داران و مالکین زمین دارای هدفی مشترک میباشند. رهبری در این مبارزه به پرولتاریا بعنوان پیشرفته ترین طبقه اجتماعی تعلق دارد.

از مدتها قبل از پیدایش سرمایه داری، صنعتگری و داد و ستد از کشاورزی جدا شده بود. این امر در راه پیشرفت تقسیم اجتماعی کار قدمی بزرگ بود. در جوامع ماقبل سرمایه - داری کشاورزی بطور عمده طبیعی بود. سطح ابزار تکنیکی در صنعتگری چندان از کشاورزی بالاتر نبود. کشاورزی بخش غالب تولید را تشکیل میداد. با ظهور و تکامل سرمایه داری اوضاع بطور اساسی تغییر کرد. قبالا کفش، لباس و همه گونه وسایل مصرفی خانگی توسط خانواده دهقانی یا دهقانان صنعتکار ساخته میشد. سرمایه داری کارخانه بافندگی و کفشدوزی ایجاد کرد و محصولات خانه ساز توسط تولیدات کارخانه ای که مرغوب تر و ارزاتر بودند بکار زده شدند. تولید کالائی غالب شد. گذار به صنعت ماشینینی جدائی کامل صنعت از کشاورزی را به همراه میآورد.

سرمایه داری همواره بخشهای صنعتی جدیدی را از کشاورزی جدا میسازد و تفاوت بین صنعت و کشاورزی، مابین شهر و روستا، همواره عمیق تر میشود. در سرمایه داری، شهر، روستا را مورد استثمار خشونت آمیز قرار میدهد. پیشرفت تکنولوژی - شیوه های جدید تولید، ماشین آلات و پیشرفتهای جدید - در صنعت

تضاد رشد یابنده

بین شهر و روستا

بوقوع میپیوندد. تا همین اواخر حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری، تولید کشاورزی بر مبنای ابتدائی ترین ابزار کار و کاریدی انجام میشد. تنها بعد از جنگ جهانی دوم ماشین آلات و تکنولوژی جدید بطور وسیع در کشاورزی کشورهای پیشرفته بکار گرفته شد. این گذار از کاریدی به تولید ماشینی جدید همراه است با ویرانی و نابودی میلیونها خانوار دهقانی توسط موسسات سرمایه داری ای که به تولید بزرگ اشتغال دارند. در کشورهایائی که از نظر اقتصادی عقب مانده اند، کشاورزی هنوز از سطح تکنولوژی فوق العاده نازلی برخوردار است.

اجاره زمین وجوه فراوانی بحیب زمینداران بزرگ میریزد. توده ارزش اضافی که در روستا بوجود میآید توسط زمینداران غصب میشود. اینان این وجوه را انگل وار به مصرف میرسانند.

حتی زمانیکه دهقان زمین میخرد وضعش بهتر نمیشود. وی مجبور است که بخش بزرگی از پولش را صرف خرید زمین کند و مقدار کمی برای خرید ماشین آلات، ابزار و غیره باقی میماند. این یکی از عمده ترین علل نابودی دهقانان است.

سرمایه داری مرزهای محدود اقتصاد طبیعی را گسترش میدهد، لکن در عین حال توده های وسیع روستا نشین را به استثماراری خشونت بارتر محکوم میکند. حتی در پیشرفته ترین کشور سرمایه داری، بخش عمده دهقانان از فرهنگ شهری جدا مانده اند. تضاد بین شهر و روستا یکی از عمیق ترین تضاد های نظام سرمایه داری است.

سئوالات

- ۱- چگونه ارزش اضافی بین استثمارگران تقسیم میشود؟
- ۲- منبع سود تجاری، بهره قرضه و اجاره زمین چیست؟
- ۳- در مورد نقشی که مالکیت خصوصی زمین ایفا میکند چه میتوان گفت؟
- ۴- کجا منافع گروههای مختلف استثمارگر یکسان، و کجا مختلف است؟

تجدید تولید سرمایه داری و بحرانهای اقتصادی

۱- تجدید تولید ساده و گسترده سرمایه داری

تولید و تجدید تولید

توده کالائی که در يك کشور تولید میشود دائما در حرکت است. محصولات مختلف تولید میشوند، مصرف میشوند، و تجدید تولید میگردند. همانگونه که جامعه نمیتواند از مصرف باز ایستد، همانگونه نیز نمیتواند تولید را متوقف نماید. این تجدید دائمی، ایسن تکرار لاینقطع تولید، تجدید تولید نامیده میشود. تجدید تولید شرط لازمی است برای ادامه حیات جامعه تحت هر نظام اجتماعی. اگر جامعه در طول سالیان دراز دارای تولید ثابتی باشد، تجدید تولید در آن جامعه تجدید تولید ساده نامیده میشود.

قبل از ظهور سرمایه داری تکامل نیروهای مولده بکندی پیش میرفت. حجم تولید اجتماعی سال تا سال و دهه تا دهه بمقدار کمی تغییر میکرد. در عمل تجدید تولید ساده صورت میگرفت. با گذار به سرمایه داری رکود تولید اجتماعی جای خود را به تکامل سریع نیروهای مولده داد. آنچه مشخصه سرمایه داری بعنوان يك نظام اجتماعی است، نه تجدید تولید ساده، بلکه تجدید تولید گسترده است، یعنی افزایش سالیانه بازده محصولات. هر جامعه نه تنها توده محصولات بلکه مناسبات اجتماعی تولید را نیز تجدید تولید مینماید. اگر تولید دارای شکل سرمایه داری است، تجدید تولید نیز همین شکل را بخود میگیرد. این بدین معنی است که مناسبات تولید سرمایه داری، و بطور مشخص مناسبات بین سرمایه داران و کارگران، هر ساله تجدید تولید میگردند.

محصول اجتماعی و درآمد ملی

محصول اجتماعی يك جامعه عبارتست از مجموع بازده کشور در طول زمانی معین، مثلا یکسال. محصول اجتماعی از دو بخش تشکیل میشود. يك بخش بمنظور جبران وسایل تولیدی که در طول سال مصرف شده اند - مواد خام، مواد سوختنی، ماشین آلات و غیره - عمل میکند. این وسایل میبایست از نو تامین شوند تا تولید بتواند بطور مداوم تجدید شود - یعنی تجدید تولید بتواند ممکن گردد - بخش دیگر محصول اجتماعی ارزش جدیدیست که در طول سال بوجود آمده است. این درآمد ملی کشور است.

در جامعه سرمایه داری این درآمد تنها در اسم ملی است. قسمت عمده توسط سرمایه داران غصب میشود. آنچه باقی میماند بصورت مزد به طبقه کارگر میرسد. سهمی از درآمد ملی که در دست سرمایه داران باقی میماند اولاً صرف مصرف شخصی آنها، ارضای هوس و هوسهای گوناگونشان، نگهداری خدمه و غیره میشود؛ و در ثانی صرف انباشت با نظر به

افزایش سرمایه و توسعه تولید میگردد .

بخش بزرگی از درآمد ملی توسط دولت بورژوا غصب میشود . سهمیه های بودجه دولت بطور عمده صرف نگهداری دستگاه دولتی ، که ابزار اعمال خشونت استثمار کنندگان — استثمار شوندگان است ، صرف مسابقه تسلیحاتی ، صرف کمک به موسسات سرمایه داری که دچار اشکالات مالی اند ، و غیره میشود .

برای توسعه تولید میبایست بخشی از درآمد ملی صرف بر پا ساختن موسسات جدید ، توسعه دادن ظرفیت تولید در کارخانه های موجود ، و استخدام گروههای جدید کارگر شود . در جامعه سرمایه داری کلیه سئوالات مربوط به توسعه تولید توسط مالکین خصوصی — سرمایه داران — حل میشود . آنها بخشی از درآمد ملی را صرف تجدید تولید میکنند . لذا مهمترین کار جامعه ، یعنی افزایش حجم بازده ، به تصمیم و اراده سرمایه داران وابسته است .

هر سرمایه داری که به تولید میپردازد

وسیله تولید و نیروی کار خریداری

میکند . پس از تکمیل پروسه تولید

تضادهای تجدید تولید سرمایه داری

سرمایه صاحب صنعت ، که توسط کار اضافی کارگران برآورد افزوده شده است ، شکل میزان معینی محصولات آماده شده — کالا — بخود میگیرد . سرمایه دار این کالاها را بفروش میرساند و مقدار معینی پول بدست میآورد . آنگاه با این پول وسایل تولید جدید خریداری میکند و کارگر استخدام مینماید و بدینگونه پروسه تولید تجدید میگردد .

لذا هر سرمایه ای از دوره ای که گردش سرمایه نامیده میشود میگذرد . برای انجام تجدید تولید ، یک گردش ثابت سرمایه میبایست وجود داشته باشد .

لکن در جامعه بورژوازی سرمایه داران متعدد و سرمایه های بسیاری وجود دارند . لذا لازم است که مجموعه توده سرمایه قادر به گردش باشد . بلغت دیگر همه سرمایه داران میبایست قادر باشند کالا هائی را که در کارخانه هایشان تولید میشود بفروش رسانند .

اعمال هر سرمایه دار ، و لذا حرکت سرمایه های مختلف ، در ارتباطی نزدیک با یکدیگر قرار دارند . این ارتباط چند جانبه موسسات مختلف و سرمایه های منفرد ، در بازار — جائیکه سرمایه داران کالا هائی را که در کارخانه هایشان تولید شده بفروش میرسانند — مشهود میگردد . سرمایه های منفرد در گردش خود با یکدیگر پیوسته اند و این گردش حرکت کل سرمایه اجتماعی را شامل میشود . لذا سرمایه اجتماعی عبارت است از مجموعه توده سرمایه های منفرد در پیوستگی و ارتباطشان با یکدیگر .

سرمایه اجتماعی تنها یک جمع جبری کلیه سرمایه های منفرد نیست . در سرمایه اجتماعی سرمایه های منفرد با یکدیگر در ارتباطند . در حالیکه هر یک از دیگری مستقل است ، بسا وجود این همه بر یکدیگر متکی میباشد . این تضاد زمانی عیان میگردد که در جریان تجدید

تولید مجموعه سرمایه اجتماعی ، محصول آماده ، بفروش میرسد .

در جریان تولید سرمایه داری نه تنها روابط استثمار کار توسط سرمایه بطور ثابت تجدید میشود، بلکه این روابط مقیاس و سیتمتری بخود میگیرند . کارگران هرچه بیشتری بزیروغ استثمار سرمایه داری کشیده میشوند ، و میزان استثمارشان همواره افزایش مییابد . لذا تجدید تولید سرمایه داری همواره در ارتباط است با رشد تضاد های طبقاتی در جامعه بورژوازی .

تولید سالانه يك کشور ، از بسیاری کالا های گوناگون تشکیل میشود . انبوه کالا های مختلف بر حسب شکل مادی شان

مسئله تحقق (بفروش رساندن کالا)

به دو گروه عمده تقسیم میشوند : (۱) وسایل تولید ، (۲) وسایل مصرف .
به همین ترتیب تولید به دو گروه عمده تقسیم میشود : (۱) تولید وسایل تولید ، (۲) تولید اجناس مصرفی .

کلیه محصولات کار انسانی در تحلیل نهائی احتیاجات گوناگون افراد و گروههای اجتماعی را برآورده میکنند . تنها تفاوت در این است که برخی محصولات ، این منظور را بطور مستقیم برآورده میکنند (اجناس مصرفی) ، در حالیکه بقیه برای تولید اجناس مصرفی بکار میروند (ابزار تولید) . شکل مادی هر محصول ، نقش بعدی آنرا در پروسه تجدید تولید از قبیل تعیین مینماید .

آنگاه که سرمایه داران توده کالاهای ساخته شده را بفروش میرسانند میبایست ارزش آنها را کسب کنند تا قادر به ادامه تولید گردند . ما از قبل میدانیم که ارزش هر کالا که در موسسه سرمایه داری تولید میشود از سه بخش (۱) سرمایه ثابت (۲) سرمایه متغییر ، و (۳) ارزش اضافی تشکیل شده است .

این سه بخش ارزش مجموعه تولید سالانه جامعه سرمایه داری را تشکیل میدهند . تقسیم محصول سالانه بر حسب ارزش ، نقشهای گوناگون بخشهای مختلف آنرا در آینده از قبل تعیین مینماید .

در پروسه تحقق هر بخش از محصول سالانه میبایست بنحوی مبادله گردد که ایفای نقشی را که هم توسط شکل مادی و هم توسط ارزشش بوی محول شده است در آینده ممکن سازد . این امر ارتباط کمی معینی را چه در ارزش و چه در شکل مادی بین قسمتهای مجزای محصول اجتماعی لازم میدارد . این امر ، مسئله تحقق محصول اجتماعی را تشکیل میدهد .

برای ساده کردن مسئله فرض میکنیم اقتصاد يك کشور تماما بر مبنای اصول سرمایه داری عمل میکند . در این صورت تجدید تولید ساده بترتیب زیر صورت میگیرد .

شرایط تحقق تحت تجدید تولید ساده و گسترده

مجموعه انبوه کالائی که در طول سال توسط گروه اول موسسات تولیدی، یعنی آنانکه وسایل تولید را میسازند، ساخته شده میبایست برابر باشد با انبوه وسایل تولیدی که در طول آن سال توسط هر دو گروه موسسات مصرف شده است. برای مثال، اگر در طول سال ۲۰۰ میلیون تن ذغال سنگ مصرف شده است، تولید سالانه ذغال سنگ میبایست برابر ۲۰۰ میلیون تن باشد. اگر در طول سال ۱۰۰۰۰۰ چرخ تراش در اثر کار فرسوده شده است، همان تعداد باید در همان مدت تولید شود.

حال بپردازیم به موسسات گروه دوم، یعنی آنها که اجناس مصرفی را تولید میکنند. مجموعه توده کالائیکه توسط این گروه تولید میشود باید ارزشش برابر باشد با مجموع درآمد همه کارگران و سرمایه داران هر دو گروه. همه اجناس تولید شده میبایستی توسط سرمایه داران و کارگران مصرف شود، زیرا بنا بر فرضی که کرده ایم طبقه دیگری در جامعه وجود ندارد. لکن سرمایه داران و کارگران تنها میتوانند آن مقدار که درآمدشان اجازه میدهد - ارزش اضافی که توسط سرمایه داران غصب شده و حقوقی که به کارگران پرداخت میشود - مصرف نمایند. لذا یک شرط اساسی تجدید تولید ساده اینست که مجموع سرمایه متغیر و ارزش اضافی گروه اول با سرمایه ثابت گروه دوم برابر باشد.

اکنون شرائط تحقق در تجدید تولید گسترده را بررسی میکنیم. تجدید تولید گسترده با انباشت مربوط میشود. برای افزایش تولید، یا موسسات موجود باید گسترش یابند و یا موسسات جدیدی بنا شوند. در هر دو حال مقدار معینی ابزار جدید تولید میبایست بکار گرفته شود. این ابزار تولید میبایست در دوره قبل تولید شده باشند. لذا محصول آماده شده سالانه موسسات گروه اول - که ابزار تولید را میسازند - میبایست میزان معینی بر آنچه برای تجدید تولید ساده مورد نیازشان است اضافه باشد. این بدین معنی است که مجموع سرمایه متغیر و ارزش اضافی گروه اول باید از سرمایه ثابت گروه دوم بیشتر باشد.

اینچنین اند شرائط اساسی تحقق کالاه تحت تجدید تولید ساده و گسترده سرمایه داری. برای اینکه سرمایه داری بتواند مسیرش را بدون مانع طی کند لازم است همواره تطابق پیچیده ای بین رشته های مختلف برقرار باشد.

لکن حرکت تولید سرمایه داری بطور خود بخودی و از طریق نوسانات و انحرافات لاینقطع، و نقص دائم نسبت لازم بین موسسات مختلف و گروههای موسسات انجام میگردد. پیچیدگی پروسه تجدید تولید سرمایه داری با مسیر عادی آن تداخل میکند. باین دلیل مسیر تجدید تولید سرمایه داری ناچار توسط بحرانهای اقتصادی دوره ای، یعنی بحرانهایی که در فواصل منظم پیش میآیند، دچار وقفه میگردد.

احتیاج و مازاد

در جهان سرمایه داری، تغییرات جو اقتصادی، زندگی میلیونها انسان را متاثر میسازد. در سرمایه داری زندگی اقتصادی همواره دستخوش نوسانات و تغییراتیست که حتی از تغییرات ناگهانی هوا بزرگتر و غیر مترقبه ترند. شاخصهای زیادی وجود دارند که برای سنجش جو اقتصادی در نظر گرفته میشوند: وضع بورس، نوسان قیمتها، تغییرات در سطح ذخیره کالا در انبارها، حرکت سفارشات در مؤسسات اقتصادی، و غیره. موسساتی وجود دارند که کارشان پیشبینی جو اقتصادی است. در بقی که این پیشبینیها عموماً حتی از پیشبینی وضع هوا غیر قابل اطمینان ترند. بسیاری اوقات آسمانی بیابر پیشبینی میشود در حالیکه يك طوفان، يك بحران اقتصادی در پیش است.

چرا پیشبینیهای جو اقتصادی اینطور غیر قابل اطمینان میباشند؟ اشکال تنها ناکامل بودن شیوههای تحقیق نیست. مهمترین دلیل این حقیقت است که این جو به اراده مردم بستگی ندارد. اگر در قدرت سرمایه داران بود، با علاقه تمام بحرانها را از اقتصاد میزدودند لکن تمام اشکال در اینست که آنها این قدرت را ندارند.

گفتگوی زیر از کنایه نقل شده است که زندگانی کارگران معدن را در امریکا شرح میدهد. فرزند يك کارگر معدن از مادرش میپرسد:

— "مادر، چرا اجاق روشن نمیکنی؟ هوا سرد است.

— زغال نداریم. پدرت کار ندارد و مای پول برای خرید زغال نداریم.

مادر، چرا او کار ندارد؟

— برای اینکه مقدار خیلی زیادی زغال سنگ استخراج شده است.

خانواده کارگر معدن از سرمایه میزند زیرا که زغال زیادی استخراج شده است. میلیونها حمتکش و منجمله بسیاری دهقانان از بی غذایی میمیرند، باین دلیل که مقدار زیادی گندم درو شده است. کشور دارای مقدار کافی وسیله تولید، اجناس مصرفی، و کارگر است، لکن دودی از دودکش کارخانهها بیرون نمیآید. لوکوموتیوها بیکار ایستاده اند، غلات انبار شده میگردند، انبارها تا حد ممکن پراند، در حالیکه کارگران بیکار و خانواده هاشان گرسنه اند. چنین است اوضاع در دوران بحران اضافه تولید.

محاسبه زیر توسط يك روزنامه امریکائی منتشر شده است. در سال ۱۹۳۴، سال بعد از بحران نابود کننده ۳۳-۱۹۲۹، حدود ۲,۴۰۰,۰۰۰ نفر در کشورهای سرمایه داری از بی غذائی مردند. در همان سال بیش از يك میلیون بار کامیون غله، ۲۶۷۰۰۰ بار قهوه، ۲۵۸۰۰۰ تن شکر، ۲۶۰۰۰ تن برنج، ۲۵۰۰۰ تن گوشت و بسیاری محصولات دیگر عمدا نابود شدند.

واگیری اضافه تولید

قبل از پیدایش و تثبیت نظام سرمایه داری جامعه بسیاری
دگرگونیها و فاجعه ها را گذراند . لکن در آنزمان علل
این فجایع ، مصائب طبیعی و اجتماعی بودند : سیل ، خشکی ،

جنگهای ویران کننده و شیوع امراض .

اینگونه مصائب عموماً کشورهای رشد یافته را به دشتهای خشک بدل میکردند . بدنبال
آن کاهش شدیدی در تولید بوقوع میپیوست ، ثمره کارنسلهای زیادی از بین میرفت ، مردم
به فقر و کرسنگی شدید محکوم بودند .

لکن تنها سرمایه داریست که بحران اضافه تولید و محرومیت خشونت بار توده های
کارگر ناشی از تولید "اضافی" کالا را بوجود آورده است .

ولی آیا واقعاً زغال سنگ ، غله ، لباس و مسکن بمقداری اضافی تولید میشود ؟ البته
نه . نیاز به غله ، زغال سنگ و لباس فوق العاده زیاد است . لکن زحمتکشان میبایست حتی
بدون حداقل مایحتاج زندگی بمانند زیرا که جیبشان خالی است .

این بدینمعنی است که نه با مقایسه احتیاجات واقعی اکثریت زحمتکشان ، بلکه با مقایسه
نیروی خرید آنان است که کالا بمقدار اضافی تولید شده است . سرمایه داری نگران ارضای
احتیاجات زحمتکشان نیست . تنها توجه سرمایه داران به این است که کالاهایشان را بقیمتی
بفروش رسانند که سود کافیشان را تضمین کند . لکن آنها در طول بحرانها از این امکان محروم
میکردند . اختلاف شدید بین انبوه کالائی که در موسسات سرمایه داری تولید میشود و
تقاضای موثر مردم منجر به بحران اقتصادی اضافه تولید میگردد .

در طول بحران سالهای ۳۳ - ۱۹۲۹ در آمریکا بجای زغال سنگ برای سوخت از
گندم و ذرت استفاده میشد . میلیونها خوک از بین برده شد . بخش بزرگی از محصول
پنبه بروی مزارع ماند تا بگردد . در برزیل میلیونها کیسه قهوه بدريا انداخته شد . در
دانمارك كله های گاو و در فرانسه و ایتالیا هزاران تن میوه از بین برده شد .

اجتناب ناپذیر بودن بحرانهادر سرمایه داری

بحران های اقتصادی اضافه تولید توسط تضاد
اساسی سرمایه داری بوجود می آیند . همانطور
که در فوق (فصل ۴) دیدیم این تضاد عبارتست
از تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل

سرمایه داری خصوصی غصب ثمره تولید .

با تکامل صنعت مدرن ، تولید خصلت اجتماعی یافته است . صدها و هزاران نفر در هر
موسسه استخدام شده اند . ارتباط نزدیک بین موسسات وجود دارد . لذا صدها هزار و
میلیونها نفر در پروسه تولید در ارتباط نزدیک با یکدیگر قرار دارند ، ولی محصول این تولید
اجتماعی در دسترس مجموع جامعه قرار نگرفته ، بلکه توسط گروه کوچکی مالک خصوصی غصب
میشود .

تضاد اساسی سرمایه داری ، به هرج و مرج تولید و مصرف محدود توده ها ناشی از استثمار

کار توسط سرمایه متجر میگردد .

سرمایه داری نظامی اجتماعی است که در آن هرج و مرج تولید بحد اعلی حاکم است. همه سرمایه داران میکوشند تا سود زیادی بدست آورند . هریک میکوشد تا بزرگترین سود ممکن را کسب و بمنافع رقبايش دست یابد، و حتی اگر ممکن باشد آنانرا از بین ببرد . اینجا، چون در زندگی حیوانات قانون بقای انطباق حاکم است. همه جا تصمیم با کسانی است که بتوانند دیگران را مطیع ساخته حاکمیتشان را بر آنان تثبیت کنند . هرج و مرج تولید يك قانون سرمایه داری است.

مغایرت دو شرط مهم تولید یعنی متمرکز بودن وسایل تولید در دست سرمایه داران، و محرومیت کارگران از همه چیز جز نیروی کارشان - نمونه بارز نظام سرمایه داری است. این مغایرت زمانی بسرعت عیان میشود که در دوران بحران اضافه تولید حلقه مفقوده ای ایجاد میگردد: از سوئی ابزار تولید و محصولات اضافی وجود دارند و از سوی دیگر نیروی کار نیز بحد اضافی موجود است - توده بیکاران از وسایل معیشت محروم شده اند .

آناشی تولید سرمایه داری و استثمار کار توسط سرمایه ، بحران های اقتصادی اضافه تولید که کشورهای سرمایه داری را در فواصل معین بلرزه در میآورد، امری اجتناب ناپذیر میسازد .

تولید سرمایه داری هدف برآورده کردن حوائج اجتماعی را دنبال نمیکند ، لکن بدنبال درآوردن سود بقیمت کار پرداخت نشده کارگران است. با وجود این در محاسبه نهائی ، حتی در نظام سرمایه داری ، تولید مربوط به مصرف بوده و وابسته به آن است . از اینرو که توده های کارگر توسط سرمایه داران استثمار میشوند، سطح مصرفشان محدود است. رشد تولید سرمایه داری به تشدید استثمار منجر میگردد . این امر کاهش نسبی در تقاضای موثر بخش عمده جمعیت بوجود میآورد و لذا فروش کالا کاهش مییابد .

توسعه تولید افزایش موقت فروش وسایل تولید را سبب میشود . هرچه تولید وسیعتر شود ، ماشین آلات، مصالح ساختمانی ، مواد خام ، و مواد سوختنی بیشتری مورد نیاز خواهد بود . موسسات مصرف کننده این وسایل تولید، حجم روزافزونی از اجناس مصرفی را تولید میکنند . در لحظه معینی فروش این حجم رشد یابنده اجناس مصرفی مشکل میشود، زیرا فقر توده های مردم از افزایش مصرف جلوگیری میکند - یعنی تولید توسعه مییابد در حالیکه وسعه ای منطبق با آن در زمینه مصرف بوقوع نمیپیوندد . بدین ترتیب فروش با سستی از حدودیت مصرف توده مردم زحمتکش روبرو میشود .

ظهور بحرانهای اضافه تولید با تولید وسیع سرمایه داری صنعتی همزمان بود . در ۱۵۰ سال گذشته هرچند سال یکبار این بحرانها جهان سرمایه داری را بلرزه در آورده اند . بحرانها با نظم معینی تکرار میشوند.

وره های سرمایه داری
مراحل آن

بین هر دو بحران صنعت سرمایه داری از دوره معینی گذر میکند .
روز قبل از بحران ، تولید به بالا ترین حد خود میرسد . اکنون مدتیست که اضافه
تولید وجود داشته حتی اگر هنوز آشکار نبوده است . اکثرا ، ولی نه همیشه ، سقوط مالی اولین
نمودار ریزش قریب الوقوع میباشد . دلالتها ، بانکداران ، سوداگران وحشت زده میشوند .
شکار تب‌آلودی برای پول آغاز میشود . وام دهندگان خواستار باز پرداخت وام‌هایشان
میشوند . کسانی که حساب پس‌انداز دارند برای گرفتن آن ا بسوی بانکها میشتابند . تعداد
زیادی از موسسات کوچک و متوسط و گاهی بزرگ ورشکست میشوند .

بحران ادامه مییابد آثارها از کالاهائی که نمیتوانند بفروش رسند انباشته اند .
بسیاری موسسات تعطیل میشوند . کارگران از کار اخراج میشوند و بیکاری رشد میکند .
قیمت فروتن عمده و گاهی حتی قیمت بازار اجناس ، کاهش مییابد ، لکن بر تقاضا افزوده نمی-
شود . موسساتی که هنوز تعطیل نشده اند مجبورند تولید را محدود و یا موقتا متوقف
سازند .

یک دوره رکود (دپرسیون) پیش میآید . صنعت متوقف میگردد .
این اوضاع سرمایه دار را وامیدارد تا استثمار کارگران را تشدید کند ، حقوقشان را پائین
آورد و آنانرا به کار بیشتر وادار نماید . در عین حال سرمایه داران میکوشند تا با استفاده
از تکنولوژی پیشرفته تر ، تولید را ارزاتر تمام کنند و آنرا حتی در شرائط کاهش تقاضا
امری سودآور سازند . موسسات ماشین آلات جدید بکار میگیرند و تجدید سرمایه ثابت در
حد وسیع صورت میگیرد .

تقاضا برای ابزار تولید افزایش مییابد . رکود جای خود را به تجدید حیات میدهد .
بسیاری از موسسات ضعیف تر از بین رفته اند . موسساتی که باقی مانده اند تولید را از سر
میگیرند و توسعه مییابند . هر صاحب صنعت میکوشد تا ضرری را که در طول بحران متحمل
شده جبران کند . تولید سطح سابق خود را باز مییابد .

کم کم تولید از سطح سابقش بیشتر میشود و دوران رونق شروع میشود . تولید بدون توجه
لازم به تقاضای موثر توسعه مییابد . به سبب تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل سرمایه
داری مالکیت ، این تقاضا محدود است ، و پس از مدتی تولید افزایش یابنده ناچار با حجم
محدود بازار در تضاد قرار میگیرد . بحرانی جدید پیش میآید و دوره از نو آغاز میگردد .

همانطور که گفته شد از روز پیدایش سرمایه داری بحران
همواره همراه وفاداران آن بوده است . در دوران جدید
زمانیکه جهان به دو نظام سوسیالیسم و سرمایه داری
تقسیم شده ، نظام بورژوازی تعادل قبلی خود را از دست
داده است . تجدید تولید سرمایه داری در زمانی صورت میگیرد که تضادها و مصائبش بطور
نامحدود افزایش یافته اند .

بحرانهای اقتصادی

در دوران جدید

بعد از جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، تضادها ظاهراً سرمایه‌داری، بحرانها را کثیرالوقوع‌تر و ویران‌کننده‌تر ساخت. در سال ۱۹۲۱- بحران اقتصادی اکثر کشورهای سرمایه‌داری را ویران ساخت. در ۱۹۲۴ و دوباره در ۱۹۲۷ ایالات متحده برای فروش تولیداتش با دشواری زیاد روبرو بود. اوضاع اقتصادی در سال ۱۹۲۶ در آلمان روبه وخامت گذارد. در تمام سالهای بین دو جنگ جهانی صنعت انگلیس در حال رکود بود.

عمیق‌ترین و خردکننده‌ترین بحرانی که تا بحال برای کشورهای سرمایه‌داری پیش آمده در سال ۱۹۲۹ آغاز شد. بحران تمام کشورهای سرمایه‌داری را در بر گرفت و مدت چهار سال ادامه داشت، و اثر زخمی عمیق بر وجدان مردم جهان سرمایه‌داری بجای گذارد. خاطره "دپرسیون بزرگ" - و این نامی است که علوم و مطبوعات بورژوازی به بحران سالهای ۱۹۲۹-۳۳ گذارده‌اند - هنوز در فکر میلیونها مردم باقی است.

بحران باعث شد تا تولید در تمام جهان سرمایه‌داری بطور ناگهانی تا ۴۴ درصد و در بعضی کشورها تا ۵۰ درصد کاهش یابد. از نظر سطح تولید، کشورهای سرمایه‌داری بین ۲۵ تا ۴۰ سال بعقب بازگشتند. در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری تعداد بیکاران به ۳۰ تا ۴۰ میلیون رسید. درآمد کارگران بشدت کاهش یافت. تعداد عظیمی از دهقانان از هستی ساقط شدند. میلیونها خانوار دچار فقر و گرسنگی گشتند.

در همان حالی که کمبود همه چیز دیده میشد، سرمایه‌داران که نمیتوانستند کالاهایشان را بفروش رسانند، ثمره کار مردم را نابود میکردند. دستگاههای تولیدی نیز نابود میشد: ماشین آلات کارخانه‌های ذوب آهن پیاده میشد، معادن با آب پر میگشت، درختان میوه قطع میشد، مزارع به آتش کشیده میشد...

جنگی خشن در بازار جهانی آغاز شد. گردش در دست جهان به یک سوم حجم سابقش تقلیل یافت.

سرمایه‌داران با تشدید استثمار طبقه کارگر، با نابودی بیشتر دهقانان، راهی بسرای خروج از بحران یافتند. این آمادگی بحران بعدی اضافه تولید را که در نیمه دوم سال ۱۹۲۷ آغاز شد تسریع کرد. تعداد بیکاران کشورهای سرمایه‌داری که از رقم ۳۰ میلیون سال ۱۹۳۳، در سال ۱۹۳۷ به ۱۴ میلیون تقلیل یافته بود، در سال ۱۹۳۸ دوباره به ۱۸ میلیون افزایش یافت.

سالهای ۳۰ قرن حاضر با بیکاری در مقیاس بسیار وسیع، کاهش سطح زندگی طبقه کارگر و روشنفکران، و ویرانی دهقانان مشخص بوده است.

بعد از جنگ جهانی دوم پیروزی سوسیالیسم در بسیاری از کشورها و سقوط نظام استعماری حیطة استیلای سرمایه‌داری را کاهش بیشتری داد. مصائب تجدید تولید سرمایه‌داری تکثیر شدند. در عین حال پیروزی‌های سوسیالیسم خطر بحرانهای حاد و

و بیکاری وسیع تحت نظام سرمایه داری را بوضوح عیان ساخت. جادارد که طبقات حاکمه وحشت داشته باشند از اینکه بحرانی نظیر فاجعه سالهای ۳۰، سرمایه داری را از طریق اقدام طبقه کارگر و همه زحمتکشان ویران سازد. این امر سبب میشود که دولت های بورژوازی سیاست خود را بطور خاص معطوف جلوگیری از اغتشاشات حاد و عمیق در امر تجدید تولید بنمایند، تا بتوانند از حکومت کل طبقه سرمایه دار نگهداری نمایند. و از اینجاست که ملیتاریزه کردن جامعه در سطح وسیع، و همه گونه کمک به انحصارات توسط حکومت بورژوازی که بر منابع اقتصادی عظیمی حاکم است ناشی میگردد.

مبلغین بورژوازی این دروغ را همه جا پراکنده میکنند که مسابقه تسلیحاتی باعث پیدایش کار برای کارگران و رفع بحران میشود. وقایع، دروغ بودن گفته هایشان را نشان داده است. مسابقه تسلیحاتی توسط ایالات متحده آمریکا به پیش میرود، ولی درست همان کشور است که بمركز رکود و ورشکستگی، بیکاری توده های وسیع، و تولید پائین تر از ظرفیت موسسات بدل شده است. در ایالات متحده بحران اقتصادی اضافه تولید امری مکرر تر شده است. در دوران بعد از جنگ، اقتصاد آمریکا دچار بحران بوده است: در سالهای ۴۹ - ۱۹۴۸، ۵۴ - ۱۹۵۳، ۵۸ - ۱۹۵۷ و ۶۱ - ۱۹۶۰.

دگرگونیهای اقتصادی در ایالات متحده تمام جهان سرمایه داری را تحت تأثیر قرار داد. بحران سال ۱۹۵۸ ایالات متحده دارای اثرات جنبی بسیار گسترده ای در اقتصاد اروپای غربی بود. در بسیاری کشورهای اروپای غربی تولید کاهش یافت و بر تعداد بیکاران سرعت افزوده شد. دشواریهای تجدید تولید متناوباً در کلیه کشورهای سرمایه داری افزایش مییابند، و این به کاهش شدید آهنگ رشد تولید صنعتی و حتی گاهی به کاهش حجم بازده تولیدات منجر میگردد. رکود در صنایع مختلفی بوقوع میپیوندد و در برخی نواحی صنعتی برای دورانی طولانی باقی میماند، در حالیکه در نواحی دیگر از میزان تولید بمقدار زیادی کاسته شده و کارگران کارشان را از دست میدهند. مبارزه خشن در بازارهای جهانی سرمایه داری، کار را باعث وقوع بحران های تعادل پرداخت شده است، و این بحرانها بنوبه خود به جلوگیری از تولید منجر شده اند. در بسیاری کشورها میزان کسری بودجه دولت رشد میکند، و بردهای خصوصی دولت افزوده میشود.

۳ - بحران و وضع زحمتکشان

بحران تضاد های عمیق سرمایه داری را بر ملا میکند. در طول بحرانها ثمره کار میلیونها انسان نابود میشود، در حالیکه اکثر مردم قادر

عواقب بحرانها برای طبقه کارگر

نیستند حتی احتیاجات ضروری خویش را برآورده کنند. نیروهای مولده جامعه ضایع میگردد. وسائل استفاده میمانند، ماشین افزارها زنگ میزنند و ساختمان کارگاهها از بین میروند. بیش از

هرچیز نیروی مولده اصلی جامعه، یعنی نیروی کار، ضایع میگردد. صدها هزارو میلیونها کارگر به خیابانها رانده میشوند.

میلیونها انسان به بیکاری طولانی محکوم اند. طبقه کارگر میبایست زندگی بدون هدفی را دنبال کند. آنان مهارتهائی را که طی سالها کار با حرارت و جدیت کسب کرده اند از دست میدهند. کارگرانی که به سن معینی رسیده اند، میبایست امید بازگشت به کار را از دست بدهند. نسل رشد یابنده طبقه کارگر از تولید جدا نگهداشته شده است. آنها یکسره از سطح بالای مهارت برخوردارند و در موسسات آموزشی تعلیم دیده اند نمیتوانند دانشی را که آموخته اند بکار گیرند. در بین روشنفکران نیز بیکاری وجود دارد.

سرمایه داران از بحرانها و بیکاری برای کاهش دادن دستمزد و بدکردن وضع کارگر استفاده میکنند. در طی بحرانها مبارزه با اعمال سرمایه داران که در جهت پائین آوردن سطح زندگی زحمتکشان انجام میشود برای طبقه کارگر و اتحادیه های کارگری بسیار دشوار تر است. لذا بحرانها نه تنها بیکاران را دچار فقر فراوان میکنند، بلکه همچنین باعث وخامت بیشتر وضعیت مجموع طبقه کارگر میگردد.

بحران تضادهای طبقاتی را تشدید میکند زیرا تولیدکنندگان کوچک را از بین میبرد و کارگر مزدور را بیشتر به سرمایه دار وابسته میسازد. بحران سبب میشود تا بسیاری از کارگران که قبلاً یا دشمنان سرمایه داری نبودند و یا نسبت بآن بیطرف بوده اند، به مبارزه فعال علیه تسلط بورژوازی بپیوندند.

بحرانها و تشدید تضادهای سرمایه داری

بحرانها اقتصاد را ویران میکنند و ثمره کار میلیونها انسان را از بین میبرند. این امر بطرز شگفت آوری ناتوانی سرمایه

داری را در حریف شدن به نیروهائی که خود بحدود آورده است نشان میدهد. هرچ و مرجی که در ماهیت تولید سرمایه داری است وضوح فراوان می یابد.

لنین مینویسد: "بحران نشان میدهد که جامعه مدرن میتواندست مقدار فوق العاده ای کالاهای بیشتر برای بهبود وضع زندگی همه زحمتکشان تولید کند اگر زمین، کارخانه ها، ماشین آلات و غیره توسط مشتی مالک خصوصی که میلیونها سود از فقر مردم به چنگ میآورند غصب نشده بود." (۱)

مدافعین نظام بورژوازی میکوشند تا ماهیت و علل واقعی بحرانها را بپوشانند. در کوشش خویش برای پنهان داشتن اینکه در سرمایه داری بحران امری اجتناب ناپذیر است، میگویند که بحرانها دارای عللی اتفاقی اند و حتی در نظام اقتصادی سرمایه داری میتوان از بروزشان جلوگیری کرد. علت نهائی بحرانها، بگفته آنان، اختلافی تضاد فی در نسبت بین بخشهای

تولید، یا "کمبود مصرف" می باشد، و شیوه هایی نظیر مسابقه تسلیحاتی و جنگ را برای رفع آن توصیه میکنند.

در واقع در سرمایه داری، هم عدم نسبیت بین بخشهای مختلف تولید، و هم "کمبود مصرف"، اموری اجتناب ناپذیر و نه تصادفی می باشند، زیرا محصول تضاد اساسی سرمایه - داری بوده تا آن نظام برقرار باشد از بین رفتنی نخواهند بود. در فواصل بین بحرانها، معمولاً سیاستمداران، دانشمندان و سوداگران بورژوا جار میزنند که دیگر بحرانها به آخر رسیده اند و از این پس سرمایه داری تکاملی عاری از بحران را آغاز کرده است. حقایق همواره نشان داده اند که این گفته ها هم نظیر تمام راههایی که برای نجات سرمایه داری ارائه میشود بی پایه اند.

مبلغین دیگر سرمایه داری بما اطمینان میدهند که بحران در هر نظام اجتماعی امری اجتناب ناپذیر است. این حقیقت که پس از برجسته شدن نظام سرمایه داری دیگر در کشورهای سوسیالیستی بحران اقتصادی ناپدید شده است این جعل کینه توزانه مبلغین سرمایه داری را کاملاً برملا میسازد. هدف تولید سوسیالیستی ارضای احتیاجات مادی و فرهنگی مردم است. کلیه رشته های اقتصاد در جامعه سوسیالیستی برای رسیدن به این هدف بسرعت توسعه میابند. موسسات سوسیالیستی که بر مبنای مالکیت اجتماعی ابزار تولید بنا شده اند برای برآورده کردن احتیاجات روزافزون اقتصاد و کلیه زحمتکشان عمل میکنند. از آنروز که این احتیاجات همواره در حال رشد اند، موسسات سوسیالیستی میبایست پیوسته گسترش بیابند، تولید را بهبود بخشند، محصولات بهتری با قیمت های ارزانتر درست کنند، و غیره.

بحرانهای اقتصادی ایجاد تولید لزوماً همیشه با سرمایه داری همراه اند. تا زمانی که دلیل وجودی بحرانها موجود باشد دولتهای سرمایه داری قادر نخواهند بود بحرانها را از بین ببرند. و این دلیل وجودی، خود نظام سرمایه داری است - تضاد اساسی آن بین خصلت اجتماعی تولید و شکل سرمایه داری خصوصی مالکیت.

سئوالات

- ۱- تجدید تولید ساده چیست؟ و تجدید تولید گسترده کدام است؟
- ۲- چرا تجدید تولید سرمایه داری دارای تضاد است؟
- ۳- چرا بحرانهای اقتصادی در نظام سرمایه داری اجتناب ناپذیرند؟
- ۴- بحرانها چگونه بر وضعیت زحمتکشان تاثیر میگذارند؟

خصوصیات اساسی امپریالیسم مقدمه

۱- گذار به امپریالیسم

تئوری علمی امپریالیسم لنین

برای مدتی تکامل سرمایه داری در جهت
صعودی صورت میگرفت . بورژوازی ، نیروهای
مولده نیرومندی بروی استخوانهای نسلهای

بسیاری از زحمات ایجاد کرده بود . در آخرین ثلث قرن گذشته سرمایه داری به اوج
تکامل خود رسید . پس از آن جامعه بورژوازی رو به زوال گذارد . سرمایه داری رقابت
آزاد جای خود را به سرمایه داری انحصاری - امپریالیسم - داد . این بالاترین و
آخرین مرحله سرمایه داریست . سرمایه داری شکل نهائی خود را در اواخر قرن ۱۹ و اوایل
قرن ۲۰ کسب نمود .

لنین سرمایه داری انحصاری را مورد تجزیه و تحلیل مارکسیستی قرار داد . وی سرشت
اقتصادی و سیاسی امپریالیسم را آشکار ساخت و طریق پیروزی سوسیالیسم را به طبقه کارگر
نشان داد .

لنین نشان داد که امپریالیسم مرحله خاصی از سرمایه داریست - بالاترین و آخرین
مرحله آن . از بعضی نظرات مرحله انحصاری سرمایه داری با مرحله قبلی آن اختلاف فاحش
دارد . لنین کیفیتهای اقتصادی سرمایه داری را چنین تعریف نمود : اول ، تمرکز تولید
و سرمایه به چنان درجه بالائی رسیده است که انحصارات ناشی از آن ایفای نقش تعیین
کننده را در اجتماع آغاز کرده اند . دوم ، ائتلافی بین سرمایه بانکی انحصاری و سرمایه
صنعتی انحصاری صورت گرفته و بر این مبنی سرمایه مالی و الیگارش مالی شکل گرفته است .
سوم ، صدور سرمایه - مجزا و مشخص از صدور کالا - اهمیت خاصی یافته است . چهارم ، اتحادیه
های انحصاری بین المللی سرمایه داران که جهان را تقسیم میکنند تأسیس شده اند . پنجم
تقسیم جهان بین بزرگترین قدرتهای سرمایه داری کامل شده است .

امپریالیسم ، نتیجه اجتناب ناپذیر تکامل سرمایه داریست . راه گذار از دوران ماقبل
سرمایه داری انحصاری به امپریالیسم ، توسط مجموعه تکامل سرمایه داری ، نیروهای مولده
و روابط تولید و تضاد های حل نشدنی اش ، هموار شده بود .

تکامل تکنولوژی بطور روز افزونی مزیت تولید بزرگ را بر
تولید کوچک افزایش داد . رقابت آزاد بدون استثنای
پیروزی مؤسسات بزرگ بر مؤسسات کوچک ، منتهی شد .

تمرکز تولید و سرمایه

مؤسسات کوچک و متوسط ویران شدند و بچنگ مؤسسات بزرگ افتادند . و بدین ترتیب تمرکز

تولید و متمرکز شدن آن در موسسات بزرگ بوقوع پیوست. بیشتر و بیشتر کارگران در این موسسات استخدام میشوند. آنها توده عظیمی از مواد اولیه را بکار میگیرند و بخش عمده محصولات صنعتی را تولید میکنند.

در حال حاضر بزرگترین موسساتی که بیش از هزار نفر کارگر در استخدام دارند تنها بخش ناچیزی (یک یا دو درصد) از مجموع موسسات کشورهای سرمایه داری را تشکیل میدهند. لکن آنها در ایالات متحده حدود یک سوم، در انگلستان ۳۴/۵ درصد و در آلمان غربی ۴۱ درصد از جمع کارگران کارخانه و ادارات را در صنعت تولیدات کارخانه در استخدام دارند. در کشورهای دیگر سرمایه داری هم اوضاع مشابهی برقرار است. بموازات تمرکز تولید، ما شاهد تمرکز سرمایه میباشیم، یعنی تمرکز توده هرچه بزرگتر سرمایه در دست عده ای قلیل. گسترش شرکتهای سهامی اهرم نیرومندی برای ترویج تمرکز سرمایه است. این شرکتهای سرمایه های عظیمی را که قبلا در دست صاحبان بسیار پراکنده بودند، متمرکز میسازند. این امر در خدمت تاسیس موسسات غول آسایی قرار میگیرد که در مالکیت مشتق از بزرگترین سرمایه داران قرار دارند.

در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ شرکتهای سهامی غالب گشتند. در حال حاضر ۹۰ درصد محصولات صنعتی در آمریکا توسط کورپوراسیونها (شرکتهای سهامی امریکائی) تولید میشوند. اوضاع مشابهی در دیگر کشورهای سرمایه داری حاکم است.

۵۰۰ عدد از بزرگترین کورپوراسیون آمریکا در سال ۱۹۶۴ عایدی معادل هشتاد و یک میلیون دلار داشتند. در بقیه جهان سرمایه داری تنها ۲۱ عدد از بزرگترین ۲۰۰ کمپانی دارای چنین عایدی بودند.

نقش غالب غولهای صنعتی

تمرکز تولید و سرمایه در کشورهای پیشرو سرمایه داری به رشد سریع تعداد کمی از موسسات بزرگ و بسیار بزرگ منتهی شد. در مقایسه با این، صد

ها و هزاران موسسه کوچک دارای نقشی ناچیز میباشند.

در حال حاضر در ایالات متحده ۵۰۰ عدد از بزرگترین شرکتهای بیش از ۵۰ درصد محصولات صنعتی کارخانه ای را تولید میکنند و ۷۰ درصد از جمع سود کلیه شرکتهای صنعتی را در اختیار دارند. در انگلستان ۱۸۰ شرکت بزرگ که مجموعاً یک سوم تمام کارگران صنعتی را در استخدام خود دارند، حدود دو پنجم مجموع محصولات صنعتی را تولید میکنند.

در تمام کشورهای سرمایه داری، تمرکز سریعتر از هر رسته در صنایع سنگین و همچنین در صنایع جدیدی نظیر معدن، ذوب فلزات، صنایع برق، مهندسی و صنایع شیمی که در دوران امپریالیسم گسترش سرسام آوری داشتند بوقوع پیوست. برعکس، تعدادی از صنایع سبک از نظر تمرکز عقب افتاده اند. هنوز موسسات بسیاری در صنعت دوزندگی، تنباکو، کفاشی، ساختن اسباب بازی و غیره وجود دارند که از سطح تکنولوژی نسبتاً نازلی برخوردارند و بطور

عمده از طریق درجه بالای استثمار کاراست که ادامه وجود میدهند .
صنعت در روسیه تزاری با تمرکز فوق العاده تولید مشخص بود . توده های بسیار
بزرگ کارگران در موسسات بزرگ و غول آسا تمرکز داده شده بودند . این امر به قدرت
سازمانی و نیروی طبقه کارگر کمک میکرد .
لذا در دوران امپریالیسم در اقتصاد سرمایه داری تعداد قلیلی صنایع غول آسا بر دیگران
پیروز میشوند .

تمرکز تولید و سرمایه زمینه را برای پیدایش و رشد
اتحادیه های انحصاری هموار میسازد . تمرکز ،
در مرحله معینی از تکاملش، مستقیماً به انحصار

پیدایش و تکامل انحصارات

منتهی میگردد .

انحصار چیست ؟ انحصارات گوناگونی وجود دارند . انحصار میتواند يك توافق ،
اتحادیه و یا سازمان بین سرمایه داران باشد . يك موسسه بزرگ بتنهائی میتواند يك انحصار
باشد . انحصارات ، علیرغم اختلافاتشان ، همه هدف واحدی را تعقیب میکنند ، که عبارت
از اینست : تسلط بر تولید و بازار ، و استفاده از این تسلط برای تحصیل سود های
کلان .

وقتی که تولید در هر رشته بین صدها و هزاران موسسه کوچک و متوسط تقسیم شده
باشد ، برقراری انحصار امری دشوار خواهد بود . با تمرکز تولید و سرمایه ، اوضاع تغییر
میکند . در نتیجه تمرکز ، تنها چند ده موسسه بزرگ در يك رشته صنعت باقی میمانند .
برای آنها بسیار آسانتر خواهد بود تا باهم به توافق برسند تا برای صدها موسسه
متوسط یا هزاران موسسه کوچک .

در عین حال دقیقاً بزرگی موسسات است که صاحبان شان را بسوی برقراری توافق بین
خویش میکشاند . رقابت بین موسسات بزرگ بسیار شدید است ، و برایشان بسیار پرخرج
است . هر موسسه بزرگ میبایست سرمایه بزرگی را صرف ایجاد ساختمانها ، بناها ، ماشین
های غول آسا نماید . اگر قیمت کالای اصلی این رشته صنعت نامناسب باشد ، استفاده
از این سرمایه برای تولید محصولات دیگر تقریباً امری غیر ممکن خواهد بود . این امر ، بیرون
کشیدن سرمایه از این رشته را کاری فوق العاده مشکل میکند .

با آغاز قرن ۲۰ انحصارات موضع مسلطی در اقتصاد کشورهای سرمایه داری کسب
کردند . سرمایه داری رقابت آزاد جای خود را به سرمایه داری انحصارات — امپریالیسم —
داد .

لنین گفت اگر لازم بود کوتاه ترین تعریف
از امپریالیسم داده شود ، میشود آنرا
مرحله انحصاری سرمایه داری خواند .

استیلای انحصارات — جوهر امپریالیسم

استیلای انحصارات کیفیت اقتصادی اصلی امپریالیسم است. جایگزین شدن رقابت آزاد با استیلای انحصارات، سرشت اقتصادی امپریالیسم است.

انحصارات در کلیه کشورهای سرمایه داری دارای حاکمیتی مطلق میباشند. آنها در تولید، داد و ستد و اعتبارات حاکم مطلق اند. انحصارات مانند هشت پا دستهایشان را بر کلیه زوایای زندگی اقتصادی و سیاسی سرمایه داری گسترده اند.

استیلای انحصارات، و میزان اهمیت آنها در اقتصاد کشورهای سرمایه داری، در طول چند دهه رشد فوق العاده یافته است. اکنون تولید بسیاری کالاهای کلیدی توسط یک انحصار تنها کنترل میشود. "دو بزرگها"، "سه بزرگها"، "چهار بزرگها"، و غیره تولید کالاهای دیگر را کنترل میکنند.

در ایالات متحده و آلمان غربی ۶۰ درصد مجموع تولید فولاد در اختیار پنج انحصار قرار دارد. "یونایتد استیتس استیل" (۱) تنها ۲۵ درصد فولاد ایالات متحده را تولید میکند. در انگلستان ۹ موسسه، ۷۵ درصد فولاد کشور را تولید میکنند. در فرانسه کلیه ذوب آهن توسط پنج کمپانی کنترل میشود. قسمت عمده آلومینیوم آمریکا توسط سه کمپانی تولید میشود. در فرانسه ۸۰ درصد آلومینیوم کشور توسط یک موسسه واحد تولید میشود. چهار انحصار بزرگ صنعت ماشین سازی ایالات متحده را کنترل میکنند. دوتای بزرگتر آنها، جنرال موتورز و فورد موتورز، ۸۰ درصد جمع محصول را تولید میکنند. در انگلستان سه کمپانی بر صنعت ماشین سازی تسلط دارند. در فرانسه چهار و در آلمان غربی پنج کمپانی بر این صنعت مسلط اند.

در آخر سال ۱۹۶۴ صد عدد از بزرگترین شرکتهای سرمایه داری، دارای سرمایه ای برابر ۱۸۳۰۰۰ میلیون دلار بودند. موسسات آنها ۹/۷ میلیون کارگر در استخدام داشت. نفت، شیمی، الکترونیک، ماشین، مهندسی و شرکتهای نظامی از بزرگترین آنها میباشند. تراست جنرال موتورز آمریکا بزرگترین انحصار در جهان سرمایه داریست. در سال ۱۹۶۴ درآمد از فروشش حدود ۱۷۰۰۰ میلیون دلار، سرمایه اش بیش از ۱۱۰۰۰ میلیون دلار، و سودش ۱۷۰۰ میلیون دلار بود. جنرال موتورز بیش از ۶۶۰۰۰۰ نفر در استخدام دارد. ساده ترین شکل انحصار توافق کوتاه مدت بر سر قیمت

اشکال اصلی انحصار

است. این توافق هر طرف را موظف میدارد تا در طول

مدت اعتبار توافق، قیمتها را در حدی که در قرارداد

پیش بینی شده نگاهدارند. اینگونه توفقهایی کوتاه مدت عموماً ناپایدارند و با تغییر شرایط بازار از بین میروند.

توفقهایی انحصاری در مورد قیمت و شرایط فروش متداولترند. این توفقهها کارتل و سندیکا

نامیده میشوند. کارتل لغتی فرانسوی است، و سندیکا يك لغت از ریشه یونانی. معنی هر دو این لغات توافق، اتحادیه، است.

اعضای يك کارتل بازار فروش را بین خود تقسیم میکنند و موظف اند قیمت کالا هارا از حد معینی که پیش بینی شده پائین تر نیاورند. معمولا اتفاق میافتد که يك کارتل برای هر عضو يك سهمیه فروش معینی تعیین میکند. تخلف از آن سهمیه عضورا موظف به پرداخت جریمه ای به يك صندوق مشترك مینماید. هر موسسه ای که به کارتل میپیوندد استقلال خویش را در تولید و داد و ستد حفظ میکند.

موسساتی که به سندیکا تعلق دارند استقلال تجاری خود را از دست میدهند، لکن کالا را مستقلا تولید میکنند و خود مختاری قضائی خود را حفظ میکنند. فروش اجناس، و گاهی نیز خرید مواد خام، از طریق دفتر سندیکا صورت میگیرد.

تراست بالاترین شکل اتحادیه انحصاری است. زمانی که موسسه ای وارد يك تراست میشود، نه تنها استقلال تجاری خود، بلکه کنترلش را روی فعالیتهای تولیدی نیز بطور کامل از دست میدهد. موسساتی که قبلا مستقل بودند كاملا در يك موسسه واحد ادغام میشوند. اداره همه امور اقتصادی از طریق مدیریت تراست انجام میپذیرد. صاحبان قبلی موسسات به سهامداران تراست تبدیل میشوند، و بر حسب تعداد سهمی که دارند سود سهم دریافت میدارند. يك تراست معمولا قسمتی از موسسات تحت کنترل خود را تعطیل میکند و تولید را در کارخانه هائی که بیشتر سود آورند متمرکز میسازد.

کنسرنها بزرگترین اتحادیه های انحصاری اند. کنسرنهای بزرگی ده ها و گاهی صد ها موسسه در صنایع مختلف، و نیز موسسات تجاری، بانکها، شرکتهای حمل و نقل و غیره را در بر میگیرند. گروهی که به کنسرنی مسلط است مقادیر فوق العاده زیاده سرمایه در کنترل خود دارد.

لذا در اقتصاد سرمایه داری اشکال مختلف زیادی از انحصارات، از توافقههای کوتاه مدت گرفته تا اتحادیه های غول آسایی که انبوه موسسات مختلفی را در بر میگیرند، وجود دارند. انحصار درست نقطه مقابل رقابت آزاد است که در دوران ماقبل سرمایه داری انحصاری وجود داشت.

انحصارات و رقابت

در عین حال حاکمیت انحصارات رقابت را ملغی نمیسازد. برعکس رقابت حتی خشن تر و ویران کننده تر میشود.

حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری اشکال اقتصادی ماقبل انحصاری و حتی ماقبل سرمایه داری کنار انحصارات وجود دارند. در کشورهای که از پیشرفت کمتتری برخوردارند این اشکال اقتصادی حتی اهمیت بیشتری دارند.

در جهان سرمایه داری دهقانان بخش قابل توجهی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، و اقشار بسیاری از صنعتگران در کارگاههای کوچک بکار اشتغال دارند. در کنار انحصارات موسسات مستقلی وجود دارند که پیوستن به اتحادیه های انحصاری را امری بی صرفه میدانند.

لذا انحصارات تمام تولید اجتماعی را در بر نمیگیرند. لنین امپریالیسم را نوعی رونای سرمایه داری قدیمی خوانده است. وی تذکر داد که امپریالیسم "خالص" که از پایه اصلی سرمایه داری جدا باشد هیچ جا موجود نبوده و هرگز وجود نخواهد داشت. علیرغم این، انحصارات که همه نقاط مهم اقتصاد را تحت کنترل دارند، بر کلیه اقتصاد مسلط میباشند.

در این شرایط، مبارزه ای خشن بین انحصارات و موسسات غیر انحصاری (خارجیها) بین انحصارات در یک رشته واحد، بین انحصارات در رشته های مختلف، و بالاخره بین اتحادیه های انحصاری در جریان است. استبداد و تعدی انحصارات، رقابت - جنگ همه علیه همه - را امری بیرحمانه و ویران کننده میسازد.

این دیگر رقابت سابق تعداد زیادی موسسه مجزا و نسبتاً کوچک نیست. این مبارزه بیرحمانه تعداد کمی غارتگر قدرتمند است. آنان از هر وسیله ای، منجمله قهر مستقیم، رشوه، باج گیری و ماشین پیچیده اعتبارات، برای رسیدن به خواستشان استفاده میکنند. بورژوازی همواره به "رقابت آزاد" خود افتخار میکرد و لزوم آنرا در رشد ابتکارات و داد و ستد تأکید مینمود. لنین میگوید رقابت در مرحله امپریالیسم عبارت است از سرکوب و حشیانه کوشش، انرژی، و ابتکار توده ها و کل جمعیت؛ و به کلاهبرداری و خود سسری میانجامد. ترکیب انحصار و رقابت تضاد های عمیقی را بوجود میآورد و شعله هرج و مرج را که مخصوص نظام سرمایه داریست سوزنده تر میسازد.

قهرمانان انحصارات، حاکمیت انحصاری

را بصورت جایگزینی هرج و مرج تولید با

"سرمایه داری سازمان یافته" تعریف

میکند. بگفته آنها تسلط انحصارات، رقابت و بحرانها را از میان برمیدارد و دیگر امراض نظام بورژوائی را بهبود میبخشد.

لکن در هر قدم، حقیقت ثگوری "سرمایه داری سازمان یافته" را رد میکند. در واقع حاکمیت انحصارات رقابت را به مبارزه ای سخت و بیرحمانه تبدیل میکند، زیرا که این مبارزه بین موسسات قدرتمندی که سرمایه های کلانی را تحت کنترل دارند صورت میگیرد. آناش تولید نه تنها از بین نمیرود بلکه افزایش مییابد و اقتصاد توسط هرج و مرج تهدید میشود.

افسانه "سرمایه داری سازمان یافته"

۲ - سرمایه مالی و الیگارش مالی

تشکیل انحصارات بانکی

مبایست تغییری را که در نقش بانکها بوجود آمده است، مورد مطالعه قرار داد تا بتوان قدرت موثر انحصارات را درک کرد.

در بانکداری هم، نظیر صنعت، رقابت آزاد ناچار به تمرکز منجر میشود. بانکهای کوچک از بین میروند، و بدست رقبای نیرومند ترشان میافتند. دیگران، اگرچه ظاهراً استقلال خود را حفظ میکنند، لکن در عمل تحت تسلط رقبای مقتدرتر خویش قرار دارند. ادغام و پیوستگی بانکها بوقوع میپیوندد.

تعداد بانکها کاهش مییابد، لکن اندازه شان و حجم معاملاتشان رشد میکند. در هر کشور تعداد کمی از بزرگترین بانکها جلو میافتند. آنان منابع مالی آزاد عظیمی را انباشت میکنند.

در بانکداری نیز نظیر صنعت، تمرکز به تشکیل انحصارات منجر میشود. نقش رهبری در بانکداری به تعداد خیلی از بزرگترین بانکها تعلق میگیرد. رقابت دیگر نه بین صد ها بانک جدا از هم، بلکه بین اتحادیه های بزرگ سرمایه بانکی صورت میگیرد. طبیعتاً این اتحادیه ها بطور روزافزونی منافع خود را در انعقاد توافقات انحصاری و ایجاد یک اتحادیه بانکها می بینند. معاملات بزرگ پولی - بگروشانند اختن قرضه های دولتی تاسیس شرکتهای سهامی بزرگ - بیشتر و بیشتر نه توسط یک بانک بتهائی، بلکه توسط چندین بانک پیشرو که باهم توافق کرده اند صورت میگیرد.

در امریکا سهم بزرگترین چهار بانک نیویورک از مجموع سپرده ها از یک پنجم در سال ۱۹۰۰ به سه پنجم در سال ۱۹۵۵ رسید. وال استریت، خیابانی در نیویورک که مقدر بزرگترین بانکهاست، قلب مالی امریکا است. در انگلستان بزرگترین پنج بانک نزدیک به چهار پنجم مجموع موجودی همه بانکها را در اختیار دارند. در آلمان غربی سه بانک اند که سه پنجم سپرده تمام بانکهای اعتباری را در دست خود متمرکز کرده اند.

تمرکز صنعت و بانکداری، تشکیل انحصارات صنعتی و

بانکها و صنعت

بانکی، تغییرات عمده ای در ارتباط درونی بین بانکها و صنایع بوجود میآورد.

بانکها در اصل واسطه پرداخت بودند. لکن همراه با تکامل سرمایه داری فعالیت های اعتباری بانکها وسعت یافت و به تجارت سرمایه بدل شدند. زمانیکه سرمایه داران احتیاج به پول نقد داشتند، بانکها قرضهای کوتاه مدتی در اختیارشان قرار دادند. لکن با تکامل بیشتر تولید سرمایه داری، و رشد انبوه سپرده بانکها، صحنه تغییر کرد. مقدار پولی که در بانکها تمرکز یافته بود فوق العاده زیاد بود و تمام آن نمیتوانست بصورت اعتبارات

کوتاه مدت مورد استفاده قرار گیرد .

لذا بانکها بجستجوی زمینه های دیگری برای استفاده از منابع مالی ای که انباشته بودند پرداختند . ارتباطات نزدیک تری با صنعت بوجود آوردند — آغاز بدادن قرضه های دراز مدت نمودند . این امر طبیعتاً مناسبات درونی بین بانکها و صنعت را تغییر داد . بانکها با بدست آوردن سهام و اوراق قرضه شرکتهای مختلف به شرکای موسسات صنعتی تجاری و حمل و نقل بدل شدند . انحصارات صنعتی نیز بنوبه خود سهام بانکهای را که به آنها مربوطند در اختیار دارند .

این امر سبب پیدایش " اتحادیه شخصی " سران انحصارات بانکی و صنعتی میشود . مدیران بانکها در هیئتهای مدیره موسسات صنعتی شرکت

سرمایه مالی و الیگارشی مالی

دارند . همچنین انحصارات صنعتی در هیئت مدیره بانکها دارای نمایندند . در راس بزرگترین اتحادیه های انحصاری بانکداری ، صنعت ، تجارت ، و در متنوع ترین رشته های اقتصاد سرمایه داری ، همه و همه ، افراد واحدی قرار دارند .

پیوستگی هرچه بیشتری بین سرمایه بانکی و صنعتی وجود دارد . سرمایه مشتـــرك انحصارات بانکی و صنعتی سرمایه مالی نامیده میشود .

پیوستگی سرمایه انحصارات بانکی و صنعتی یکی از کیفیتهای مشخصه امپریالیسم ، مرحله انحصاری سرمایه داری ، میباشد . باین دلیل است که امپریالیسم ، دوران سرمایه مالی نامیده شده است .

رشد انحصارات و سرمایه مالی ، کلید زندگی اقتصادی کشور را در دست عده قلیلی از بزرگترین بانکداران و صاحبان صنایع انحصاری قرار میدهد . سرنوشت يك کشور سرمایه داری توسط عده کوچکی غول سرمایه دار ، توسط الیگارشی مالی مطلق العنان (لغت یونانسی الیگارشی یعنی " حکومت عده كوچك ") تعیین میشود . در سال ۱۹۴۹ ، برگزیدگان بورژوازی بزرگ امریکا که تنها يك درصد از کل جمعیت را تشکیل میدادند ، ۲۱ درصد ثروت خصوصی کشور را در اختیار داشتند . در سال ۱۹۶۱ این رقم به ۲۸ درصد رسید . این برگزیدگان بیش از ۷۵ درصد جمع سهام را در دست دارند . در انگلستان يك صد جمعیت ۳۵ درصد ثروت خصوصی کشور را در اختیار دارد .

ایالات متحده امریکا يك جمهوری است . با

سلاطین بی تخت و تاج سرمایه

وجود این در آن جمهوری بیش از مجموع کشورهای سلطنتی پادشاه وجود دارد .

سلاطین نفت و فولاد ، سلاطین شیمی و آلومینیوم ، راه آهن ، اتوموبیل ، ذغال سنگ ، و سلاطین مطبوعات ، خاندانهای سلطنتی در بانکداری ، و حتی سلاطین خوراك خوك و آدامس .

این سلاطین خود را خدایان مقدس میدانند. سلاطین امریکائی خدایان مقدسی میباشند که از خدای هر مذهبی قدرتمند تراند. آنان خدای مقدس سرمایه اند. شاهان تاجدار گذشته و حال حتی نمیتوانند تصور قدرت این شاهان بی تاج و تخت را بنمایند. خانواده راکفلر از پنج برادر و یک عمو تشکیل شده است. آنان از ثروتمند ترین افراد در ایالات متحده و در تمام جهان سرمایه داری میباشند. راکفلرها سلطان نفتند. آنان در اوایل سالهای ۶۰ یک سوم کل ذخیره کشف شده و یک چهارم تولید، حمل و نقل و تصفیه نفت کشورهای سرمایه داری را تحت کنترل خویش داشتند. آنها در ایالات متحده، ونزوئلا، ایران، و کشورهای عربی مالک منابع نفت میباشند. آنان موسسات مختلف بانکی، شرکتهای راه آهن، شرکتهای بیمه و تعداد کثیری موسسات دیگر را اداره میکنند. در سالهای اخیر گروه راکفلر، صنایع جدیدی که سرعت در حال رشدند نظیر صنایع شیمی، برق، هواپیما، موشک و انم، را نیز تحت کنترل خود در آورده است. ارزش موسساتی که تحت کنترل راکفلرها قرار دارند از ۶۰۰۰ میلیون دلار متجاوز است.

مورگان های قدرتمند با راکفلرها رقابت میکنند. اینان سلطان فولادند. ناحیه نفوذشان بانکها، شرکتهای بیمه، حمل و نقل، امور شهرداری و بسیاری موسسات دیگر را در بر میگیرد. مورگان ها در سال های اخیر نفوذ خود را به صنایع نفت، شیمی، الکترونیک گسترش دادند. این گروه موسساتی در ده ها کشور سرمایه داری منجمد انگلستان، فرانسه، و آلمان غربی را تحت کنترل دارد.

امپراطوری های راکفلر و مورگان نیرومند ترین گروههای مالی امریکا میباشند، و همراه با شش گروه مالی بزرگ دیگر، موسسات بانکداری، صنعتی، بیمه، حمل و نقل و غیره ای را به ارزشی بیش از ۲۱۸۰۰۰ میلیون دلار در کنترل خویش دارند. این رقم بیش از ۲۵ درصد از جمع وجوه تحت مالکیت کلیه کورپوراسیونهای امریکا را تشکیل میدهد.

خدای سرمایه در کلیه کشورهای دیگر سرمایه داری نیز حاکم مطلق است. در آلمان غربی مالکین بزرگترین کنسرنها، آنها که هیتلر را به مسند قدرت نشاندند، دارای حکومتی مطلق اند، و بر قدرتشان در دوران اخیر افزوده شده است.

بدین ترتیب در آلمان غربی، در مقایسه با دوران قبل از جنگ، تعداد شرکتهای سهامی به میزان ۵۶/۵ درصد کاهش یافت، در حالیکه جمع سرمایه این شرکتها دوبرابر شد. در سال ۱۹۶۲، ۲۰۰ شرکت بزرگ ۸۵ درصد از جمع سرمایه سهامی کشور را در اختیار داشتند.

تمام اقتصاد آلمان غربی در دست تعداد خیلی قطب سرمایه دار قرار دارد. در کنسرن غول آسای کروپ بیش از ۱۱۰۰۰۰ نفر مشغول بکارند، و ارزش گردش سالانه اش از ۵۰۰۰ میلیون مارک تجاوز میکند. کروپ به آلفرد ون برلن اوند هالباخ (۱) تعلق دارد.

با مالکیت بر ثروتی بین ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ میلیون مارك، كروپ یکی از ثروتمند ترین ده نفر جهان است. ثروت بیکرانی در دست قطب های سرمایه دار دیگر آلمانی (غریب) نظیر بازمندگان تیسن (۱)، هانیل (۲)، فلیک و پسران (۳) و غیره متمرکز شده است.

امروز بانکدار -
فردا وزیر -

الیگارش مالی دارای ارتباط نزدیک درونی با دستگاه حکومتی بورژوازی است. عموماً بانکداران و صاحبان بزرگ صنایع مشاغل بالائی را در دولت در اختیار دارند. لکن حتی اگر علناً در دولت شرکت نکنند، قطب های سرمایه دار، دارای نفوذ تعیین کننده ای بر ترکیب سرکزیندگان حکومت میباشند و فعالیتهای آنها هدایت میکنند.

آنان عملاً دولتها را بروی کار میآورند و از کار برکنار میکنند؛ از قدرت حکومت برای تضمین سود های انحصاری کلان، و حفظ قدرتشان استفاده میکنند، در حالیکه رهبران بزرگ دولت پس از بازنشستگی مناصب پردرآمدی در بانکها و کسرنها بدست میآورند. این امر وضعی را بوجود میآورد که میتواند اینگونه تعریف گردد: امروز بانکدار - فردا وزیر، و وزیر امروز - بانکدار فردا.

تعداد قلیلی از بزرگترین سوداگران که هزاران میلیون دلار تحت کنترل خویش دارند، مبتکرین سیاستهای تجاوز کارانه، تجاوزات، مسابقه تسلیحاتی، و تدارک جنگهای جدید میباشند. الیگارش مالی مطبوعات، علم و هنر بورژوازی را کنترل میکند؛ به مامورین عالیرتبه دولتی و نمایندگان مجلس رشوه میدهد، "افکار عمومی" را بمقتضای منافع خود شکل میدهد، و تمام دستگاه مسموم کردن افکار توده ها را تحت کنترل خویش دارد.

۳- مبارزه برای تسلط بر جهان

صدور سرمایه
صدور کالا مشخصه سرمایه داری ماقبل انحصاری با رقابت آزاد بود. در دوران امپریالیسم و قدرت انحصارات، صدور کالا رشد فوق العاده ای میکند. لکن مشخصه امپریالیسم صدور سرمایه است.

در کشورهای رشد یافته تمرکز سرمایه تحت حاکمیت انحصارات، ابعاد غول آسایی مییابد. درست قبل از آغاز جنگ جهانی اول حدوداً ۷۵ درصد تولید صنعتی و تقریباً چهار پنجم وثائق جهان در بزرگترین چهار کشور سرمایه داری: ایالات متحده، انگلستان، فرانسه و آلمان، متمرکز بود. لذا تعداد قلیلی کشور ثروتمند مقادیر عظیمی سرمایه در اختیار داشتند و دارای انحصار "سرمایه اضافی" بودند.

بطور عده بدو دلیل است که سرمایه "اضافی" میشود.

اولا پائین بودن سطح زندگی توده مردم جلوی رشد بیشتر تولید را میگیرد. ثانیا توسعه رشته های مختلف اقتصاد دارای رشد ناهمگون میباشد. اگر سرمایه داری میتواند رشته های عقب مانده صنعت را توسعه دهد و سطح زندگی توده های مردم را بالا بیاورد، سرمایه اضافی وجود نمیداشت. لکن بگفته لنین در چنین صورتی دیگر سرمایه داری سرمایه داری نمیبود، زیرا که هم توسعه نابرابر و هم سطح زندگی نازل توده مردم هر دو شرط اساسی و اجتناب ناپذیر و پیش شرط شیوه تولید بورژوازی اند.

سرمایه "اضافی" عمدتاً به کشورهای عقب مانده صادر میشود. در این کشورها سرمایه بسیار کمی وجود دارد، زمین نسبتاً ارزان، دستمزد ها پائین و مواد خام ارزانند. در اینجا است که نرخ سود سرمایه بالاست.

قهرمانان بورژوازی میکوشند تا صدور سرمایه توسط قدرتهای امپریالیستی را بمنسوان احسانی در حق کشورهای فقیر و عقب مانده جلوه دهند. بگفته آنان، کشورهای ثروتمند با سرمایه گذاری در کشورهای فقیر صنایع آنانرا توسعه میدهند، برایشان راه آهن میسازند، و آنانرا در راه ترقی به پیش میبرند.

ولیکن در واقع صدور سرمایه وسیله ایست برای بانقیاد در آوردن برخی کشورها توسط کشورهای دیگر، و لذا استقرار نظام ستم امپریالیستی. کشورهای وارد کننده سرمایه بسنه قدرتهای امپریالیستی متکی میشوند. با صدور سرمایه، الیگارش مالی چند کشور رشد یافته سرمایه داری، کشورهای عقب مانده را از نظر اقتصادی باسارت در میآورد.

شرایط اسارت بکشورهائی که مجبور به وارد کردن سرمایه شده اند تحمیل میگردد. انحصار گرانی که سرمایه صادر کرده اند شرایط خود را به آنها دیکته میکنند. آنان امتیازاتی با شرایط سود آور تحصیل میکنند، منابع پر ارزش مواد خام و بازار فروش را در اختیار میگیرند. صدور سرمایه وسیله ایست برای توسعه صدور کالا. عموماً یکی از شروط پرداخت وام، اینست که کشور وام گیرنده اجناسش را از کشور اعتبار دهنده خریداری کند. کشورهای امپریالیستی بطور خاص مشتاق دادن قرضه برای خرید اسلحه میباشند.

همه کشورهای امپریالیستی سرمایه صادر میکنند. یکی از مهمترین نتایج صدور سرمایه تشدید رقابت بین امپریالیستها، رشد تضاد های بین آنها و مبارزه شان برای بدست آوردن ناحیه نفوذ میباشد.

در نتیجه صدور سرمایه معدودی از ثروتمندترین کشورهای سرمایه داری در رابطه شان با کلیه کشورهای دیگر بصورت رباخوار در میآیند. سیل ارزش اضافی — بهره قرضه ها و سود مؤسسات در کشورهای خارج — بطور دائم بسوی کشورهای رباخوار جاریست. درآمد ناشی از سرمایه صادر شده منبع عمده ایست برای ثروتمند شدن انحصارات در کشورهای سرمایه داری اصلی.

کیفیت‌های مشخصه صدور سرمایه در دوران جدید

در حال حاضر وقتی که مردم کشورهای در حال توسعه ای که اخیراً آزاد شده اند در راه از بین بردن اثرات سنگین ستم استعمار مجدانه فعالیت میکنند ، انحصارات خارجی از

سرمایه گذاری شان در آن کشورها برای ادامه غلبه اقتصادیشان استفاده میکنند . کشورهای امپریالیستی ، در زیر پوشش " کمک اقتصادی " رشته های مهم اقتصادی کشورهای در حال توسعه را در دست میگیرند . از صدور سرمایه در تلاشهایی برای بزنجیر کشیدن دوباره مردمی که بتازگی از قید بردگی استعماری آزاد شده اند استفاده میشود . آزادی آنها به پوششی برای حاکمیت انحصارات خارجی تبدیل میشود . در کشورهای مستقل جوان ، سرمایه خارجی از نیروهای ارتجاعی بطور کامل دفاع مینماید ، و برای برقراری اشکال جدیدی از ستم استعماری به توطئه و خرابکاری میپردازد .

در عین حال در شرائط جدید ، صدور سرمایه از برخی کشورهای پیشرفته به برخی دیگر از کشورهای پیشرفته افزایش قابل ملاحظه ای داشته است . صدور سرمایه توسط انحصارات آمریکائی به کانادا و کشورهای اروپای غربی بطور خاص افزایش زیادی داشته است . انحصارات آمریکائی شعب خود را در انگلستان ، آلمان غربی ، فرانسه ، و دیگر کشورهای اروپای غربی تاسیس کرده اند . انحصارات آمریکائی ، با استفاده از سطح پائینتر دستمزدها کارگران اروپای غربی در مقایسه با آمریکا ، بازارها را قبضه میکنند و رقبایشان را عقب میرانند . سرمایه عده ای از کشورهای اروپای غربی بنوبه خود بسه ماوراء اقیانوسها ، آنجا که موسسات اروپای غربی از امتیازات معینی برخوردارند ، صادر میشود . صدور سرمایه از برخی کشورهای پیشرفته سرمایه داری به برخی دیگر ، ناچاراً مبارزه رقابت بین انحصارات کشورهای مختلف را تشدید کرده تضادهای امپریالیسم را مشتعل میسازد .

صدور سرمایه که مشخصه دوران امپریالیسم است باعث پیدایش فعالیت جهانی انحصارات بین المللی شده است . انحصارات ، پس از تثبیت تسلطشان

انحصارات بین المللی

بر زندگی اقتصادی کشورهای مهم سرمایه داری ، اول و بیش از هر چیز تلاششان در جهت تسلط بی چون و چرا بر بازار داخلی است ؛ لکن خود را به این کار محدود نمینمایند . مقیاس تولید انحصارات غول آسا غالباً از حجم بازار داخلی تجاوز میکند . بزرگترین انحصارات سهم مهمی از تولید جهانی کالاهای معینی را در دست خود متمرکز مینمایند . مبارزه بین آنها بطور خاص حاد و نابود کننده میشود . بزرگترین انحصارات همراه با رشد خود ، از هیچ کوششی برای تقسیم بازار جهانی فروگذار

نمیکنند. این به تشکیل انحصارات بین المللی — توافقیهای بین انحصار گران چه بر سر تقسیم بازار جهانی — منجر میشود.

پیدایش انحصارات بین المللی به سالهای ۶۰ و ۸۰ قرن نوزده برمیگردد. در طول دهه اول قرن بیستم سازمانهای انحصاری نیرومند در کشورهای پیشرفته صنعتی بوجود آمدند، و بسط نفوذ خود را در بازار جهانی آغاز نمودند.

مدافعین سرمایه داری میکوشند تا چهره انحصارات بین المللی را رنگ آمیزی کنند و آنها را که منبع حاد ترین تضاد ها میباشند بعنوان ابزار صلح جلوه دهند. آنان تاکید میکنند که قرارداد های انحصاری بین المللی قادرند تضاد های بین قدرتهای امپریالیستی را از طریق صلح آمیز مرتفع سازند. اینگونه گفته ها چیزی جز دروغ نیستند.

در حقیقت توافقیهای بین المللی انحصارات بسیار ناپایدارند. آنان سرچشمه برخورد های خشونت آمیز میباشند. انحصارات بین المللی بازار جهانی را بر مبنای قدرت خویش بین خود تقسیم کرده اند. هر یک از آنان همواره برای افزایش سهم خود، برای گسترش ناحیه استثمار انحصاری، در تلاش است. قدرت انحصارات کشورهای مختلف بطور دائم تغییر میکند. این تغییرات موجب مبارزه خشونت آمیزی برای تجدید تقسیم بازار میشود. این مبارزه توسط گروههای مختلف آغاز میشود و توسط دولت هایشان مورد حمایت قرار میگیرد. در دوران بین دو جنگ جهانی، انحصارات بین المللی گسترش فراوان یافتند و اهمیتشان در سیاست جهانی از رشد فوق العاده ای برخوردار بود. آنان در تدارک جنگ جهانی دوم توسط نیروهای امپریالیسم جهانی، نقش زهر آگینی ایفا کردند. انحصارات امریکائی، انگلیسی، و فرانسوی، با قطبهای آلمانی که هیتلر و دار و دسته فاشیستش را بقدرت رساندند در ارتباطی نزدیک بودند. توطئه های انحصار گران عبارت بود از پشتیبانی از سیاست "آرام کردن" و تشویق تجاوز گران فاشیست، سیاستی که توسط قدرتهای غربی دنبال شد و به آغاز جنگ جهانی دوم منتهی گشت.

در دوران امپریالیسم، بزرگترین انحصارات، جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم میکنند، در حالیکه قدرتهای امپریالیستی برای تقسیم اراضی جهان با یکدیگر به رقابت میپردازند.

تقسیم جهان و مبارزه برای تجدید تقسیم آن

در سال ۱۸۷۰ متصرفات استعماری کشورهای اروپائی تنها قسمت کوچکی از سرزمینهای ماوراء اقیانوسها را در بر میگرفت. در سال ۱۸۷۶ تنها یک دهم سرزمینهای آفریقا بتصرف قدرتهای استعماری اروپا درآمده بود؛ حدود ۵۰ درصد از سرزمینهای آسیا و جزایر پولینزیسیا هنوز بتصرف کشورهای سرمایه داری در نیامده بود. سرزمین

های وسیعی وجود داشتند که هنوز بچنگ قدرت‌های سرمایه داری نیافتاده بودند .

طی دو دهه آخر قرن نوزده نقشه جهان تغییری اساسی یافت .

بدنبال انگلستان ، بزرگترین قدرت استعماری ، کلیه دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری شروع بدست اندازی به سرزمینهای دیگر نمودند . از سال ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۴ ، قدرت‌های بزرگ به ۲۵ میلیون کیلومتر مربع ، یعنی مساحتی دو برابر کل مساحت اروپا ، دست یافتند . خصوصا تمام افریقا و بخش عمده ای از آسیا و امریکای لاتین بصورت مستعمرات و نیمه مستعمرات معدودی کشورهای امپریالیستی - انگلستان فرانسه ، آمریکا ، آلمان و ژاپن - و غارتگران کوچکتر - بلژیک ، هلند ، پرتغال و اسپانیا - درآمدند .

با آغاز جنگ جهانی اول حدود ۶۰۰ میلیون از ۱۷۰۰ میلیون جمعیت جهان در مستعمرات و تنها ۳۵۰ میلیون در کشورهای متروپل بودند . قسمت اعظم مستعمرات به قدرت‌های بزرگ تعلق داشت . هنگام شروع جنگ جهانی اول آنان بر سه چهارم جهان مستعمراتی و بپراکثیت مطلق مردم کشورها مستعمره حکومت میکردند . تقسیم کامل شده بود و دیگرزمین آزادی برای تصرف وجود نداشت . تنها راه تصرف زمین بیرون کشیدن آن از چنگ غارتگران دیگر بود . مسئله تجدید تقسیم جهانی که دیگر تقسیم شده بود ، در دستور کار قرار گرفت .

مبارزه برای تجدید تقسیم جهان یکی از صفات مشخصه دوران انحصاری سرمایه داریست

ماهیت تجاوزگر امپریالیسم

مبارزه امپریالیستها برای تجدید تقسیم

جهان باالمال به مبارزه برای تسلط بر جهان تبدیل میگردد ، و به جنگهای خونین و خانمانسوز منجر میشود . جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) جنگی برای چنین تجدید تقسیمی بود .

سرمایه انحصاری میکوشد تا گسترش یابد - یعنی محیط سلطه خود را بسط دهد ، به متصرفات خارجی دست یابد ، و مردم آنها را به بردگی درآورد . توسعه انحصارات ناچارا علتی میشود برای برخوردهای حاد بین نیروهای امپریالیستی - این برخوردها با خطر بروز جنگ همراه است . در عین حال آسای توسعه طلبانه انحصارات خطری معنوی برای مردم جهان سوم میباشد .

بعد از جنگ جهانی اول نیروهای تجاوزگر انحصارات بین المللی ، فاشیسم ، یعنی دیکتاتوری تروریستی بی پرده ارتجاعی ترین گروههای سرمایه مالی را بوجود آوردند . زمانی که بحران ۳۳ - ۱۹۲۹ ادامه وجود نظام سرمایه داری را تهدید میکرد ، موجی از ضربات فاشیستی سراسر اروپا را فرا گرفت . امپریالیستهای سراسر جهان ، منجمله انحصارات ایالات متحده ، از فاشیستهای آلمانی رایتالیائی و گروههای ضربت آنان

در مبارزه شان علیه نیروهای دموکراسی و سوسیالیسم پشتیبانی کردند .
 آنگاه که تضادهای درونی در کشورهای سرمایه داری به اوج خود میرسید ، بورژوازی
 امپریالیست ، هرچه بیشتر به توطئه گری در خارج مشغول شد ، و بشریت را به جنگ
 جهانی دوم ، که منجر به ریشه کن شدن تجاوزگران فاشیست شد ، کشاند .
 بعد از ریشه کن شدن تجاوزگران فاشیست ، امریکا به صورت پایگاه ارتجاع و
 تجاوزات امپریالیستی جهان درآمد . امپریالیستهای امریکائی ، در همدستی با
 همکاران اروپای غربیشان ، منجمله نظام میان انتقامجوی آلمان غربی ،
 پس از جنگ جهانی دوم ، همواره بصورت ژاندارم جهان عمل کرده اند ، و به یک
 توطئه گری نظامی پس از دیگری دست زده اند . عملیات تجاوزگرانه امپریالیستهای
 امریکا - جنگ کره در سالهای ۵۰ و جنگ کنونی ویتنام ، دست زدن به تحریکات علیه
 مردم کوبا ، عملیات خرابکاری علیه چند کشور عربی ، افریقائی و امریکای لاتینی - جهان را با
 جنگی جدید تهدید میکند ، وجو بین المللی را آلوده میسازد .
 امپریالیسم امریکا که عملاً یک امپراطوری استعماری بنا کرده است ، بصورت بزرگترین
 استثمارگر جهان درآمد است . امروز سرمایه انحصاری امریکا علیه کلیه جنبه های
 دموکراتیک و مترقی مبارزه میکند - در سراسر جهان از رژیم های ضد خلقی فرتسوت
 حمایت میکند ، اتحادیه های تجاوزگر نظامی سرهم بندی میکند ، سیاست جنگ سرد
 را اعمال میکند و بدین ترتیب آتمسفر بین المللی را آلوده میسازد . تضادهای آشکار
 سرمایه داری جدید ، بی پروائی امپریالیسم را تشدید میکند ، و مردم ، آریان صلح
 و پیشرفت اجتماعی را تهدید مینماید . امپریالیستها بطور روزافزونی از طریق تحریکات
 نظامی ، در همه گونه اتحادیه ها و در خالت مستقیم نظامی ، بدنبال راهی برای فرار
 از گرفتاریهایشان میباشند . همه نیروهای صلحدوست که قادر به جلوگیری از نقشه ها
 و اعمال تجاوزکارانه امپریالیستها میباشند میبایست متحد شوند تا از وخامت بیشتر
 تشنج بین المللی جلوگیری نمایند .

۴- نظام استعماری امپریالیسم

استعمار چیست ؟
 برای صد ها میلیون انسان در آسیا ، افریقا و امریکای
 لاتین لغتی انزجار آمیزتر از لغت استعمار وجود
 ندارد . نظام استعماری نظام استثمار ، ستم ، و
 خشونت است که امپریالیسم در کشورهای مستعمره و وابسته برقرار کرده است .
 استعمار ، خلق های بسیاری را ، با تمدنهای باستانی ، به عقب ماندگی اقتصادی

و فقر شد بد محکوم کرده است. هندوستان بعد از دو قرن تحت حاکمیت انگلستان پژمرده شد. وابستگی نیمه استعماری، نفرین ابدی چین بود. خلقهای کشورهای عربی، آفریقا، آمریکا، لاتین و جنوب شرقی آسیا مجبور بودند یوغ استثمار بی رحمانه استعماری که باعث جلوگیری از پیشرفتشان میشد را تحمل کنند. گرسنگی ارمغان استعمار بود، برای کشورهای با ثروت طبیعی بیکران و مردم کاری.

يك سياستمدار بورژوا طریقه دست اندازی کشورهای
تصرف مستعمرات
 امپریالیستی به مستعمرات را با این لغات بیان داشته
 است: "اول میسیونرها، بعد تجار، و بالاخره کشتیهای
 جنگی".

میسیونرها عموماً اولین پیشاهنگان تمدن و سواى سرمایه داری بودند. آنان برای "آمزش روح" اهالی محلی میآمدند. بدنبال آنان تجار سر میرسیدند. تجار در داد و ستد با اهالی که با آنان اطمینان مینمودند، تقلب میکردند و تولیدات با ارزش آنها (نظیر فلزات قیمتی، عاج، پوست، پنبه، قهوه) را با الکل و اجناس بی ارزش مبادله میکردند، و پساً مستقیماً به آنها دستبرد میزدند. بدنبال اینها ارتش میآمد و کشور را به انقیاد حکومتی جدید - حکومت سرمایه - در میآورد.

حکام جدید از مردمی که زمینهایشان را غصب کرده بودند مالیاتهای سنگین میکردند. ملوانان، سربازها و همه کونه ماجراجویان، سفلیس و امراض سری دیگری را به مستعمرات آوردند. این امراض بسرعت در مستعمرات پراکنده شد. الکل تنها کالائی بود که بحد فراوان برای مستعمرات تامین میشد. در اثر مرض و استعمال الکل، ملتتهائی کلاً دچار زوالی فاجعه آمیز شدند. اینها همه تصویری است از "احسانى" گسسته سرمایه داری در حق خلقهای بسیاری روا داشته است.

قبل از امپریالیسم و حتی قبل از سرمایه داری
سیاست استعماری امپریالیسم
 نیز مستعمرات وجود داشته اند. لکن اهمیت
 آنها در مرحله انحصاری سرمایه داری.

فوق العاده افزایش یافت.

اولاً سیاست استعماری امپریالیسم همواره وابسته است به حاکمیت انحصارات در کشورهای که مستعمرات و نیمه مستعمرات را به بندگی کشیده اند. حاکمیت انحصارات نقش مستعمرات را به میزان زیادی تغییر داد. انحصارات هر کشور صنعتی، رقبای خارجی را از بازار محلی دور نگه میدارند. تحت این شرایط احتیاج روز افزونی برای بازار فروش و منبع مواد خام و نیز مناطق سرمایه گذاری سودمند وجود دارد. استثمار مستعمرات و کشورهای وابسته منبع مهمی برای سودهای کلان انحصاری میباشد.

ثانیا، سیاست استعماری امپریالیسم مبارزه ایست برای تجدید تقسیم جهان. مشتی کشور
 امپریالیستی انحصار مستعمرات را در اختیار دارند. مبارزه برای مستعمرات بعد اعلی شدت مییابد.
 با شروع جنگ جهانی اول، بنا بتعریف لنین، نظام استعماری امپریالیسم عبارت بود
 از چاپیدن حدود هزار میلیون از جمعیت جهان توسط معدودی قدرت بزرگ. قدرت های
 استعماری مالکین کامل کشورهای شدند که جمعیتشان چند برابر از جمعیت خود کشور
 های ستمگر بیشتر بود. درست قبل از شروع جنگ جهانی دوم، جمعیت انگلستان ۴۷
 میلیون نفر بود در حالیکه جمعیت مستعمراتش ۴۸۰ میلیون بود، جمعیت فرانسه ۴۲
 میلیون و جمعیت مستعمراتش ۷۰ میلیون، جمعیت هلند ۹ میلیون و جمعیت مستعمراتش
 ۷۰ میلیون، و بالاخره جمعیت بلژیک ۸ میلیون و جمعیت مستعمراتش ۱۴ میلیون نفر
 بود.

در برخی مستعمرات انگلستان افرادی سکونت گزیده بودند که از کشور متروپیل مهاجرت
 کرده بودند. اینان مردم محلی را بطور خشونت باری به بندگی در آورده بودند، و بخش
 بزرگی از آنان را نابود ساخته بودند. این مستعمرات بعدها به کشورهای سرمایه داری
 که در حدود مختلف به انگلستان وابسته بودند تبدیل شدند (کانادا، استرالیا،
 زلاند نو).

لکن قسمت عمده خلیقهای کشورهای مستعمره و وابسته آسیا و افیانوس آرام، افریقا
 و امریکای لاتین در قید استثمار بیرحمانه و ستم غیر قابل تحمل امپریالیستها بسر میبردند.
 نظام استعماری امپریالیسم خلیقهای سراسر قاره ها را به عقب ماندگی اقتصادی و
 فرهنگی، بزندگی غیر انسانی، محکوم کرد. تاراج امپریالیستها باعث گرسنگی و از بیس
 رفتن بخشی از مردم شد. ستم ملی، تبعیض نژادی، عدم وجود حقوق، شیوع امراض،
 رشد بیسابقه جنایت، پاشیدن بذر دشمنی بزمینای اصل "تفرقه بینداز و حکومت کن" - اینها
 همه "خدماتی" اند که استعمارگران در حق مردم مستعمرات روا داشته اند.

سرمایه داری در آغاز حیاتش بازار جهانی را
 بوجود آورد. کالاهائی که در موسسات سرمایه

نظام اقتصادی جهانی سرمایه داری
 داری تولید میشدند به اقصى نقاط جهان راه
 یافتند. در مرحله انحصاری سرمایه داری، پیوند های اقتصادی بین کشورهای مختلف بمیزان
 فوق العاده ای رشد کردند. این پیوندها تمام جهان را تغییر دادند. گسترش سرمایه داری به

سراسر جهان سبب پیدایش اقتصاد جهانی سرمایه داری شد.
 این نظام بر مبنای مناسبات تسلط و تحت سلطه بودن استوار است. قدرتهای
 امپریالیستی حاکمیتشان را بر بخش عمده بشریت مستقر ساختند.
 قوانین اقتصادی سرمایه داری باعث شد تا ثروت در دست عده قلیلی سرمایه دار

متمرکز شود ، و توده های وسیع زحمتکشان به فقری روز افزون دچار گردند . همین قوانین ، شکاف بین مشتی انحصارات اروپائی و امریکائی را با صد ها میلیون جمعیت کشورهای که به بردگی آنها درآمده اند عمیقتر میکند .

مدافعین سرمایه داری از مزایائی صحبت میکنند که ادعا دارند کشورهای بسیار پیشرفته بورژوازی برای مردم کشورهای وابسته آورده اند . مناسبات بین کشورهای متریپول و مستعمرات بصورت " اتحاد " تصویر میگردند . در حقیقت این اتحادیست بین اسب سوار و اسب . صحبت در مورد نیکی های استعمارگران به مردم بزنجر کشیده شده همانگونه مبتذل است که داستان نیکی سرمایه داران در حق کارگران .

نظام استعماری سرمایه داری همواره به تشدید بیسابقه ستم ملی و تبعیض نژادی پیوسته است . امپریالیستها رژیم هایی را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مستقر مینمایند که در آن ، افراد کشور متریپول — کارمندان دولت ، ارتشیان ، تجار ، سوداگران ، و همه نوع ماجراجویان — از حق افراد " نژاد برتر " برخوردارند ، و با مردم محلی هرطور که بخواهند میتوانند رفتار کنند . سرمایه داری در مرحله انحصاری اش بزرگترین ستمگر ملتها میشود .

استثمار مستعمرات به یکی از ستونهای اقتصادی امپریالیستی بدل شد . مستعمرات تبدیل به چاهی گردیدند که امپریالیسم ثروت بیکرانی را از درون آن بیرون کشید .

استثمار مستعمرات — منبع سود های کلان انحصاری

انحصارات باجهای هنگفتی را از مردم اسیر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بعنوان سود سرمایه گذاری ، حمل و نقل ، بیمه و مبادلات مالی ، دریافت میکنند . هنگام شروع جنگ جهانی دوم باج سالانه ای که امپریالیسم انگلستان از هندوستان بیرون میکشید به ۱۵۰ تا ۱۸۰ میلیون لیره بالغ میشد .

مستعمرات مطمئن ترین و سود آورترین بازار فروش برای انحصارات بودند . در مرحله رقابت آزاد سرمایه داری کالاهای کم و بیش بدون هیچگونه محدودیتی ، نه تنها در مستعمرات بلکه همچنین در دیگر کشورهای سرمایه داری ، بفروش میرسیدند . در دوران تسلط انحصارات ، بازار داخلی هر کشور صنعتی ، تحت کنترل کامل انحصارات آن کشور قرار دارد .

در عین حال میزان رشد یابنده تولید ، و محدودیتهائی که توسط قدرت خرید نازل توده ها بر بازار محلی تحمیل میشود ، یافتن بازار فروش خارجی را امری لازم میکند . در مستعمرات — وضع حقوق گمرکی گزاف از رقابت خارجی جلوگیری میشود . و این امر انحصارات را قادر میسازد کالاهای خود را با قیمتهای بالا برده شده بفروش رسانند .

در سرمایه داری اهمیت مستعمرات بعنوان منابع مواد خام افزایش بسیاری یافته است. کشورهای سرمایه داری بسیاری مواد خام کلیدی - شبه فلزات ، نفت ، لاستیک پنبه ، قهوه ، کاکائو و غیره - را بمقدار زیاد و یا تقریباً بطور کامل از کشورهای که از توسعه کمتری برخوردارند دریافت میکنند .

تحت نظام مبادله نابرابر برای انحصارگران ، مستعمرات بطور خاص بعنوان بازار فروش و منبع مواد خام دارای اهمیت میباشند . مبادله نابرابر بدین معنی است که يك کشور سرمایه داری بطور سیستماتیک کالاهای خود را با قیمت های بالا برده شده به کشور دیگری (عموماً يك مستعمره یا نیمه مستعمره) میفروشد و کالای آنها با قیمتهای بسیار کم خریداری میکند .

مبادله نابرابر به وسیله ای برای چپاول مستعمرات و کشورهای وابسته بدل شده است مبادله نابرابر یکی از مهمترین منابع سودهای کلان انحصاری بوده و هنوز هم میباشد . انحصاراتی که به داد و ستد با مستعمرات (خرید مواد خام و فروش محصولات صنعتی) استغال داشتند سودهایی برابر چند صد درصد بدست آوردند . آنان با استفاده از زندگی و ثروت میلیونها انسان ، به حکمرانان کشورها بدل شدند .

مستعمرات زمینه های بسیار قابل اطمینانی برای سرمایه گذاری بوده اند . تسلط سیاسی و اقتصادی انحصارات در مستعمرات سودهای زیادی را برای سرمایه گذاری تضمین میکند . حاکمیت استعماری ، انحصار کامل و یکپارچه ای را در سرمایه گذاری ، نیروی کار ارزان ، و مواد خام تضمین میکند .

نیروی کار ارزان بدین معنی است که کشورهای متروپل میتوانند از کشورهای مستعمره و وابسته صدها هزار کارگر وارد کنند ، و در برابر پول ناچیزی آنها را بزرگ کارگر شکن بکشند .

قدرتهای استعماری سود های کلانی بصورت مالیاتهای گوناگون و مالیات های غیر مستقیم از متصرفات خویش بدست آوردند . و در آن کشورها ، و بخرج مردم آنجا لشگری از کارمندان دولتی و افراد پلیس نگهداشتند .

امپریالیسم کشورهای مستعمره و وابسته را به زائده های کشاورزی و مواد خام کشورهای متروپل بدل کرد . انحصارات حاکم ، تنها توسعه آن شاخه های تولید را تحمل میکردند

استعمار - علت عقب ماندگی
کشورهای در حال توسعه

که مواد خام و مواد غذایی را تامین میکرد : صنایع معدنی ، کشت غلاتی که قابل فروش در بازارند و اولین مرحله کار بروی این تولیدات . در نتیجه اقتصاد کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دارای ماهیتی یکجانبه و وابسته

شد. اقتصاد بسیاری از مستعمرات در تولید يك يا دو محصول كه تماما برای صدور تولید میشد - پنبه، نفت، قهوه، لاستيك، شكر وغيره - تخصص یافت.

توسعه یکجانبه کشاورزی (نظام تك محصولی) کشورها را تماما به انحصارات خریدار مواد خام وابسته ساخت. بخش عمده کشورهای مستعمره و وابسته از شرایط مساعدی برای تولید کشاورزی برخوردار بودند، لکن بواسطه اقتصاد تك محصولی شان مجبور به وارد کردن مواد غذایی برای مصرف خود بودند.

افریقا يك پنجم زمین تحت کشت جهان را دربر دارد. در عین حال سهم افریقا از تولید غله جهان بسیار کم است - تنها ۷ درصد جو، کمتر از ۲ درصد ذرت و ۲ درصد گندم و کمتر از ۱/۵ درصد برنج و تنها ۵/۰ درصد از بلوط جهان در افریقا تولید میشود.

انحصارات در تلاش خود برای کسب سودهای کلان مجبور بودند در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به ساختن راه آهن، موسسات استخراج سنگ معدن، و مرحله اولیه کار بروی مواد خام، مبادرت ورزند. لکن حاکمیت امپریالیستی، رشد نیروهای مولده را در مستعمرات متوقف ساخت، و مردم ستمدیده را از شرایط لازم برای توسعه مستقل اقتصادی محروم داشت.

سرمایهای که بسوی مستعمرات سرازیر میشد در راه عمیق کردن وابستگی اقتصادی شان بکار گرفته میشد. انحصارات غالب میکوشیدند تا از توسعه تولید ابزار تولید جلوگیری بعمل آورند. آنان از تامین اعتبار به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره برای این زمینه تولید، و فروش وسایل لازم به آنان خودداری میکردند. صنعتی شدن مستعمرات منافعی انقیادشان توسط قدرتهای امپریالیستی بود.

در آن کشورهای آمریکای لاتینی و افریقائی که از نظر اقتصادی از رشد کمتری برخوردار بوده اند، و در برخی کشورهای آسیائی و خاور میانه، هیچ و یا تقریباً هیچ صنعت سنگینی وجود ندارد. حتی در کشورهایی که بالنسبه از نظر صنعتی رشد بیشتری داشته اند، نظیر برخی کشورهای امریکای لاتین، تنها صنایع استخراج و صنایع سبك (پنبه، کنسرو سازی، مواد خوراکی) است که رشد میکند.

افریقا دارای ثروت فراوانی است و بدرستی میتواند ذخیره بزرگ جهان نامیده شود. ۹۶ درصد جمع الماس دنیای سرمایه داری، ۷۱ درصد سنگ لاجورد، ۶۰ درصد صدف طلا، ۴۲ درصد فسفر، ۲۴ درصد مس و ۲۱ درصد منگنز جهان در افریقا تولید میشود، لکن مردم افریقا بواسطه عقب افتادگی وحشتناك اقتصادیشان در نهایت فقر بسر میبرند.

همه کشورهای افریقائی، با جمعیتی بیش از ۲۰۰ میلیون نفر، برویهم تنها ۱/۲ میلیون تن در سال فولاد تولید میکنند، در حالیکه بلژیک با ۸/۷ میلیون جمعیت، تولید سالیانه فولادش ۵ میلیون تن است. این از تولید کشورهای در حال توسعه

که جمعیتشان به ۱۰۰۰ میلیون نفر میرسد بیشتر است. تحت حاکمیت انگلستان مصرف سرانه فولاد هندوستان تنها ۲ کیلوگرم در سال بود، در حالیکه این رقم در انگلستان ۲۲۰ کیلوگرم بود.

در کشورهای مستعمره و وابسته حتی صنعت بافندگی نیز عقب مانده و توسعه نیافته باقی میماند. در دوران استعمار در هندوستان تنها ۹/۷ میلیون چرخ ریستندگی وجود داشت. این رقم در مورد انگلستان که جمعیتش یک هشتم جمعیت هندوستان است ۴۱/۱ میلیون بود. در امریکای لاتین تنها ۴/۴ میلیون چرخ ریستندگی وجود دارد و این رقم در ایالات متحده ۲۸۱ میلیون میباشد.

کشورهائی که به بردگی امپریالیسم درآمد دارند، در تمام دوران ستم استعماری، کشورهای کشاورزی باقی میمانند. منبع اصلی معیشت اکثریت مردم این کشورها کشاورزی است - که توسط زنجیرهای

بهره کشی استعماری
توده های زحمتکش

نیمه فئودالی به بند کشیده شده است.

زمین در دست اربابهای فئودال و رباخواران متمرکز شده است. بعلاوه قطعات عظیم زمین به تصرف انحصارات خارجی درآمد دارند.

امپریالیستها در تعدادی از کشورهای مستعمره و وابسته اقتصاد پلانتاسیون (نهالستان) بوجود آورده اند. پلانتاژها موسسات بزرگ کشاورزی میباشند که متعلق به استعمارگرانند و مواد خام گیاهی (پنبه، لاستیک، چغندر، قهوه و غیره) تولید میکنند. این موسسات بر کار برده، یا شبه برده مردم محلی که از کلیه حقوق محروم اند بنا شده اند. زراعت کوچک دهقانی عموماً در پرجمعیت ترین کشورهای وابسته غالب است. زمینداران بزرگ قطعات کوچک زمین را با سخت ترین شرایط به دهقانان اجاره میدهند. دهقانان که هم از طرف زمینداران و هم رباخواران ستم میبینند تنها قادرند ابتدائی ترین ابزار کار را مورد استفاده قرار دهند. این امر زمین را بعد اعلی فرسوده میکند. در کشورهائی که در اسارت امپریالیسم قرار دارند کشاورزی روبه نابودی میرود.

قسمت بزرگی از محصول حقیر کارگر کمزگر دهقانان، توسط استثمارگران - زمینداران، رباخواران، عمده فروشان، تحصیلداران مالیات، و غیره - غصب میشود. آنان نه تنها تولید کار اضافی دهقانان، بلکه بخش قابل ملاحظه ای از محصول کار لازم آنان را نیز غصب میکنند و درآمدی را برای آنان باقی میگذارند که در برخی موارد حتی نمیتوانند زندگی نیمه گرسنه ای برای ایشان تامین نماید.

اشکال استثمار نیمه فئودالی همچنین در صنعت کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره غالب است. برای طبقه کارگر استعمار یعنی عدم کامل حقوق سیاسی و استثمار هولناک.

ارزانی نیروی کار ، تقریباً مجانی بودن کار بردگان مستعمرات ، مسبب سطح نازل تکنولوژی در موسسات صنعتی و پلانتاژهاست. در شرایط پایین بودن سطح تکنولوژی، پایه سودهای کلان انحصارات عبارتست از آهنگ فوق العاده سریع ارزش اضافی. بیکاری وسیع ، و استفاده وسیع و آشکار از کار برده ، جلوی مبارزات کارگران برای حقوق حیاتی‌شان را سد کرد .

در مستعمرات روزانه کار ۱۴ ساعت ، ۱۶ ساعت و بیشتر باقی ماند. قوانین اجتماعی وجود نداشت . معمولاً در کارخانه ها و موسسات حمل و نقل ، کارگران از هیچگونه حمایتی برخوردار نبودند .

دستمزد کارگران مستعمرات از حداقل لازم برای معیشت بسیار پایین تر است. کارگر محلی تنها جزئی از دستمزد کارگرانی را که در کشور متروپل به همان کار اشتغال دارند ، دریافت میکند .

سطح نازل توسعه اقتصادی و درجه شدیدی استثمار سبب فقر و گرسنگی مردم مستعمرات شد ، و آنانرا به سرحد نابودی کشاند .

در جنگال فقر و گرسنگی

بنا بر آمار سازمان ملل ، درآمد سرانه دوسوم جمعیت جهان به سختی به ۴۱ دلار در سال میرسد . این رقم بین يك دهم تا يك پنجم رقم درآمد در کشورهای متروپل است. صدها میلیون انسان در فقری نفرین شده زندگی میکنند و از بهداشت محرومند. در ایالات متحده برای هر ۸۰۰ نفر يك دكتر وجود دارد . در فرانسه برای هر ۹۰۰ نفر و در آلمان غربی برای هر ۷۰۰ نفر يك دكتر وجود دارد . در بسیاری از کشورهای که قبلاً مستعمره بودند برای هر ۴۰ هزار نفر تا ۷۰ هزار نفر يك دكتر وجود دارد . یکی از وحشتناکترین عواقب ستم استعماری آهنگ سریع مرگ نوزادان است. در کشورهای پیشرفته سرمایه داری از هر هزار نوزاد ۲۰ تا ۳۰ نوزاد در سال اول حیات میمیرند . در برخی کشورهای که به تازگی آزاد شده اند این رقم ۱۰۰ است . در کشورهای پیشرفته سرمایه داری طول متوسط عمر بین ۶۳ تا ۷۴ سال است. این رقم برای برخی کشورهای که قبلاً مستعمره بودند ۳۵ تا ۴۳ است .

در کشورهای مستعمره و وابسته هر ساله میلیونها نفر در اثر فقر میمیرند و میلیونها نفر زندگانی نیمه گرسنه ای را ادامه میدهند. در آفریقا ۵۷ درصد از جمعیت محلی قبل از رسیدن به سن ۱۵ سالگی میمیرند . در برزیل ، آرژانتین ، شیلی ، و کشورهای دیگر امریکای جنوبی حدود ۶۰ میلیون نفر همیشه دچار کمبود غذا میباشند .

سالیان دراز است که مردم مستعمرات دست اندر کار نبود با ستمگران خارجی بوده اند . غالباً آنان به قیام هایی دست زده اند که

مبارزه آزادیبخش ملی خلعهای
تحت ستم برای استقلال

توسط استعمارگران سرکوب شده است.

در دوران امپریالیسم مبارزات آزادبیش کشورهای مستعمره و وابسته به ابعادی بیسابقه رسید. بنا بگفته لنین، یکی از مشخصات اصلی امپریالیسم اینست که تکامل سرمایه داری را در عقب مانده ترین کشورها تسریع میکند، و لذا مبارزه علیه ستم ملی را گسترش میدهد و تشدید میکند. جنبش آزادبیش ملی در مستعمرات اکثریت وسیع مردم جهان را که در انقیاد الیگارش مالی مثنی قدرت های بزرگ سرمایه دار قرار دارند به مبارزه ضد امپریالیستی میکشاند.

امپریالیسم دشمن مشترك پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه داری و مردم ستمدیده مستعمرات میباشد. این بدین معنی است که مبارزه طبقه کارگر برای سوسیالیزم و جنبش آزادبیش ملی مردم مستعمرات میتوانند و باید بهم آمیخته شوند و به مبارزه مشترکی علیه امپریالیسم بدل گردند.

جنبش آزادبیش ملی در مستعمرات و مبارزات پرولتاریا، و همه زحمتکشان علیه نظام استثمار سرمایه داری، بر پایه قوانین تکامل اجتماعی یکسانی بنا شده اند. مبارزات آزادبیش ملی خلقهای تحت ستم در مستعمرات و کشورهای وابسته پایه های امپریالیسم را تضعیف میکند و سقوط آنها بشارت میدهد.

خلقهای جهان مستعمره که تحت استثمار بیرحمانه انحصارات قدرتهای امپریالیستی قرار دارند، علیه ستم خارجی، و برای آزادی و استقلال، قیام میکنند و سلاح بدست میگیرند. مبارزه آزادبیش ملی در مستعمرات و کشورهای وابسته موضع امپریالیسم را در سراسر جهان تضعیف میکند.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی جنبش آزادبیش ملی را در کشورهای مستعمره و وابسته تقویت کرده است. تضعیف قدرتهای استعماری، ناشی از جنگ جهانی اول و خصوصاً جنگ جهانی دوم، شرایط مناسبی برای مبارزات آزادبیش خلقهای مستعمرات فراهم کرده است. پیدایش و توسعه نظام جهانی سوسیالیستی، رشد قدرت وحیثیت کشورهای سوسیالیستی، و تغییر اساسی در تناسب نیروها بین سوسیالیسم و سرمایه داری، مردمی را که با سارت امپریالیسم رآمده بودند قادر نمود استعمار را برای همیشه منهدم سازند، آزادی و استقلال خود را بدست آورند، و در راه توسعه غیر سرمایه داری - که چشم انداز وسیعی را برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بدست میدهد - گام نهند.

اقتصاد سیاسی بطور علمی ثابت میکند که مردم کشورهای که از رشد اقتصادی کمتری برخوردار بوده اند، تنها با مبارزه ای قاطع و آشتی ناپذیر علیه هر گونه نشانی از استعمار، و نبرد برای استقلال ملی و اصلاحات اساسی اجتماعی - اقتصادی، میتواند بار سنگین فقر، عقب ماندگی و بردگی را بدور ریزند.

قوانین عینی تکامل اجتماعی واژگونی کامل نظام استعماری را که لکه‌ننگی بر دامن بشریت است امری اجتناب ناپذیر می‌سازد. کلیه تلاشهای استعمارگران برای جاودانی کردن حاکمیتشان از طریق شیوه‌های جدید قهر و خدعه همواره بی نتیجه اند.

سئوالات

- ۱ - علائم اقتصادی اصلی امپریالیسم چیست؟
- ۲ - نقش الیگارشی مالی در سرمایه داری جدید چیست؟
- ۳ - چرا امپریالیستها برای تسلط بر جهان مبارزه میکنند؟
- ۴ - اهمیت مبارزه کشورهای مستعمره و وابسته برای استقلال سیاسی و اقتصادی چیست؟

A SHORT COURSE OF POLITICAL ECONOMY

by
L. Leontyev

از انتشارات
سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور
بخش خاور میانه
۱۳۵۵